

شماره پنجم

داستانها و نکته های علمی پیرامون مقام امام زمان علیه السلام



برگزیده از آثار استاد سید جمال الدین حجازی

پروین حمید زری

ستاره پنهان

داستان ها و نکته های علمی

پیرامون مقام امام زمان علیه السلام

برگزیده از آثار استاد

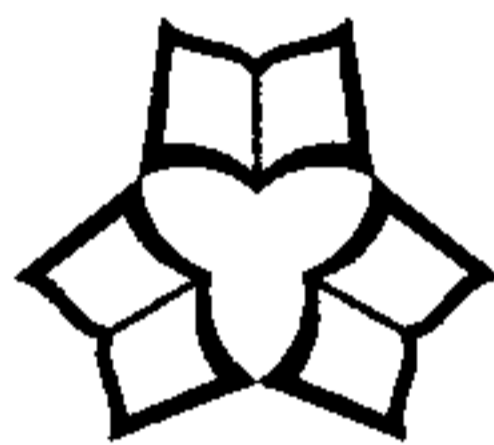
سید جمال الدین حجازی

به کوشش حمید خرمی

حجازی، سید جمال‌الدین، ۱۳۳۲
ستاره پنهان: داستانها و نکته‌های علمی پیرامون مقام‌امام زمان
علیه‌السلام (برگزیده از آثار استاد سید جمال‌الدین حجازی).
به کوشش حمید خرمی. - قم: لوح محفوظ، ۱۳۷۷
۱۷۶ ص. -

کتابنامه به صورت زیرنویس
۱. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۶ ق. - سرگذشت‌نامه
۲. مهدویت

الف. خرمی، حمید، به کوشش ب. عنوان
۲ ص ۳ ح / ۵۱ BP
۲۹۷/۹۵۹



مؤسسه

فرهنگی انتشاراتی امام خمینی^(ع)

ستاره پنهان

برگزیده از آثار استاد

سید جمال‌الدین حجازی

به کوشش حمید خرمی

چاپ اول: ۱۳۷۷

تیراژ: پنج هزار نسخه

ناشر: لوح محفوظ

چاپ: امین

قیمت: ۵۵۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۹۱۸۰۵-۷-۵-۹۶۴-۹۱۸۰۵-۷-۵ ISBN: 964 - 91805 - 7 - 5

مراکز پخش:

تهران - خیابان انقلاب، مجمع تجاری کتاب انقلاب، تلفن ۶۴۱۳۸۶۴

اصفهان - میدان امام حسین، چهار باغ پایین، انتشارات قائم تلفن ۲۲۱۹۹۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«فهرست مطالب»

۹	شب سپید.....
۱۰	دو خاطره از دو بانو.....
۱۳	ده حادثه استثنایی در یک شب استثنایی.....
۱۷	در آغوش فرشتگان.....
۱۹	پرواز به سوی عرش.....
۲۱	از آسمان هفتم تا وادی نور.....
۲۳	وقتی فرشتگان شادمان شدند.....
۲۶	روز تابان.....
۲۸	فروغ یزدان.....
۳۱	ستاره پنهان.....
۳۲	پرسش یک خانم دانشمند.....
۳۴	ایرانی دلباخته.....
۳۵	جذبه محبت.....
۳۶	آرزوی من.....
۳۷	نگاهی بر آن ماهرو.....
۳۹	گل سوسن.....
۴۱	قصه‌ای حیرت آور.....

ستاره پنهان

۴۴ ماجرای بهت انگیز.....
۴۶ رویای سرنوشت ساز.....
۵۳ غیب گوی ژنده پوش.....
۵۸ قصه میل و مولود.....
۶۱ داستان یک زن و جعبه جواهرات.....
۶۴ مدعیان بی حقیقت.....
۶۸ بدبختی بزرگ.....
۶۹ داستان سید غضنفر.....
۷۰ ریشه بدعت‌ها و مکاتب انحرافی.....
۷۴ زمان قتل.....
۸۱ سفر غیبی.....
۸۹ مقام نورانی امام زمان علیه السلام.....
۱۰۰ تشرّف در زمان غیبت.....
۱۰۱ بانوی قزوینی و تشرّف او خدمت امام زمان علیه السلام.....
۱۰۵ تشرّف بانوی تهرانی در مکه.....
۱۱۱ راز بزرگ تشرّفات.....
۱۱۶ معرفت به مقام حضرت حجّت علیه السّلام.....
۱۲۰ راه معرفت.....
۱۲۸ پیشگویی‌های آسمانی.....
۱۳۰ دوازده خبر غیبی در یک حدیث نبوی.....
۱۳۳ از خورشید روشن تر.....

فهرست مطالب

۱۳۷	پایان ستم.....
۱۳۹	تفاوت دو پیکار.....
۱۴۲	تشنه‌ای در بیابان.....
۱۴۵	زمینه های تربیتی.....
۱۴۷	انگیزه خود سازی.....
۱۵۲	منصب امامت.....
۱۵۵	آغاز صبر.....
۱۵۶	صبر مطلق.....
۱۵۷	عبد مطلق.....
۱۵۹	امام مطلق.....
۱۶۰	ریاضت مخصوص.....
۱۶۱	صبر امام زمان علیه السلام.....
۱۶۳	مقام امام عصر علیه السلام.....
۱۶۷	راه ارتباط با حضرت بقیة الله علیه السلام.....
۱۷۰	ده سخن از حضرت بقیة الله علیه السلام.....

شب سپید

آن شب در تاریخ جهان شبی استثنایی بود. شب رحمت و ولادت «رحمة للعالمین» بود، زیرا مولود خجسته سوسن برای همه جهان ها مهربانی و رأفت است.

شب روشنایی و ولادت نوربود، چه اینکه فرزند امام عسکری علیه السلام نور الهی، فروغ آسمانی، اختر فروزان امامت و ولایت است، خورشید و ماه از پرتو روی تابناک و چهره درخشان او منورند و دل‌های اولیاء خدا همه به تابش نور وی تجلی می‌یابند.

شب تطهیر و ولادت پاکی بود، چون نوزاد فرخنده نرگس از همان لحظه تولد پاک به دنیا آمد، بدنش سراسر تمیز، اندامش همه نظیف و روح مقدسش مطهر به تطهیر الهی گردیده بود.

و خلاصه شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری نه شب ظلمت و تاریکی بلکه شب نورو روشنایی بود، نه شبی تیره و سیاه بلکه شبی درخشنده و سپید بود.

آن شب آسمانها نور باران شدند، فرشتگان رحمت پایکوبان و سرور

آفرین به زمین آمدند، زمینیان به برکت وجود آخرین سفیر الهی مفتخر گردیدند، صفحه زمین از فروغ روی نوزاد سوسن روشن شد و تمام فضای عالم ملکوت عطرآگین گشت.

دو خاطره فراموش نشدنی از دو بانوی ارجمند گواه این حقیقت است.

دو خاطره از دو بانو

یکی از خانم‌هایی که شب ولادت فرزند امام یازدهم در خانه آن حضرت بوده و آن نوزاد عزیز را پس از تولد مشاهده نموده خدمتگزار «ابوعلی خیزرانی» است.

ابوعلی گوید:

من از همین بانوی محترم شنیدم که می‌گفت:

«هنگامی که سید- یعنی گوهر فروزان سوسن - به دنیا آمد نوری از او درخشید که افق و کرانه آسمان را روشن ساخت، آنگاه کبوترانی سفید از آسمان فرود آمده بالهایشان را بر سرو صورت و سایر پیکر- نقره قام و تابان - وی ساییدند، سپس پر کشیدند و پرواز کردند.

ما - که از دیدار این حادثه حیرت‌انگیز شگفت زده شدیم - جریان را به ابا محمد حضرت عسکری علیه السلام خبر دادیم، وقتی امام آن داستان بهت‌انگیز را شنیدند لبخندی زده و فرمودند:

آن پرندگان فرشتگانی بودند که برای تبرک جستن به این مولود
فرود آمدند و همان ها هنگام قیام او - به نصرتش شتافته - از یاران
وی خواهند بود»

حکیمه خانم دخت گرامی امام نهم حضرت جواد علیه السلام نیز
در خاطرات شب نیمه شعبانش چنین حکایت کرده است:
«- هنگام ولادت نوزاد سوسن ابتدا - نوری در اطاق تابید بعد
ناگهان دیدم فرزند درخشنده سوسن در برابرش رو به قبله سر به
سجده گذاشته است.

من جلو رفتم و آن کودک ماهرو رادر آغوش گرفتم، چیزی نگذشت
که صدای حضرت عسکری علیه السلام راشنیدم که از میان اطاقشان
به من فرمودند:

عمّه جان پسرم رانزد من بیاور.

من آقازاده عزیز رابه محضر آن بزرگوار بردم - امام یازدهم علیه
السلام فرزند ارجمندشان را گرفتند - سپس زبان مبارکشان رادر کام او
نهادند و بعد وی راروی زانوی خود نشانند.

آنگاه به آن مولود خجسته فرمودند: پسرم به اجازه الهی سخن بگو.

- فرزند زیبای سوسن باآهنگی جذاب و بیانی شیوا- گفت:

«از شیطان رانده شده به خداوند شنوای دانا پناه می برم»

«به نام خدای بخشنده مهربان»

ستاره پنهان

- سپس این آیه قرآن را تلاوت نمود:-

«می‌خواهیم بر کسانی که در زمین، ناتوان پنداشته شده‌اند منت گذاریم و آنان را پیشوایان قرار دهیم و وارثانشان گردانیم و ایشان را در زمین قدرت بخشیم و به فرعون و هامان و سپاهیان آن دو همان راکه از آن بیمناک و گریزان بودند بنمایانیم».

- بعد یک یک نیاکان بزرگوار خود را نام برد و بر آنها درود فرستاده گفت :-

«درود خداوند بر محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و پدرم حسن بن علی».

آنگاه پرندگان سبز رنگی گرداگرد ما را گرفتند، حضرت ابو محمد امام عسکری علیه‌السلام به یکی از آن پرندگان نگاه کردند، سپس او را فراخوانده و فرمودند:

این- فرزند نوزادم- را بگیر، از او مراقبت و محافظت کن تا وقتی که خداوند درباره‌اش اجازه فرماید، زیرا قطعاً پروردگار امر خود را ابلاغ خواهد کرد.

من از امام پرسیدم: این چه پرنده‌ای است و این ها چه پرندگانی هستند؟

حضرت فرمودند: این- موجودی که به شکل پرنده آمده فرشته درگاه الهی- جبرئیل است و آن پرندگان دیگر فرشتگان رحمتند. عمه جان فرزندم رانزد مادرش برگردان تادیدگانش به دیدار او روشن شود و اندوهناک نگردد و بداند وعده پروردگار درست و ثابت است گرچه بیشتر مردم ناآگاهند.

من- به فرمان امام آن نوزاد فرخنده رادربغل گرفتم، به سمت اطاق سوسن که بانگاهی پر امید و قلبی سرشار از محبت در انتظار فرزندش بود رفتم و - کودک رابه آغوش مادرش بازگرداندم. - اما خوب به یاد دارم که - وقتی آن مولود خجسته به دنیا آمد خیلی پاکیزه و نظیف و بسیار تمیز و مرتب بود و بر روی ساعد راستش نوشته شده بود:

جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

«حق آمد و باطل از بین رفت، قطعاً باطل نابودشدنی و ناپایدار

است.»

ده حادثة استثنایی در یک شب استثنایی

وہ چه حوادثی؟ چه رویدادهای عجیب و بہت آوری؟! تمام این حادثہ ہا کہ ویژہ او بودند نشان می دهند آن شب یک شب استثنایی بود و مولود آن شب کہ آخرین جانشین الهی است یک مولود عالی مقام و شخصیتی ربانی و برگزیدہ خداوند می باشد.

- نگاهی با ژرف نگری و بصیرت به برخی از جریانات معجزآسای آن شب سپید، به انگیزه فزونی معرفت به مقام والای آخرین سفیر:
- ۱ - زندگی اش در عالم غیب چنان بود که تا آخرین ساعات ولادتش آثار بارداری در مادر ارجمندش آشکار نگردید.
 - ۲ - وقتی هنوز به صورت ظاهر جنینی است درون مادر، نوای قرآن حکیمه خانم را شنید و با او قرآن خواند چنانکه آهنگ دلنواز و روح پرور تلاوتش بگوش حکیمه خانم رسید.
 - ۳ - پس از ولادت سر به سجده نهاده با پروردگار مهربان به مناجات و راز و نیاز پرداخت.
 - ۴ - فرشتگان رحمت که گاهی به رنگ سفید و گاهی به رنگ سبز دیده می شدند یا برخی از آنها سفید و بعضی دیگر سبز رنگ بودند از آسمانها فرود آمدند، بالهای خود را بر پیکر نقره فام و نور آفرین او ساییدند و از آن وجود مقدس کسب فیض و قداست نموده بدان گوهر تابناک تبرک جستند.
 - ۵ - فرشته بزرگ الهی «روح القدس» و فرشته مقرب درگاه ربوبی «جبرئیل» از او پذیرایی و پرستاری نموده پیکر پاکش را به آسمانها برده مراقبت و محافظت از وجود عزیزش را عهده دار شدند.
 - ۶ - به هنگام ولادتش چنان درخشندگی داشت که تابش فروغ سیمای تابناکش از اطاق سوسن تا افق بالا پرتو افکند و تا کرانه های

آسمان و جایگاه ملکوتیان را روشن ساخت.

۷ - جسم لطیفش پاک و نظیف به دنیا آمد، بدن مبارکش پس از تولد کاملاً تمیز و پاکیزه و اندام شریفش از هر کدورت پیراسته و به تمام کمالات آراسته بود.

۸ - دقایقی بعد از ولادتش لب به سخن گشود و بابیانی شیواو دلنشین به تلاوت آیاتی از قرآن مجید پرداخت.

۹ - بر روی ساعد دست راستش باقلم آفرینش این آیه قرآن نقش بسته: «حق آمد و باطل نابود گشت که قطعاً باطل ناپایدار و از بین رفتنی است».

۱۰ - از همان آغاز تولد، به تسبیح و تقدیس خدا پرداخته، از شیطان رانده شده درگاه الهی بیزاری جسته، به نیاکان معصوم و بزرگوار خود آشنایی داشته، نام های مبارکشان را یک یک بر زبان رانده و بر آنها درود فرستاده است.

این ده حادثه معجزانه و دههارویداد اعجاز انگیز دیگر همه بیانگر این حقیقتند که شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری یعنی شب میلاد فرزند عالی مقام سوسن شب نور و جلوه فروغ ایزد بود و مولود فرخنده آن شب آخرین سفیر آسمانی، دارای مقامی استثنایی و بس والا می باشد که عقل ها را حیران و اندیشه بزرگان جهان را متحیر نموده است.

ستاره پنهان

او شخصیتی الهی و دارای قداست و عصمتی است که مقامش فوق حدّ عقل بشر بوده و انسانها از شناخت عمق وجودش ناتوانند، از این رو باید برای معرفت به آن حضرت در کلمات خداوند و آنچه از مکتب وحی درباره وی رسیده تفکر و تدبّر نمود.*

* آخرین سفیر، صفحه ۶۴ تا ۶۹

در آغوش فرشتگان

حکیمه خانم عمّه حضرت عسکری علیه السلام گوید:

چهل روز پس از ولادت فرزند دل‌بند سوسن که به منزل امام حسن علیه السلام رفتم دیدم آن مولود عزیز در خانه راه می‌رود، چهره اش به قدری زیبا بود که سیمایی دل‌ربا تر و زیبا تر از او ندیده بودم سخنش چنان جذاب و دل‌نشین بود که آهنگی گرم‌تر و گفتاری دل‌پذیرتر از کلام وی نشنیده بودم.

حضرت عسکری علیه السلام فرمودند:

عمّه، این مولود نزد خدامقام ارجمندی دارد و در پیشگاه الهی دارای بزرگواری و کرامت است.

من با تعجب عرض کردم: آقا چطور با اینکه فقط چهل روز از ولادتش گذشته - اما به رشدی رسیده که راه می‌رود و سخن می‌گوید و - وی را در چنین وضعی می‌بینم؟!

حضرت فرمودند:

عمه جان مگر نمی دانی ماجانشینان پیامبر در یک روز به اندازه
عمر یک هفته مردم عادی رشد می کنیم.

آنگاه از جابر خاستم، لبهایم را بر سر مبارک فرزند سوسن نهادم و- از
روی محبت و ارادت بر آن عزیز دلربا بوسه زدم.

پس از بوسیدن ولی خدایه خانه ام برگشتم، بار دیگر که به منزل
حضرت عسکری علیه السلام رفتم در جستجوی - گل سوسن برآمدم
و در پی - آن مولود فرخنده گشتم اما وی رانیافتم.

نزد امام حسن علیه السلام شتافتم و عرضه داشتم: آقا و سرورمان
چه شد؟ او کجاست؟

حضرت فرمودند: عمه جان پسرم رابه همان - خدایی - سپردم که
مادر موسی فرزندش رابه او سپرد.

سپس فرمودند: هنگامی که پروردگارم مهدی این امت را به من
موهبت نمود دو فرشته فرستاد، آن دو فرشته الهی او رابه سراپرده
عرش ربوبی بردند و در پیشگاه ذات اقدس احدی مورد خطاب قرار
گرفته ایزد یکتا به او فرمود:

«مَرْحَبًا بِكَ عَبْدِي لِنُصْرَةِ دِينِي وَ اِظْهَارِ امْرِي وَمَهْدِي عِبَادِي»

«خوش آمدی بنده من برای یاری دینم و آشکار نمودن فرمانم
و هدایت بندگانم. به خویشتن سوگند که به خاطر سرپیچی از تو کیفر
نمایم و به سبب اطاعت از فرمانت پاداش دهم و به برکت تو مورد

در آغوش فرشتگان

آمرزش قرار دهیم و به جرم مخالفت، بادستورت عذاب نماییم.»
سپس خدای جهان آفرین به آن دو فرشته فرمود:
«ای فرشتگان زود او را برگردانید، بامهربانی و ملاحظت به آغوش
پدرش رسانید و ابلاغ کنید که او قطعاً در سایه ضمانت و پوشش یاری
و صیانت من است، وی در پناه دید و محافظت من - از دشمنان در
امان باشد - تا آنکه حق را به وسیله او تحقق ببخشم و باطل را به
وسیله وی نابود سازم و آیین من در همه جا استوار گردد.»
در این خطاب ملکوتی، آفریدگار مهربان فرزند یگانه نرگس را
«بهدی» خوانده و مدال پر افتخار هدایت را به او مرحمت فرموده است.

پرواز به سوی عرش

در ضمن حکایت سفر آسمانی رسول اکرم از آن حضرت نقل شده
که فرمودند:

وقتی مرا در آسمانها گردش دادند دیدم بر عرش الهی نوشته است:
«معبود به حقی جز خدای یکتانست، محمد - صلی الله علیه و آله -
فرستاده خداوند است، او را به علی - علیه السلام - تأیید و یاری
نمودم.»

من - در این سیر و سیاحت ملکوتی - نور علی، فاطمه، حسن
و حسین - علیهم السلام - را دیدم، نیز نورهای علی بن الحسین و محمد

بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی - علیهم السلام - رامشاهده نمودم و فروغ و نور «حجّت» را دیدم که همانند ستاره‌ای درخشان و اختری فروزان در بین آنها می‌درخشید.

به ساحت اقدس ربوبی عرضه داشتم: پروردگارا این - روشنایی پر درخشش - کیست؟ و آن انوار چه کسانی هستند؟

در این هنگام ندایم رسید:

«ای محمد، این نور علی و فاطمه است، این نور دو فرزندان حسن و حسین است، اینها تابش و روشنایی امامان از نسل فرزندان حسین می‌باشند که همگی پاک و معصومند و این فروغ - پر درخشش تابناک - نور «حجّت» است که زمین را سرشار از انصاف و عدالت سازد پس از آنکه مملو از ظلم و ستم شده باشد».

در ادامه گزارش همین سفر آسمانی آمده که پیامبر مکرم اسلام به جارود فرمودند:

«شبی که مرا به آسمان برده در عوالم بالا سیر دادند خداوند به من وحی نمود: از پیامبران پیشین که قبل از تو فرستادیم سؤال کن به چه چیز بر انگیزته شدند؟

من از انبیاء گذشته پرسیدم: بر چه امری مبعوث شدید؟
گفتند: بر - ایمان و اقرار به - نبوت شما و ولایت و محبت علی بن

در آغوش فرشتگان

ابی طالب و امامان از دودمانتان.

سپس خدا به من وحی کرد: از طرف راست عرش توجه نما.
من بدان سو نگریدم، ناگهان دیدم علی، حسن، حسین، علی بن
الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن
موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و مهدی - که
سلام و درود خدایر آنها باد - در ژرفایی از نور به نماز ایستاده‌اند.
آنگاه پروردگار تعالی به من فرمود:

این حجّت‌ها دوستان و اولیای من هستند و این شخصیت - یعنی
حضرت مهدی علیه السلام - «منتقم» از دشمنانم می‌باشد». در این
پرواز عرشی وقتی رسول گرامی مورد وحی الهی واقع شد و
جانشینانش را در اعماق نور مشاهده نمود خداوند مهربان فرزند
ارجمند سوسن را پاک و معصوم خواند و از او بانام های «حجّت» و
«منتقم» یعنی انتقام گیرنده یاد کرد.

از آسمان هفتم تا وادی نور

پیامبر اکرم در بیان قسمت دیگری از رویدادهای این سیر و
سیاحت ملکوتی و پرواز به عوالم نورانی فرمودند:
وقتی مرا تا آسمان هفتم بالا بردند و از آنجا به سدره المنتهی پرواز
دادند از سدره المنتهی به سوی پرده‌های نور رساندند پروردگارم

مرامورد خطاب قرار داد و ندایم فرمود:

«ای محمد، تو بنده من هستی و من پروردگار توام پس برای من
خضوع کن، تنها مرا پرستش نما، بر من توکل داشته باش و به من
اطمینان کن.»

زیراتو را برای بندگی و دوستی خود پسندیدم و به رسالت و نبوت
برگزیدم و برادرت علی را به مقام جانشینی و درگاه - راهیابی به سوی -
تو رساندم که او حجت من بر بندگانم و پیشوای خلقم می باشد.
به وسیله وی دوستان من از دشمنانم شناخته شوند، حزب و گروه
شیطان از حزب من ممتاز گردد و به واسطه او آیندگان استوار شود، حدود
و قوانینم حفظ گردند، احکام و مقرراتم نافذ شوند.
به خاطر تو و به برکت علی و امامان از نسل او بندگانم رامورد ترحم
قراردهم.

به سبب «قائم» از ایشان زمینم را با تسبیح و تهلیل و تقدیس و
تکبیر و تحمید خویش آباد سازم.
به وسیله وی زمین را از دشمنانم پاک گردانم و آن را میراث
دوستانم نمایم، به واسطه او سخن کسانی را که به من کفر ورزیده اند به
پستی رانده و سخن خود را برتر قرار دهم. به سبب وی بندگانم را حیات
ببخشم، به اراده ام گنجها و ذخیره ها را برایش آشکار کنم، به راز دلها و
خاطرات قلبی آگاهش سازم، فرشتگانم را به امدادش بسیج کنم تا بر

در آغوش فرشتگان

نفوذ فرمانم و آشکار ساختن دینم تأییدش نمایند.
حقاً او دوست و ولی من است و به راستی هدایتگر بندگانم
می‌باشد».

وقتی فرشتگان شادمان شدند

یکی از پاک مردان شیعه که در زمان خود همانند سلمان فارسی بود
و مقامی شایسته داشت ابو حمزه ثمالی است. وی گوید:
از امام پنجم حضرت باقر العلوم که دروذهای الهی بر او باد پرسیدم:
ای فرزند رسول خدایا شما امامان همگی «قائم به حق»
نمی‌باشید؟

فرمودند: چرا!

بار دیگر سؤال کردم:

پس به چه مناسبت تنها حضرت «قائم» - یعنی امام دوازدهم حجة
بن الحسن علیه السلام - به این نام خوانده شده و چرا لقب «قائم»
فقط به وی اختصاص یافته است؟

پیشوای پنجم شیعه فرمودند:

«وقتی جد بزرگوارم حضرت امام حسین صلوات الله علیه به
شهادت رسید فرشتگان آسمانها گریان شدند، آواز اندوه و غم سر دادند
وباشیون وزاری به خداوند عرضه داشتند:

بارالها آیا از آن ستمگرانی که برگزیده تو و فرزند برگزیده‌ات را
کشتند چشم پوشی می‌کنی؟!

آیا سنگدلان بی رحمی را که پیکر بهترین خلق و برترین بندگانت
همان پاکترین را که خود از تمام آفریده‌هایت انتخاب نموده و ممتاز
گرداندی به خون آغشتند و قطعه قطعه کردند به حال خود و
می‌گذاری؟!

خداوند جهان ملائکه پریشان حال و گریان را مورد وحی خویش
قرار داد و فرمود:

ای فرشتگان من آرام گیرید. به عزت و جلال خود سوگند که حتماً
و قطعاً از آن بیداد گران به سختی انتقام گیرم گرچه زمان‌ها بگذرد
آنگاه خداوند امامان معصوم را که از نسل حضرت حسین علیه السلام
هستند به فرشتگان نشان داد.

ملائکه آسمانها - که نور ائمه اطهار علیهم السلام را دیدند و نوید
انتقام الهی را از دشمنان آنان دانستند با شنیدن این مژده و دیدن آن
نورها به شادمانی نشستند و - مسرور شدند.

در این هنگام فرشتگان دیدند یکی از آن پیشوایان به نیایش
ایستاده و در حالیکه «قائم» است مشغول نماز می‌باشد.

سپس خداوند مهربان - بدان امام ایستاده به نماز اشاره نموده و -

فرمود:

در آغوش فرشتگان

«بِذَلِكَ الْقَائِمِ أَنْتَقِمُ مِنْهُمْ»

به وسیلهٔ این «قائم» به نماز ایستاده از آنان انتقام خواهیم گرفت». در این ندای آسمانی، پروردگار جهان‌ها مقام والای فرزند بزرگوار امام عسکری علیه السلام را بیان فرموده و او را «قائم» نامیده است.*

* آخرین سفیر، صفحه ۸۹ تا ۹۵

روز تابان

اخگر فروزان خورشید طلوع می‌کند. تاریکی شب رامی‌درد. تیرگی
ها رامی‌برد و روز تابان راباتمام جلوه‌هایش آشکار می‌سازد.
در پرتو روشنایی روز، گرمی به زندگی باز می‌گردد. خون تازه‌ای در
رگهای حیات طبیعی و اجتماعی انسان‌ها و سایر موجودات زنده به
جریان می‌افتد.
بار دیگر کوشش و فعالیت آغاز می‌شود و دلها لبریز از نشاط و امید
می‌گردند.
اگر همیشه شب بود چه می‌شد؟! اگر روز هرگز پدید نمی‌آمد چه
فاجعه‌ای به بار می‌آمد؟!
اگر تابش آفتاب و جلوه‌ی روز پس از ظلمت و سیاهی شب فرا
نمی‌رسید چه وضعی رخ می‌داد؟
آیا در این باره اندیشیده‌اید؟
روز چه نعمت بزرگی است. روشنایی روز چه شادی آفرین و دل
انگیز است.

روزتابان

نور خورشید و فروغ روز چه زیبا و حیات بخش است.
خدای مهربان این موهبت را در قرآن بیان کرده به آن سوگند یاد
نموده و فرموده:

«وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى»

قسم به روز هنگامی که جلوه گر شود.

مهر نور آفرین و فروزنده سوسن نیز «روزتابان» است که وقتی قیام
کند ظلمت و تیرگی را از صفحه زمین بزداید و جهان را سرشار از
درخشندگی و حیات سازد.

از این رو در بیانات پیشوایان اسلام علیهم السلام آیه فوق که
در سوره مبارکه «لیل» آمده به وجود مقدس حضرت مهدی سلام الله
علیه تأویل شده است.

محمد بن مسلم از پنجمین امام شیعه معنای این سخن الهی
راستوال نمود حضرت باقر العلوم علیه السلام فرمودند:

«النَّهَارُ هُوَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ»

روز تابان همان حضرت «قائم» علیه السلام است که از دودمان ما
اهل بیت می باشد. هنگامی که حضرتش قیام کند دولت به حقش بر
باطل پیروز گردد.

جابر بن یزید نیز از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که درباره
حقیقت این آیه فرمودند:

منظور از این - وحی آسمانی که فرموده: سوگند به روز هنگامی که آشکار گردد - «قائم» علیه السلام است زمانی که بپاخیزد. بنابراین یکی از عناوین آخرین سفیر یزدان در پیام آسمانی قرآن «روزتابان» است که او بادرخشش حیات بخش و تابش روشنگر خویش، ظلمت ظلم و سیاهی ستم رامی برد، شب تاریک محرومان و ستمدیدگان رابه روز نجات و امید مبدل می نماید و فروغ توحید و یکتا پرستی راجایگزین تیرگی شرک و بت پرستی می سازد.

فروغ یزدان

فرزند فرخنده سوسن نوراست اما نه نور مهر و ماه. او روشنی است ولی نه روشنی آتش و نار. او درخشنده است اما نه درخشش آفتاب و مهتاب. خلاصه وی تابناک و فروغمند است ولی نه جلوه ظاهر و فروغ صبح، بلکه در یک کلمه: او «جلوه خدا» و «نور یزدان» است. گرچه از نظر ظاهری هم سیمایی تابناک، چهره ای درخشنده، چشمانی پر فروغ، نگاهی جذاب و صورتی سراسر جلوه و نور دارد تا آنجا که باید گفت:

پیشانی اش از فروغمندی صبح دو جهان به سر بلندی
اما این روشنی ظاهرش پرتویی از نور باطن و فرخندگی روح
حضرتش می باشد.

زیرا روح مقدّس آن بزرگوار نوری است که منسوب به خالق یکتا و درواقع جلوۀ ایزد بی همتاست.
قرآن رامی‌گشاییم و کلام الهی رادر راستای این حقیقت معنوی چنین می‌یابیم:

«يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ»

خداوند هر که را بخواهد به نورش هدایت نماید.
روزی جابر بن عبدالله انصاری که از نیکمردان با معرفت و پاکدلان پر فضیلت بود وارد مسجد کوفه شد.
وقتی درون مسجد رسید دید نخستین جانشین به حق پیامبر اسلام حضرت علی بن ابیطالب نشسته و بانگشت مبارکش - روی زمین - چیزی می‌نویسد و تبسمی بر لب دارد.
جابر عرض کرد: ای امیرمؤمنان از چه چیز تبسم نموده‌اید؟ حضرت فرمودند:

در شگفتم از کسی که این آیه رامی‌خواند ولی چنانکه شایسته معرفت و حق شناخت است آن رامی‌فهمد.

جابر پرسید: کدام آیه؟

امام آیه مبارکۀ «نور» را تلاوت کردند، یک یک عبارات آن را توضیح داده و تفسیر نمودند. وقتی به این جمله رسیدند که: «خدا هرکه را بخواهد به نورش هدایت کند». در بیان آن فرمودند:

«الْقَائِمُ الْمَهْدِي»

یعنی منظور از نور الهی در این کلام رحمانی، امام قائم حضرت مهدی علیه السلام است.

باز هم در جهت استفاده از پرتو وحی به تفکر در قرآن می‌پردازیم و در ویژگی‌های مولود خجسته سوسن چنین می‌خوانیم:

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»

زمین به نور پروردگارش روشن گردید.

حضرت رضا علیه السلام هدف از «نور رب» را در این سخن آسمانی، خورشید وجود حضرت بقیه الله ارواحنا فداه معرفی نموده و هنگامی که از آن بزرگوار سؤال شد:

ای فرزند رسول خدا آیا «قائم» از شما خاندان چه کسی است؟
فرمودند:

«چهارمین فرزندانم پسر برترین کنیزان که خداوند به وسیله او زمین را از هر ستمی پاک گرداند و از هر ظلمی پیراسته سازد.

او کسی است که مردم درباره ولادتش دچار تردید شوند و همان شخصیتی است که قبل از قیامش در زندگی نهانی بسر برد.

روزی که ظهور کند زمین به نور وجودش روشن شود و ترازوی عدالت بین مردم نهد چنانکه هیچکس بر دیگری ستم نکند.»

در این دو آیه طبق بیانات اهل بیت علیهم السلام حضرت حجة

بن الحسن سلام الله عليه «نورپروردگار» و «نوریزدان» خوانده شده و این دو عنوان آسمانی به او اختصاص یافته است.

ستاره پنهان

ستاره‌ای است نور افشان و فروزان، بسیار زیبا و دلربا، در دل شب چون شعله‌ای درخشان آشکار گردد اما در طول روز، ناپیدا و پنهان است. گر چه این ستاره پر فروغ در سراسر روز به چشم نیاید و از دیدگان مردم پنهان گردد ولی وقتی شب تیره همه جا را فرا گرفت و از جهان ظلمتکده‌ای خاموش ساخت همان ستاره غایب از نظرها جلوه می‌کند، چون «شهابی فروزنده» و «شعله‌ای افروخته» آشکار می‌شود، تاریکی شب را می‌شکافد و صفحه آسمان را روشن می‌سازد.

خداوند مهربان به این ستارگان پنهان در روز و تابان در شب قسم یاد کرده و در سوره تکویر فرموده است:

«فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَّارِ الْكُنَّسِ»

سوگند به ستارگان پنهان شونده بازگردنده، اختران رونده در پناهگاه هانپنهان شده.

پرسش یک خانم دانشمند

امهانی خانمی دانشمند و بافضیلت و اهل کمال و معرفت است. او در مدینه می‌زیسته و از ارادتمندان مکتب ولایت بوده است. زندگی وی در عصر امام پنجم شیعه حضرت باقرالعلوم علیه السلام بوده از بیانات علمی آن بزرگوار استفاده‌های شایان برده و در ردیف بازگو کنندگان فرمایشات و احادیث حضرتش قرار گرفته است. روزی این بانوی ارجمند به محضر امام محمد باقر علیه السلام شرفیاب شد و درباره همین سخن الهی پرسش نموده عرض کرد: منظور از «ستاره پنهان» که خدا در قرآن بدان سوگند یاد کرده چیست؟ حضرت فرمودند:

«آن ستاره امامی است که در سال دویست و شصت - هجری - پنهان می‌شود. سپس بسان شعله‌ای افروخته که در شب تاریک آشکار گردد طلوع می‌کند و می‌درخشد. اگر زمان او - و دوران ظهورش - را دریابی چشمت روشن شود.»

تیرگی ستم و بیدادگری همچون تاریکی شب همه جا را می‌گیرد، ظلمت جهل و نادانی بسان سیاهی شب بر جهان سایه می‌افکند، پرده ظلمانی فساد و تبهکاری مانند شب تار، اجتماعات بشری را می‌پوشاند. در میان این تیرگی ها ناگهان «نوریزدان» که مثل ستاره پنهان در روز، خود رانهای ساخته و همچون آهوی آواره از بیم درندگان به

روزتابان

مخفی گاه خویش پناه برده ظاهر می شود و همانند شعله فروزانی در شب تاریک می درخشد.

او با جلوه نورش آسمان سیاه دنیای پر از ظلم و جنایت را به فروغ انصاف و تابش عدالت روشن می نماید، زمین تیره سراسر بی خردی و جهالت را به پرتو بینش و اشعه دانش تالو می بخشد و فضای مسموم و ظلمانی شرک و بت پرستی را به نور توحید و یکتا پرستی درخشان می سازد.

آری حضرت مهدی امام زمان علیه السلام به وحی ایزد مهربان در آهنگ جان پرور قرآن با سه عنوان «روزتابان»، «نوریزدان» و «ستاره پنهان» معرفی شده که هر یک از این القاب بیانگر ابعادی از مقام والا و کمالات ویژه آن بزرگوار است.*

* آخرین سفیر، صفحه ۹۶ تا ۱۰۲

ایرانی دلباخته

فرسنگها راه را پشت سر گذاشت، از ایران تا شهر سامرا در عراق تمام این مسیر طولانی را با همه مشکلات سفر در آن روزگار پیمود تا خانه امیدش را بیابد، سیمای محبوبش را ببیند و به رسم خدمتگزاری دور عزیز دلربایش بگردد.

خسته و خاک آلوده از راه رسید، وارد سامرا شد، کوچه های شهر رایک یک طی کرد، پرس و جو کنان چندین محله رازیر پا گذاشت تا خانه ای را که می جست پیدا کرد و مقابل درب منزل آرزوهایش ایستاد. گرچه بدنش خسته بود، خسته سفرآما در قلبش نشاط و امید موج می زد و روحی شادان و پرتراوت داشت.

هر چند تنش غبار آلود بود در اثر پیمودن راهی بس دراز، از ایران تا سامرا، ولی عشق دیدار یار، دلش را شفاف و درخشان ساخته و چنان جلوه و صفایی درجانش پدید آورده بود که وجودش رامحل طواف فرشتگان نموده بود.

نزدیک خانه رفت، بازهم گامی جلوتر نهاد، قلبش از شدت محبت به تندی می زد، خود را به درب منزل چسباند تا شاید قدری آرام گیرد.

جذبهٔ محبت

دلباخته‌ای راه پیموده که به شوق ملاقات محبوبش روزها و شب‌های زیادی راسپری کرده و هزاران رنج و دشواری را به جان خریده تا به کوی دلدار رسد و دیده به رخسار تابناک عزیزش بگشاید اکنون مقابل منزل امیدش ایستاده است.

دلش آرام نمی‌گیرد، قلبش از اشتیاق دیدار می‌خواهد به پرواز درآید، شاید اشک شوق هم در دیدگانش حلقه زده و رخس تیزتک محبت، عنان اختیار از کفش ربوده است.

به رسم محبتان پاکباخته و دلدادگان سراز پای نشناخته مثل اینکه بخواهد خانهٔ محبوبش را در آغوش بگیرد و جای جای سرای دلدارش را ببوسد خود را به در منزل آن سرچشمهٔ نور چسباند و در اندیشهٔ وصال بر آن درگاه خورشید نشست.

محبت جاذبه‌ای عجیب دارد. کشش عشق از هر مغناطیسی قوی‌تر است، مهر و دوستی خواه ناخواه محب را به محبوبش می‌رساند و دل محبوب را متوجهٔ دلباختهٔ شوریده حال می‌گرداند.

به ویژه اگر محبوب انسان، انسان کامل باشد. اگر مورد علاقه و محبت، حجت خدا و جلوهٔ حق باشد که همه نور و پاکی و سراسر دانش و فرخندگی است. راز دلها را می‌داند، از نهان‌ها آگاه می‌باشد، حقیقت قلب‌ها را می‌شناسد و از وجود ارادتمندانش بر درگاه منزلش باخبر است.

در همان هنگام که مرد ایرانی سفر کرده و از راه رسیده بایک دنیادوستی و صفا بر درِ سرای مولایش نشست قبل از آنکه در بزند و بدون آنکه اجازه بخواهد آقای ارجمند و والاقدرش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام کسی را پی او فرستادند و به درون منزل دعوتش نمودند.

آن مرد ایرانی خود ماجرایش را چنین حکایت کرده است:

آرزوی من

وارد سامرا شدم - سراغ خانهٔ امام یازدهم رفتم - و به درِ منزل ابی محمد حضرت عسکری علیه السلام چسبیدم.
اما - هنوز در نزده بودم که شخصی درِ حیاط را گشود و - قبل از آنکه اجازه بخواهم خود حضرت مرا به درون خواندند.
وقتی حضور امام شرفیاب شدم و سلام کردم حضرت - پس از پاسخ سلامم از روی مهر و عطوفت نگاهی به من نموده و به رسم احوالپرسی و بزرگواری - فرمودند:
چگونه هستی؟ حالت چطور است؟
- من که هنوز در محضر آقا ایستاده بودم اظهار ادب و ارادت کردم -
سپس اجازهٔ نشستن داده و فرمودند: بنشین.
آنگاه دربارهٔ گروهی از مردان وزنانی که از بستگان و خویشاوندانم

ایرانی دلباخته

بودند پرسش نمودند، بعد به من فرمودند:

چه انگیزه‌ای تو را به سفر واداشته و تا اینجا آورده است؟
عرض کردم: به خاطر خدمتگزاری آمده‌ام. انگیزه‌ام در این شرفیابی
اشتیاق فراوان به خدمت در این خانه بوده و آرزومندم در ردیف خادمان
شما باشم.

پیشوای یازدهم علیه السلام - تمنای مرا پذیرفتند، به خدمتگزاری
در بیت شریف امامت مفتخرم نموده و - فرمودند: در این خانه بمان - و
همین‌جا نزد ما اقامت کن -

از آن پس در منزل حضرت ماندم و با سایر خادمان به انجام وظیفه
پرداختم.

من تهیه‌ی مایحتاج منزل را عهده دار شدم و هر چه مورد نیاز بود از
بازار می‌خریدم.

اما - به قدری مورد اعتماد امام قرار گرفتم که - همیشه وقتی بر
می‌گشتم اگر حضرت در دیوان خانه، یعنی اطاق مردها تشریف داشتند
بدون اجازه وارد می‌شدم.

نگاهی بر آن ماه رو

یکی از روزها که آقا در دیوان خانه یعنی سرای مردان بودند من -
بدون اجازه - وارد شدم - هنوز در آستانه در بودم که - ناگهان حرکتی

ستاره پنهان

درون اطاق - احساس کردم و صدایی - شنیدم.
در همین لحظه حضرت بر من بانگ زده و فرمودند:
همان جا سرجایت بایست حرکت نکن.
من بدون حرکت بر جایم ایستادم و به خود اجازه ندادم که قدمی
فراتر نهاده پیش روم یا برگردم.
در این هنگام دخترکی که بسته سر پوشیده‌ای در آغوش داشت از
کنارم گذشت.

سپس به من اجازه ورود داده و فرمودند: وارد شو.
من درون اطاق رفتم اما بلافاصله آهنگ حضرت متوجه کنیزک شد
و او را - که هنوز چند قدمی پیش نرفته بود - صدا زدند.
دخترک - با شنیدن ندای امام ایستاد و - به طرف آن بزرگوار
برگشت. - وقتی من و کنیزک، مقابل حضرت ایستادیم آقا رو به او
نموده و - دستور دادند: از آنچه همراه داری روپوش بردار.
دخترک روپوش را - از روی پری چهره ماه رخسار - به یکسو زد و من
کودکی سپید و زیبا رو دیدم.

آن وقت پیراهن را - از روی پیکر نقره فام و تابناک آن نوزاد
فرخنده - تاروی شکم درخشان و نازنینش گشود.
در این هنگام دیدم موی سبز رنگی که به سیاهی آمیخته نبود -
چون نواری از نور - بین ناف تا بالای سینه نزدیک گودی گلویش

ایرانی دلباخته

روئیده است. آنگاه امام عسکری علیه السلام به ما فرمودند:

این - کودک، پیشواو - صاحب شما است.

سپس فرمان دادند او را ببرد. دخترک - بار دیگر روپوش را بر اندام آن طفل ماه روی خوش صورت افکند، وی را در آغوش گرفت و - او را با خود برد.

من دیگر آن کودک زیبا را ندیدم تا وقتی که ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام به شهادت رسیدند.

این قصه را شخصی به نام ضوء بن علی عجلی از آن مرد ایرانی که نامش را می دانست نقل کرده است.

ضوء بن علی عجلی گوید: وقتی این داستان را از آن مرد ایرانی شنیدم از وی پرسیدم: هنگامی که آن کودک را دیدی چه مقدار از عمرش گذشته بود؟

او گفت: مانند یک طفل دوساله به نظر می رسد.

گل سوسن

خجسته مولود نیکو روی نرگس گلی است زیبا، معطر و پرتراوت، اما نه همچون گلهای بهاری روئیده در عالم طبیعت و نه بسان عطرهاى ظاهری دنیای بشریت، بلکه او گلی است استثنایی در جهان خلقت و بوی خوشی است در عالی ترین حدّ عطر عدالت، عصمت و

ستاره پنهان

انسانیت که طراوت و زیبایی هرگلی از وی و بوی خوش و دل انگیز هر عطری از وجود سراسر نور و عطر آفرین او می باشد، چه اینکه او «گل سوسن»، «نازدانه نرگس»، «غنچه ریحانه» فرزند فرخنده امام حسن عسکری علیه السلام و آخرین سفیر الهی است.

به تعبیر لطیف و بیان ظریف استاد عالیقدرمان: «او عصاره خلقت و هستی می باشد و خلاصه عطری است که خداوند عالم از تمام گل‌های عالم جمع کرده و در یک شیشه گذاشته، اسمش شده: حجة بن الحسن علیه السلام».

او دارای «کمال موسی»، «بهاء عیسی» و «صبرایوب» می باشد. وی صاحب همه ارزشهای والای یک انسان ربّانی و تمام کمالات پیامبران آسمانی است.*

* آخرین سفیر، صفحه ۱۰۵ تا ۱۱۰

قصه‌ای حیرت‌آور

روزی برای دیدار پیشوای یازدهم به منزل ایشان رفتم. وقتی وارد حیاط شدم دیدم امام حسن عسکری علیه السلام روی نیمکتی نشسته‌اند.

در طرف راست حضرت اطاقی قرار داشت که جلوی آن پرده‌ای آویخته بود.

من - پس از سلام و اظهار ادب - به امام عرض کردم: ای سرورم صاحب این امر کیست؟ - یعنی جانشین شما و آخرین سفیر الهی چه کسی است؟ - حضرت فرمودند: پرده را بالا بزن.

من - جلو رفتم گوشه پرده را گرفتم، وقتی - آن را بالا زدم کودکی که تقریباً قامتی به طول پنج وجب داشت و در حدود هشت الی ده سال از عمرش می‌گذشت به سوی ما آمد.

او دارای پیشانی بلند و روشنی بود، چهره‌ای سپید - و درخشنده - داشت، چشمانش پرفروغ و جذاب بود، کف دستهایش درشت و قوی و رانهایش پهن و پیچیده بود، بر گونه راستش خالی داشت و گیسوانش تابالای پیشانی ریخته بود.

آن کودک - زیبا و خوش قامت - پیش آمد و روی زانوی پدرش حضرت ابی محمد علیه السلام نشست. سپس امام یازدهم به من فرمودند: این - فرزندم پیشواو - صاحب شما است. آنگاه کودک برخاست. حضرت عسکری علیه السلام به او گفتند: فرزندم برو - داخل اطاق - تاوقت معلوم. آن طفل - تابناک و خوش سیما در پی دستور پدر - وارد همان اطاق شد و من همچنان - مات تماشای او بودم، دیده به قامتش دوخته و تاوقتی آخرین قدم را برداشت پیوسته - به او نگاه می کردم. سپس حضرت امام حسن علیه السلام به من فرمودند: ای یعقوب، درون اطاق رابنگر ببین آنجا کیست. من - جلو رفتم - وارد اطاق شدم اما هیچکس رانیدم !! در این قصه یعقوب بن منقوش مانند بیشتر کسانی که به دیدار گل سوسن نایل گردیده و در مقام توصیف سیمای زیبایش بر آمده اند این نکته را خاطر نشان ساخته که یکی از مشخصات چهره دلربای آن مولود فرخنده خال سیاهی است که بر گونه تابناکش نشسته است. در سخنان پیامبر اسلام وائمه اطهار علیهم السلام آنجا که ویژگیهای رخسار پر فروغ غنچه نرگس بیان گردیده نیز همین خصوصیت یاد آوری شده است. در عبارتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که حضرت بقیه الله ارواحنا فداه را چنین توصیف نمودند:

قصه‌ای حیرت‌آور

مهدی - علیه السلام - از فرزندان من است. - هنگام ظهورش -
در سنّ چهل سالگی نمایان شود. صورتش بسان ستاره ای درخشان
باشد و برگونه راستش خال سیاهی دارد.

ابی وائل گوید:

حضرت علی علیه السلام به - فرزندشان امام - حسین نگاه کردند
سپس فرمودند:

این پسر سر آمد و سرور است چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و
آله او را سید نامید.

به زودی از نسل وی مردی قیام کند که هم نام پیامبران باشد.
ظهور او هنگامی فرارسد که مردم در غفلت فرو رفته‌اند و حق، مرده و
ستم‌آشکار گردیده است.

به - افتخار و شوکت - قیام او آسمانیان و آنان که در ملکوت
آسمانها مسکن گزیده‌اند شادمان شوند.

او مردی ابست با پیشانی فراخ و تابان که بینی کشیده و باریکی دارد.
شکمش کشیده است و رانهایش پهن می‌باشند. در گونه راستش
مشکین خالی - زیبا و خوشبو - است و دندان های پیشینش از هم
فاصله دارند.

زمین را سرشار از عدالت سازد چنانکه مالا مال از ظلم و ستم شده
باشد. ❖

❖ آخرین سفیر، صفحه ۱۱۴

ماجرایی بهت انگیز

مردی به نام معلی در حالی که سخت منقلب بود و اشک می ریخت وارد خانه امام صادق علیه السلام شد.

حضرت پرسیدند: چرا گریه می کنی؟

عرض کرد: پشت در خانه گروهی جمع شده اند که می پندارند شما اهل بیت، برتری و فضیلتی بر دیگران ندارید و معتقدند خود با شما برابر هستند.

وقتی سخن معلی تمام شد حضرت قدری درنگ نمودند و ساکت ماندند. سپس دستور دادند: ظرف خرمایی بیاورید.

هنگامی که خرما را نزد امام نهادند حضرت یک خرما برداشتند، آن را دونیم نمودند و هسته اش را جدا کردند، آنگاه خرما را میل کرده و دانه اش را در زمین کاشتند.

دقایقی بیش نگذشت که نخلی روید و به زودی شکوفه داد و خرمای تازه به بار آورد.

حضرت صادق علیه السلام دست بردند و یکی از آن خرماها را

چیدند. سپس آن را شکافتند و از درونش برگ‌ی بیرون آوردند.
برگ را به معلی دادند و فرمودند: بخوان.
معلی بادقت به آن برگ معجزنا نگریست و دید بر روی آن نوشته
شده:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. عَلِيُّ
الْمُرْتَضَى. الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ»
«وَاحِدًا وَاحِدًا إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَابْنِهِ»

به نام خداوند بخشنده مهربان، معبودی غیر از الله نیست، محمد
صلی الله علیه و آله فرستاده خداوند است. علی مرتضی، حسن،
حسین، و علی فرزند حسین، نام یک یک امامان تا حسن بن علی و
فرزندش «حضرت مهدی» علیهم السلام بر آن برگ نقش بسته بود.*

رؤیای سرنوشت ساز

صبح که از خواب برخاست حال عجیبی داشت، دلش منقلب و خاطرش سخت در تلاطم بود، پیوسته درباره رؤیای شب گذشته‌اش فکر می‌کرد و در عین حال که اضطراب داشت از خوابی که دیده بود احساس نشاط و مسرت می‌نمود.

پیامبرش حضرت موسی در عالم رؤیا بر او تجلی کرده و فروغ هدایت و سعادت را فرا راهش نهاده بود.

از اینکه صاحب تورات به خوابش آمده و ارشادش نموده، خرم دل و فرحناک می‌نمود و از اینکه رو گرداندن از یهودیان و گرایش به اسلام را از او خواسته بود احساس خاصی داشت.

وی از پیروان یهود بود که در مدینه می‌زیست. نامش جندل و اسم پدرش جناده بود. پدر بزرگش نیز به جبیر یهودی شهرت داشت.

خبر بعثت پیامبری به نام محمد صلی الله علیه و اله و دعوت به اسلام را شنیده بود اما تا آن روز تحت تأثیر تبلیغات یهود، هنوز به رسول اکرم ایمان نیاورده بود.

آن روز تصمیم گرفت نزد پیامبر رود و دربارهٔ اسلام تحقیق کند. خواب او رؤیایی عجیب و سرنوشت ساز بود که وظیفه‌اش را مشخص نموده و راه هدایت را به رویش گشوده بود. زیرا حضرت موسی در عالم خواب به وی فرمان داده بود: ای جندل، به دست محمد صلی الله علیه و آله که آخرین پیامبر است اسلام بیاور و به اوصیاء و جانشینان آن حضرت اعتقاد پیدا کن. همان روز جندل سراغ رسول اکرم را گرفت و خدمت آن حضرت شرفیاب شد.

وقتی نزد پیامبر رسید گفت: مرا آگاه کن از آنچه برای خدا نیست و از آنچه نزد خدا نمی‌باشد و از آنچه خدا نمی‌داند.
رسول اکرم فرمودند:

آنچه برای خدا نیست او هم‌تا ندارد و برای خدا همانند و شریکی نیست.

آنچه نزد خدا نمی‌باشد، ستم به مردمان و ظلم به بندگان است. آنچه خدا نمی‌داند، این همان پندار شما یهودیان است که معتقدید عزیر، پسر خداوند می‌باشد حال آنکه خدا برای خود فرزندی نمی‌شناسد، او عزیر را مخلوق و بندهٔ خود می‌شناسد. (یعنی در واقع عدم علم، کنایه از عدم آن چیز است نه اینکه خدا فرزندی داشته باشد و آن را نشناسد، بلکه چون برای او فرزندی نیست

به آن شناخت ندارد و آن را نمی‌داند).
وقتی مرد یهودی این کلمات حکیمانه و معارف توحیدی را از پیامبر شنید به حقانیت رسالت او پی برد و بی درنگ مسلمان شد و گفت:

أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا صِدْقًا.
گواهی دهم معبودی غیر از الله نیست و تو قطعاً به حقیقت و راستی فرستاده خداوندی.
سپس عرضه داشت:

دیشب موسی بن عمران را در خواب دیدم که به من فرمود: «ای جندل، به دست محمد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله اسلام بیاور و به امامان و اوصیایی که جانشینان وی هستند تمسک پیدا کن.»
اکنون خدا را سپاسگزارم که مرا به وسیله شما هدایت نمود و مسلمان شدم.

آنگاه جندل رو به پیامبر اکرم نمود و گفت: ای رسول خدا مرا از جانشینانت که بعد از تو صاحب منصب خلافت و وصایت می‌باشند آگاه گردان تا به آنان به پیوندم و تمسک جویم.
حضرت فرمودند: اوصیاء من دوازده نفرند.
جندل عرض کرد: ماهم در کتاب تورات، ایشان را همین گونه شناختیم و تعدادشان را دوازده نفر یافتیم.

رؤیای سرنوشت ساز

بار دیگر جندل گفت: ای رسول خدا، اسامی آن دوازده نفر را برایم بگو.

حضرت فرمودند: نخستین وصی من سیدالاصیاء، پدر امامان، «علی» می باشد. بعد دو فرزندش «حسن» و «حسین» به امامت می رسند. به ایشان گرایش نماو مراقب باش که نادانی بی خردان و جهل مردم نادان تو را فریب ندهد.

سپس جندل را از یک خبر غیبی آگاه ساختند و زمان مرگش را گزارش داده فرمودند: وقتی فرزند حسین که علی نام دارد و زین العابدین است متولد شود عمرت در دنیا پایان پذیرد و مرگت فرا رسد.

آخرین توشه و بهره تو از این جهان جرعه شیری است که می نوشی و در پی آن، جان به جان آفرین تسلیم می کنی.

جندل عرض کرد: ما نامهای سه امام بعد از شما را در تورات و سایر کتابهای پیامبران چنین یافتیم: «ایلیا»، «شبر»، «شبیر» که اینها اسامی علی و حسن و حسین می باشند. آیا بعد از حسین چه کسانی به امامت می رسند؟ نامهای آنان چیست؟

رسول اکرم فرمودند: زمانی که دوران حسین سپری شد، پسرش «علی» که زین العابدین لقب دارد امام است. پس از وی فرزندش «محمد» جانشین من است که لقبش باقر می باشد آنگاه پسر او «جعفر»

صاحب این منصب است که صادق خوانده می‌شود. سپس فرزندش «موسی» امامت نماید که کاظم گفته می‌شود و بعد از وی پسرش «علی» که او را رضا خوانند، سپس فرزندش «محمد» است که وی را تقی گویند. امام بعدی «هادی» و سپس پسرش «حسن» است که عسکری لقب دارد. پس از او فرزندش «محمد» صاحب مقام خلافت و وصایت گردد که مهدی، قائم و حجت خوانده می‌شود.

او که آخرین امام است از دیده‌ها غایب شود و پس از دوران غیبت و پنهان زیستی ظهور نماید. وقتی او قیام کند زمین را سرشار از عدل و داد سازد چنانکه مالا مال از ظلم و ستم شده باشد.

خوشا به حال شکیب ورزان و صابران در زمان غیبتش، خوشابه حال کسانی که بر مهر و محبت این امامان، استوار و ثابت قدم باشند. زیرا ایشانند آنهایی که خداوند در کتابش توصیفشان نموده و فرموده:

«- آن کتاب - هدایتگر پارسایان و پرهیزکاران است؛ آن پارسایانی که غیب را باور دارند».

سپس خداوند متعال فرموده: «ایشان حزب خدایند آگاه باشید که قطعاً حزب خدا پیروز و برتر است».

جندل که با شنیدن این حقایق راه حقیقت را جسته و نور ملکوت و فروغ معنویت را در قلبش یافته بود به شکر و ستایش الهی زبان گشود

رؤیای سرنوشت ساز

و گفت: سپاس خدایی را که به من توفیق شناخت این امامان را موهبت فرمود و مرا به معرفت آنان موفق نمود.

آن روز گذشت و سالها از آن حادثه سپری شد، جندل همچنان زنده بود تا ایام ولادت امام سجّاد زین العابدین علیه السلام فرا رسید.

وقتی حضرت علی بن الحسین علیه السلام متولد شدند جندل رهسپار طائف گردید. در طائف دچار بیماری شد و دیری نپایید که مرضش شدت یافت. سرانجام میان بستر جرعه‌ای شیر نوشید و به حال احتضار افتاد.

در همان حال، خبر غیبی پیامبر اکرم را که سالها از آن گذشته بود به یاد آورد.

آنگاه به اطرافیان‌ش رو کرد و با آهنگ ضعیف و لرزانی گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله به من خبر دادند که آخرین بهره‌ام از دنیا جرعه‌ای شیر است.

این جمله را ادا کرد و روح از کالبدش جدا شد. بدن جندل را غسل دادند و در محلی از طائف که به "کوزاره" معروف بود دفن نمودند.

این قضیه که دانشمند و حدیث نگار معروف عامّه حافظ سلیمان قندوزی حنفی در باب هفتاد و ششم کتاب ینابیع الموده ثبت نموده و دهها رویداد و روایت دیگر نظیر آن که در منابع شیعه و غیر شیعه موجود است اثبات می‌کنند امامان راستین و خلفای پیامبر دوازده

معصوم از نسل آن حضرت می‌باشند و آخرین جانشین رسول الله صلی الله علیه وآله حضرت حجة بن الحسن علیه السلام است که از دیده‌ها غایب شده و روزی که به فرمان یزدان قیام کند زمین را از شرک و ظلم و طغیان پاک سازد؛ به حکومت خودکامگان و زورگویان پایان دهد؛ صفحه گیتی را جایگاه توحید و عدالت نموده صلح و آرامش و سعادت و امنیت را برای بشر به ارمغان آورد.

این حدیث از آن جهت که مشتمل بر معارف توحیدی و گویای یک خبر غیبی است نشانگر دانش آسمانی و علم وهبی پیامبر اسلام می‌باشد و خود، سند رسالت و نص بر نبوت آن حضرت به شمار می‌آید و از آن رو که معرف جانشینان وی بوده و اوصیاء و خلفای حضرتش را نامبر شده، دلیل حقانیت دوازده امام و نص بر امامت آنان می‌باشد و همین «نص» و «دانش موهبتی الهی» بیانگر مقام سفیران آسمانی و راه شناخت پیامبران و اوصیاء راستین از مدعیان دروغین است.*

غیب‌گوی ژنده پوش

از فرزند آیه الله آخوند خراسانی نقل شد که می‌گفت:
مادر ما مریض شد، مرضش هم خیلی مرض سختی بود، به طوری
که اطباء از علاجش عاجز ماندند.
پدرم از این که این بیماری قابل علاج نبود بسیار افسرده و پریشان
خاطر گردید.
روزی به ما خبر رسید شخصی وارد نجف شده که علم رمل عجیبی
دارد و استاد این فن است.
من و برادرم تصمیم گرفتیم او را ملاقات کنیم و درباره بیماری
مادرمان از وی سئوالاتی بنماییم.
بدین منظور نشانه‌هایش را جويا شدیم و دانستیم مرد ژنده‌پوشی
است با لباسهای مندرس که وقت معینی به حرم مشرف می‌شود.
ما نیز حدود همان ساعت وارد صحن شدیم و در ایوان حرم مطهر
حضرت امیر علیه‌السلام به انتظار نشستیم.
پس از دقایقی دیدیم شخص لباس مندرس و ژنده‌پوشی نمایان

شد که سرو وضع خاصی داشت. فهمیدیم همان کسی است که دنبالش هستیم، برخاستیم و به استقبالش رفتیم.

وقتی نزد ما نشست گفتیم: مطلبی داریم که می‌خواهیم نیت کنیم و شما جواب دهید.

آنگاه نیتی کردیم و پرسیدیم چه چیزی در نظر ما است و درباره آن چه می‌گویی؟

وی بلافاصله نگاهی به تسبیحش کرد و با پس و پیش نمودن دانه‌های تسبیح گفت: این شخص بیمار که شما در نظر گرفته‌اید سرتاپا مرض است، او درمان پذیر نیست و همین دوسه روزه به رحمت خدا خواهد رفت.

از شنیدن این سخن بسیار متعجب و شگفت زده شدیم، زیرا دربارهٔ مادرمان و بیماری او نیت کرده بودیم، اما بدون آنکه در این موضوع چیزی بگوییم او با انداختن چند دانهٔ تسبیح، باطن ما را خواند و این مطلب را اظهار داشت.

سپس برادرم قدری به فکر فرو رفت، بعد رو به آن مرد کرد و گفت: من نیت دیگری نموده‌ام دربارهٔ آن چه می‌بینی؟

وی به دانه‌های تسبیح نظری افکند، اما ناگهان رنگش متغیر شد! بار دوم دانه‌های تسبیح را انداخت، ولی رنگ صورتش بیشتر دگرگون گردید!

غیب گوی ژنده پوش

آنگاه گفت: این نیتی که شما دارید درباره کسی است که الان در لبنان بود و اینک می بینم در کعبه است و الان که متوجه کعبه شدم باز می بینم در مدینه است.

دوباره به دانه های تسبیحش نگاه کرد و گفت: نیت شما راجع به شخصی است که هم اکنون می بینم خورشید دور سرش می گردد و او امام زمان است.

برادرم از شنیدن این جملات متحیر شد و او را تصدیق نمود که نیتش درباره امام زمان علیه السلام بوده است.

دو سه روز بعد چنان که وی گفته بود مادر ما وفات نمود و از دنیا رفت.

بعد از این جریان من و برادرم نزد او رفتیم تا دانشش را بیاموزیم و از معلوماتش استفاده کنیم. ابتدا عذر آورد و گفت این علم، فقر می آورد.

بار دیگر تصمیم گرفتیم به سراغش برویم و چون گمان می کردیم وی خواسته با ترس از فقر، ما را از فراگیری آن علم منصرف سازد قرار گذاشتیم بگوییم تو این دانش را به ما تعلیم نما، ما به فقرش راضی هستیم.

اما نتوانستیم به آن مرد دسترسی پیدا کنیم و هر چه جستجو کردیم دیگر او را ندیدیم.

این قضیه را حضرت آیه الله آقای وحید خراسانی در روز چهاردهم شعبان ۱۴۰۴ قمری پس از بحث خارج اصول نقل نموده و فرمودند: غرض این است که او گفته بود: «این نیت راجع به شخصیتی است که خورشید، دور سرش می‌گردد.»

مسلماً خورشید دور زمین نمی‌گردد. این هم که از سابق می‌پنداشتند خورشید به دور زمین می‌چرخد و آن هیئت غلط بطلمیوسی اگر ریشه یابی شود به دست می‌آید که در کتابهای پیشین و ادیان گذشته یک کلمات رمزی بوده که درست روشن نشده است.

هیئت بطلمیوسی هم اشتباه کرده، زیرا آنکه خورشید به دورش می‌گردد زمین نیست، بلکه او همان وجودی است که مقام امامت بر خورشید را دارد و صاحب الزمان است.

کسی که مسیطر بر زمان می‌باشد و زمان در او تأثیر نمی‌گذارد خورشید دور سر او می‌گردد، یعنی حضرت حجة بن الحسن علیه السلام ولایت بر عصر دارد. هم مقدّم بر زمانیات است و هم مقدّم بر زمان.

چنین شخصیتی است که خداوند ذخیره‌اش نموده و چنان مقامی به او داده که اگر ادراک شود دانسته می‌شود که نه شمس و قمر در او تأثیر می‌کند و نه زمان، نه زمین و آسمان برای او مورد بحث است و نه دنیا و آخرت.

غیب گوی ژنده پوش

خلاصه او وجودی است مسیطر بر تمام نشئات طولیه و عرضیه وجود.

توجه بامعرفت به چنین شخصی خواه ناخواه انسان را عوض می‌کند و یکی از معایب بزرگ ما عدم توجه به امام زمان علیه‌السلام است.

اینجا است که نمی‌دانیم فردا در پیشگاه آن حضرت چه جوابی خواهیم داشت؟!*

* شاخه گلی از ملکوت، صفحه ۴۲

قصه میل و مولود

ابو جعفر محمد بزرگی گوید:

روزی در مسجد معروف سامرا که در خیابان بازار بود و به مسجد زبیده شهرت داشت مرد جوانی را دیدم که خود را هاشمی یعنی از فرزندان عباس می‌دانست.

وقتی نماز تمام شد و سلام دادم نزد من آمد و پرسید: شما اهل قم هستید یا اهل ری؟

گفتم: من در اصل قمی هستم ولی الان ساکن کوفه می‌باشم و در مسجد امیرالمؤمنین علیه السلام به سر می‌برم.

سؤال کرد: آیا خانه موسی بن عیسی را در کوفه می‌شناسید؟

گفتم: آری

گفت: من از فرزندان او هستم.

روز دیگر همان مرد را ملاقات کردم، او مرا به منزلش دعوت نمود

و با گرمی و محبت پذیرایی کرد.

در این هنگام کنیزش را که غزال نام داشت صدا زد. چیزی نگذشت

قصه میل و مولود

که پیرزنی وارد شد و اظهار ادب نمود.
مرد هاشمی رو به او کرد و گفت: قصه میل و مولود را برای مولایت
بازگو کن.

پیرزن گفت: کودکی در خانه داشتیم که بیمار شده بود و مرضش
بهبود نمی یافت، روزی بانویم به من دستور داد: منزل حضرت حسن
بن علی علیه السلام برو و به عمه اش حکیمه خانم بگو چیزی به
عنوان تبرک مرحمت فرماید تا به وسیله آن برای طفل بیمارمان شفا
بگیریم.

من خانه امام حسن عسکری علیه السلام رفتم، خدمت حکیمه
خانم عرض ادب و سلام نمودم سپس از وی درخواست کردم که
چیزی برای شفای کودک بیمار ما مرحمت کند.

حکیمه خانم به خدمتکارانش فرمود: آن میلی که چشمان نوزاد
دیشب - مولود فرخنده امام حسن عسکری علیه السلام - را با آن
سرمه کشیدیم بیاورید.

فوراً یکی از خدمتگزاران میلی را که مخصوص سرمه کشیدن بود
آورد و به دست آن بانوی بزرگوار داد.

حکیمه خانم آن را به من سپرد و به منزل بازگشتم.

وقتی قضیه را برای خانمم شرح دادم با همان میل چشم‌های طفل
خود را سرمه کشید. ساعتی بعد کودک مریض از درد ورنج نجات

ستاره پنهان

پیدا کرد و بهبود یافت.

آن میل متبرک - که دیدگان منور نوزاد حضرت عسکری، مولود زیبای نرگس، امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام را پس از ولادت با آن سرمه کشیده بودند - مدت ها نزد ما بود و به وسیله آن شفامی گرفتیم ولی متأسفانه آن را گم کردیم.*

* شاخه گلی از ملکوت، صفحه ۵۲

داستان یک زن و جعبه جواهرات

زن باایمان، در کوچه‌های بغداد سرگردان می‌گشت و در جستجوی وکیل حضرت حجة ابن الحسن علیه‌السلام پرس و جو می‌کرد تا او را بیابد و اموالی را که متعلق به امام است به وی بسپارد.

در راه با شخصی بنام ابو علی بغدادی مواجه گردید و از او پرسید: وکیل مولا یمان کیست؟

در این هنگام برخی از اهالی قم به او گفتند: سفیر حضرت حجت علیه‌السلام حسین بن روح است سپس با اشاره جایگاه وی را نشان دادند.

ابو علی بغدادی گوید:

من نزد حسین بن روح بودم که آن زن اجازه گرفت و وارد شد. آنگاه برای آنکه اطمینان پیدا کند که وکیل امام زمان علیه‌السلام همان شخص است و با یقین قلبی اموال حضرت را به وی تحویل دهد در مقام امتحان برآمد و از حسین بن روح پرسید:

همراه من چیست؟

جناب حسین بن روح خواست کرامت مهم تری نشان دهد تا

موجب اعتماد آن زن را فراهم آورد و برای همیشه فکرش را از این جهت آسوده سازد. بدین خاطر گفت: هم اکنون کنار رود دجله برو و آنچه را همراه داری و درباره آن سؤال نمودی میان آبهای رودخانه بیفکن، سپس نزد من برگرد تا تو را آگاه سازم.

زن به طرف دجله راه افتاد، وقتی به ساحل رسید همانچه را مورد نظرش بود وسط رود پر خروش انداخت و برگشت.

ساعتی بعد آن زن حضور حسین بن روح آمد، سفیر امام عصر علیه السلام به خدمتگزارش دستور داد: برو جعبه جواهرات را از رودخانه بگیر و نزد من بیاور.

خدمتکار بی درنگ کنار دجله رفت صندوق کوچک جواهرات را برداشت و نزد مولایش برگشت.

وقتی جعبه را به دست حسین بن روح داد وی رو به آن زن نمود و گفت:

آنچه همراه خود آورده بودی و در میان رودخانه افکندی همین جعبه است، اکنون من به تو خبر دهم که درون آن چیست یا خود بازگو می کنی؟

زن جواب داد: شما مرا از اشیاء درون جعبه آگاه سازید.

حسین بن روح قبل از آنکه جعبه را بگشاید گفت:

در این صندوق جواهرات، یک جفت دستبند طلا، یک حلقه بزرگ جواهرنشان، دو حلقه کوچک جواهرنشان و دو انگشتر می باشد که

داستان یک زن و جعبه جواهرات

نگین یکی فیروزه و دیگری عقیق است. سپس جعبه را گشود و آنچه را در آن بود بیرون آورد و نمایاند مطلب همانگونه بود که او خبر داده بود، بی کم و کاست، دقیقاً همانچه را نام برده بود، درون جعبه قرار داشت. زن نگاهی کرد و گفت: این درست همان چیزی است که همراه خود آورده بودم و در رودخانه افکندم. من و آن زن از مشاهده این کرامت بزرگ بسیار خوشحال شدیم و از دیدار آن نشانه‌های صدق غرق شادمانی گشتیم. چندین کرامت دیگر نظیر این داستان از سفیران امام زمان علیه السلام صادر گردیده و وکلای حضرت در مواقع مختلف به مناسبت‌های گوناگون کارهای خارق العاده و شگفت انگیزی به نیروی ربّانی و مددهای غیبی انجام می‌دادند تا شاهد صدقی برای شیعیان باشند و حق پویان را به سوی نور و هدایت رهنمون گردند. جناب حسین بن روح که سوّمین نماینده خاص و سفیر حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت کوتاه مدت بود پس از بیست و یک سال سفارت از جانب امام عصر علیه السلام سرانجام در ماه شعبان سال ۳۲۶ هجری وفات یافت.*

* خاطره آن شب، صفحه ۶۰

مدعیان بی حقیقت

پیوسته در طول تاریخ مدعیان دروغین معنویت فراوان بوده‌اند که از مقام الوهیت و ربوبیت تا مقام نیابت خاصه و ولایت را ادعا کرده به طمع مال و ریاست، از راه فریب و نیرنگ، مردم را به خویش خوانده‌اند.

برخی از ابتدا مدعی خدایی شدند و خود را معبود خلق معرفی کردند، جمعی ادعای رسالت و نبوت نمودند و مردم را به پیروی از خویشان خواندند، عده‌ای منصب امامت را به خود بستند و به عنوان خلیفه‌الله و خلیفه رسول‌الله به ریاست نشستند، بعضی دیگر مقام نیابت خاصه را مطرح کرده، خود را نایب خاص و رابط بین مردم و امام قلمداد نمودند، افرادی هم بوده و پیدا می‌شوند که به بهانه ارتباط معنوی با حضرت و احیاناً تشرف به محضر آن بزرگوار، بساط دنیا طلبی پهن کرده و در پوشش سیر و سلوک و برنامه تزکیه نفس، خود را به مردم می‌فروشنند و خلاصه هر یک به اندازه دایره مریدانی که به دست می‌آورد و به میزان جهل نابخردانی که اطرافش جمع می‌شوند و

به خیال خودشان از انفاس قدسیه و برکات نفسانیه و کرامات اشراقیه و کلمات عرفانیه‌اش!! فیض می‌برند و سواری می‌دهند، ادعای مقام و منصبی می‌نمایند و مدعایی دارد که به تناسب زمان و مکان و شرایط اجتماع و وضع مریدان و استحمار شاگردان و بازار کشف و شهود فرق می‌کند و گاهی بر اثر شدت جهل مریدان و عاشقان نادان مکاشفه و عرفان، چنان در نوسان است که از مشاهده و تشرف و نیابت شروع می‌شود تا به ادعای الوهیت می‌رسد، مثل علی محمد باب که نخست مدعی نیابت خاصه و سپس مدعی مهدویت شد و سرانجام تا دعوی ربوبیت پیش رفت.

در تاریخ وی آمده است:

در آغاز امر از حدّ تأویل تجاوز نمود و پای در مقام تنزیل نهاد و ادعیه و مناجاتی ساخت و وجدیات و شوقیات و سرودهایی پرداخت و در آغاز امر، خود را نایب امام نامید و از کلمات شیخ احمد احسائی... و از کلمات سید رشتی... استفاده نموده آنها را به نیابت خاصه و بابیت و قائمیت خویش تأویل کرد.

در جلسه محاکمه وی وقتی نظام العلماء از او پرسید: شما چه ادعایی دارید؟

گفت: من همان قائم موعودی هستم که هزار سال است منتظر او هستید و چون اسم او را می‌شنوید از جای خود قیام می‌کنید و مشتاق

لقای او هستید و عَجَلُ اللَّهِ فَرَجِهْ بر زبان می‌رانید، به راستی می‌گوییم بر اهل شرق و غرب اطاعت من واجب است.

میرزا جانی کاشی که از بایئه است در کتاب «نقطة الکاف» آن دروغگوی رسوا را به مقام خدایی رسانده و درباره‌اش «رَبِّي الاعلی» گفته و چنین اظهار داشته است:

در زمانی که حکم از حضرت رَبِّي الْأَعْلَى یعنی جناب ذکر صادر شده بود که اصحاب به خراسان بروند...

در مورد پراکنده‌گویی و ادعاهای رنگارنگ وی نوشته‌اند:

«تزلزل و تبدل و اختلاف گویی، شأن و روئے سید باب بوده که گاهی «ذکر» می‌شده و گاهی «باب»، «نایب امام» بوده و گاهی خود «امام»، وقتی معترف به امام و نواب اربعه بوده و زمانی دیگر «رب وحید و خدای مجید» می‌گشته».

گرچه در هر عصری ارباب معرفت و اهل تقوا و فضیلت وجود دارند و بسا شخصیت‌های علمی و معنوی که مورد لطف خاص حضرت بقیةالله علیه‌السلام قرار گرفته و به کمالات نفسانی نایل گردیده دارای کشف و کرامت بوده و آگاه به اسرار و حقایق می‌باشند، چنانکه امامان و پیامبران راستین واقعیت داشته‌اند و رب‌العالمین که خدای جهان و معبود به حق است نیز وجود دارد، اما سخن در این است که عناصر بی حقیقت و شیادان جاه طلب و دنیا پرست در هر زمانی از عقیده و ایمان

مردم نسبت به معبود واقعی و رهبران الهی و شؤون دینی و حقایق آسمانی سوء استفاده کرده، خود را به دروغ دارای مناصب معنوی جلوه داده، ادعای خدایی و نبوت و امامت و نیابت و قطبیت می‌نمایند.

بی خردان و زودباوران هم که قدرت تشخیص حق از باطل را ندارند و اصل را از بدل تمیز نمی‌دهند فریب خورده، در برابر سالوس‌های زاهدنما و دکان‌داران نیرنگ‌باز کرنش نموده گاهی چنان استحمار می‌شوند که در راه بت و مراد و مرشد و مربی و قطبشان نه تنها از مال و ثروت می‌گذرند بلکه جانفشانی هم می‌کنند.

مرحوم آیه‌الله آقای حاج شیخ محمود حلبی اعلی‌الله مقامه می‌فرمود: «در هر چیزی اصل هست، بدل هم هست. طلای خالص داریم، مطلاً هم داریم و غالباً برای عوام امر مشتبه می‌شود، مگر اهل خبره دریابند. تیزاب است که طلا را از مطلاً تشخیص می‌دهد و الاً سنگ محک هم گاه گاهی اشتباه می‌کند. در میان تجار، تاجر حقه‌باز هست که یک تلفن در اطاق گذاشته و با مال مردم داد و ستد می‌کند و حيله می‌ورزد، تاجر درستکار هم هست که روی اصول تجارت خرید و فروش می‌کند، هر دو هم به نام تاجر به بازار رفت و آمد دارند.

در روحانیت هم چنین است، گاهی دزدان خائن به لباس صلحای امین در می‌آیند و نا اهل‌ها به لباس پاکان ظاهر می‌شوند، چه در جامعهٔ علما و دانشمندان، چه در میان نواب خاص و چه در حریم ائمه

و انبیاء علیهم السلام. ما خیلی‌ها را دیده‌ایم که سواد ندارند، یک قدم هم بر نداشته‌اند، پرده اول قلب را هم نمی‌شناسند، مدعی قطبیت می‌شوند، اصلاً نمی‌فهمند که دل یعنی چه.

به یکی از اقطاب گفتم می‌خواهم کسی را پیدا کنم که منزل اول قلب را با او طی کنم، در پی کسی هستم که کوچه اول را رفته باشد و به من نشان دهد، خدا شاهد است فهمیدم هیچ نمی‌داند، حال آنکه قطب و شیخ اشراق هم شده است.

مدعیان دروغین نبوت و وصایت و نیابت خاصه زیاد بوده‌اند، مدعیان نیابت عامه هم زیاد بوده‌اند، ناهلانی به لباس مصلحان و مرشدان در آمده‌اند، عوام هم قوه تشخیص ندارند و زود گول می‌خورند».

بدبختی بزرگ

بدبختی بزرگی که دامنگیر مدعیان جاه طلب می‌شود و آخرتشان را تباه می‌سازد و در برزخ و دوزخ بر عذابشان می‌افزاید تداوم راه انحرافی و استمرار مکتب باطلی است که به دست آنان ساخته و پرداخته شده و به وسیله مریدانشان تقویت می‌گردد چنانکه اگر روزی به خود آیند و بخواهند توبه کنند و از ادعاهای ناروایشان برگردند و یا دست انتقام الهی از آستین مدافعان حریم دیانت بیرون آید و آنها را به محاکمه

بکشاند و به ندامت وادار سازد مریدان جاهل و مغزهای استحمار شده مانع می‌شوند و گاهی مثل کاسه‌های داغ‌تر از آتش حاضر نیستند دروغ‌های دیروز و توبهٔ امروز مراد تیره روز و استاد وامانده و قطب گرفتارشان را به چشم حقیقت بنگرند.

آری همان احمق‌های خوش باوری که دیروز سواری دادند و بار بردند و پشت سر استاد و مرشدشان گوساله‌وار به راه افتادند امروز که در چاه غرور و عذاب وجدان و کیفر الهی نادم گشته، باز هم با ارادت ورزی‌های جاهلانۀ خویش بر او سنگ می‌زنند و حتی پس از مرگش همان بدعت‌ها و انحراف‌های وی را ادامه می‌دهند و مکتب‌های گمراهی و شیطنانی پدید می‌آورند و تا ابد جمعی را به باطل سوق داده جرم و مجازات مخترعش را افزون می‌سازند.

حکایت سید غضنفر گویای این حقیقت تلخ است.

داستان سید غضنفر

«در عهد حکومت پهلوی اول شخصی به نام سید غضنفر دعوی مهدویت کرد و گروهی را به دنبال خود کشید که بار اول در حمامی مرتکب آدمکشی وحشت‌انگیزی گردیدند و بار دیگر ملای بیچاره‌ای را به خون کشیدند.

اساس ادعای او درست شناخته نشد و معلوم نبود که او خود را

مهدی موعود شیعه اثناعشر می‌نامید یا مهدی اسماعیلی؟ زیرا خود او در دادگاه در این باره چیزی نمی‌گفت و به کلی از بیخ منکر قضایا بود. او در محکمه به طور خسته کننده‌ای پیایی تکرار می‌کرد که من سید بیچاره‌ای هستم مثل کرور کرور سید دیگر.

ولی هنگامی که سید غضنفر در محکمه از خود دفاع می‌کرد و خود را از هر گونه اتهامی برکنار می‌داشت و مریدانی را که به خاطرش آدم کشته و تحمل صبر و شکنجه زندان کرده بودند بیگانه و دشمن خویش می‌نامید، مرید بیچاره‌ای به پا خاسته گفت: مابه عقیده آقا کاری نداریم، ایشان عقیده‌شان برای خودشان است، ما آقا را امام می‌دانیم و معتقدیم که آقاخان محلاتی باطل است و امام حقیقی اوست... .

این سید غضنفر بالأخره در محکمه جنایی تهران غش کرد و در زندان شهربانی بمرد و مریدانش بر سر جنازه‌اش به تلخی بگریستند. گریه و شیون مریدان سید در محکمه هنگامی که سید غش کرده بود به قدری تأثرانگیز و اندوه بار بود که اعضای محکمه و وکلای دادگستری و تماشاچیان را سخت تحت تأثیر قرار داده بود.»

ریشه بدعتها و مکاتب انحرافی

مکاتب انحرافی و بدعتها‌های شیطانی از دو مبدأ ریشه می‌گیرند، یکی جاه‌طلبی و دنیا پرستی مدعیان بی‌حقیقت و دوم جهل عوام و

نادانی مردم ظاهرین و بی بصیرت.

وقتی این دو بند به هم تابیده شد، فرعون خدایی می‌کند، گوساله سامری بت می‌شود، دختر حارث به نام «سجاح» لباس نبوت می‌پوشد و مدعی نزول وحی می‌گردد، معاویه حکومت می‌کند و با امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام می‌جنگد، حسن بصری و سفیان ثوری و ابو حنیفه دکان باز می‌کنند و در مقابل امام صادق علیه السلام و پیشوایان حق زمزمه‌های شیطانی سر می‌دهند، علی محمد پسر محمدرضا تاجر شیرازی، باب می‌شود و ادعای نیابت خاصه می‌نماید و خلاصه هر روزی از گوشه‌ای آهنگی ساز می‌شود و قطبی، مرشدی، استاد تزکیه و پیر طریقتی اظهار وجود می‌کند و دستگاهی به راه می‌اندازد.

این دو عامل هر دو در یکدیگر مؤثرند و یکی بدون دیگری عقیم خواهد بود. اگر جاه‌طلبان و دنیاپرستان دست از ادعاهای باطل بردارند و تابع حق گردند، عوام بیچاره و مردم راه گم کرده هدایت می‌شوند، چنانکه اگر مریدان جاهل و عوام‌الناس کوردل، شیادان ریاست طلب را وانهند و از مدعیان بدعتگزار پیروی نکنند و به هر سازی نرقصند و دنبال هر آوازی به راه نیفتند، بساط حقه‌بازان و دروغگویان بر چیده می‌شود و بازار سالوس‌های ریاکار و تزکیه فروشان خوش آب و رنگ از رونق می‌افتد.

عبدالله بن مسکان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که

می فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَهُؤُلَاءِ الرُّؤَسَاءِ الَّذِينَ يَتَرَأْسُونَ فَوَاللَّهِ مَا خَفَقَتِ النَّعَالُ خَلْفَ
رَجُلٍ إِلَّا هَلَكَ وَاهْلَكَ»

یعنی از جاه طلبان که ریاست را به خود می بندند بهراسید و بگریزید، زیرا سوگند به خداوند که کفش ها در پی مردی به صدا در نیایند، مگر آنکه خود هلاک شود و دیگران را نیز به هلاکت اندازد. پیام حضرت صادق علیه السلام این است که وقتی مریدان نابخرد به دنبال صاحبان بدعت حرکت کنند و صدای پای مردم احمق و نوچه های نادان، پشت سر مدعیان بی حقیقت طنین افکند و با بله قربان چسباندن و استاد استاد بستن و یا حق یا حق گفتن و دست بوسیدن و خم و راست شدن و کرنش کردن و ترویج نمودن و دستور گرفتن و برنامه پذیرفتن، جامه ریاست بر او بپوشانند و تنورش را گرم کنند، هر دو به هلاکت می رسند و رسوا می شوند. زیرا این دو یکدیگر را می سازند و تأثیر متقابل دارند، ادعای بی جا و دعوت باطل ریاست طلبان، مریدان کور و کر را پدید می آورد و پیروی عوام فریب خورده و تحقیق نکرده، صاحبان بدعت و زاهد نمایان دین فروش را پر و بال می دهد و از پیوند این زوج نافرخته و شوم، مکاتب انحرافی و بدعت های شیطانی متولد می گردند که ظاهری فریبنده دارند مثل عناوین زیبای حق جویی، عرفان گرایی، تزکیه نفس و کمالات روحی،

کشف و شهود و مقامات معنوی، مکاشفه و تهذیب دل و تعالی روانی، اما باطنی چون زهر کشنده دارند که به فرموده امام صادق علیه السلام هم مراد هلاک می شود و هم مرید، هم استاد بی مایه و چهره فریب رسوا می گردد و هم پیرو کوردل و شاگرد بی تحقیق.

حضرت علی علیه السلام این خطر بزرگ را هشدار داده و

فرموده اند:

«إِنَّمَا بَدَأَ وَقُوعِ الْفِتَنِ أَهْوَاءٌ تُتَّبَعُ وَ أَحْكَامٌ تُبْتَدَعُ يُخَالَفُ فِيهَا كِتَابُ اللَّهِ وَ يَتَوَلَّى عَلَيْهَا رِجَالٌ رِجَالاً عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ».

منشأ پیدایش فتنه ها و گمراهی ها پیروی از تمایلات و خواسته های نفسانی و پدید آوردن احکام ضد قرآنی است و مردمی در جهت تبعیت از آن هوسها و تحکیم و ترویج آن بدعتها مدعیان دروغین را که بنده شهوت و مخترع احکام خلاف شرع می باشند حمایت و تقویت می کنند که پشتیبانی و پیروی این مریدان از آن بدعتگزاران و هوا پرستان، نامشروع و بر خلاف دین خداوند است.*

* مقام امام زمان علیه السلام، صفحه ۳۳ تا ۴۲

زمان قتل

احمدبن طولون دومین امیر بنی طولون بود که در سال ۲۴۰ قمری منصب پدرش طولون را احراز کرد و به جای وی نشست. چهار سال بعد، از طرف حکومت مرکزی والی مصر شد و چیزی نگذشت که خود را مستقل اعلان کرد. در سال ۲۶۴ قمری سرزمین شام را تصرف نمود و آن را برحوزه فرمانروایی خویش افزود. احمدبن طولون از مامداران مقتدر مصر به شمار می‌رفت که تا پایان زندگی، سلطنتش ادامه داشت. روزی یکی از اهالی مصر که با محمدبن علی علوی کینه و دشمنی داشت نزد ابن طولون رفت و از وی سعایت کرد و بدگویی را به جایی رساند که امیر رابر آن داشت تا فرمان دهد سید راتعقیب و بازداشت کنند و بیم آن می‌رفت که فرمان اعدامش رانیز صادر نماید. خبر به علوی رسید، او سخت ناراحت و پریشان شد تا آنجا که به شدت احساس ناامنی کرد و جان خویش را در معرض هلاکت دید. ناچار از مصر گریخت و به قصد حج بیت الله و زیارت کعبه راهی حجاز شد.

پس از انجام مناسک تصمیم گرفت به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام مشرف شود و برای نجات خود از آن حضرت استمداد کند. از این رو آهنگ عراق نمود و از سرزمین حجاز خارج شد. در طول راه پیوسته متوسل بود و با خود می‌گفت باید به جدم امام حسین علیه السلام پناهنده شوم، باید از شر این دشمن کینه توز و حکومت مقتدر به مولایم پناه ببرم و از او بخواهم که دشمنم رانابود سازد و مرا از ترس و وحشت برهاند.

وقتی وارد کربلا شد خسته و راه پیموده، با بدنی کوفته و دلی شکسته، به زیارت مرقد مطهر ابا عبدالله الحسین علیه السلام شرفیاب گردید و از قدرت و سطوت بدخواهانش که در صدد قتل او بودند و از اقتدارشان خیلی می‌ترسید به قبر سیدالشهداء علیه السلام پناهنده شد.

پانزده روز گذشت، در این مدت تمام کار سید دعا و توسل بود، شب و روز ناله و زاری می‌کرد، اشک می‌ریخت و تضرع می‌نمود، گرد ضریح مقدس امام حسین علیه السلام می‌گشت و از حضرتش کمک می‌خواست.

شب یکشنبه درحالتی بین خواب و بیداری امام عصر علیه السلام بر او نمایان شدند و دیدگان اشکبار و خسته اش به رخسار ملکوتی و چهره نورانی صاحب الزمان سلام الله علیه روشن گردید. در آن حال

حضرت به او فرمودند:

امام حسین به تو می‌گویند: فرزندم آیا از فلانی بیمناکی؟
علوی عرضه داشت: بله او قصد جانم نموده و در پی کشتن من
است، از این روبه مولایم سیدالشهداء علیه السلام پناه آورده‌ام و از آن
ناجوانمردی که اراده قتل مرا نموده به حضرتش شکایت برده‌ام.
حضرت بقیة الله علیه السلام به او فرمودند: چرا خدا را که پروردگار
تو و نیاکانت می‌باشد به آن دعاهایی نخواندی که پیامبران گذشته
درشداید و سختی‌ها آن ادعیه را خواندند و خداوند گرفتاری‌ها و
مشکلاتشان را رفع کرد؟

علوی پرسید: دعای پیامبران سابق چه بوده تا من هم خدا را به
همان دعاها بخوانم؟

امام زمان علیه السلام فرمودند: شب جمعه که فرارسید غسل کن
و نماز شب بخوان وقتی از سجده شکر فراغت یافتی در حالتی که روی
دو زانو نشسته‌ای خدا را چنین نیایش کن و با تضرع و زاری این دعا
را بخوان.

سپس حضرت صاحب الامر علیه السلام دعایی به وی تعلیم
نمودند و از نظرش غایب شدند.

شب بعد همین تشرّف بین خواب و بیداری برای محمدبن علی
علوی پیدا شد و حضرت همان دعاها را تکرار نمودند، تا شب پنجشنبه

پنج شب پی در پی خدمت امام عصر سلام الله علیه شرفیاب گردید و جملات دعا را از آقا شنید تا تمام آن رابه خاطر سپرد و حفظ شد.

شب جمعه فرارسید، وقت موعود بود و هنگام دعا، آن شب تشرّفی حاصل نشد و دیدار حضرت از او قطع گردید.

علوی در آن شب حال عجیبی داشت. نخست برخاست و غسل کرد سپس لباس پاکیزه پوشید و خود را معطر ساخت، آنگاه به نماز شب ایستاد، پس از نافله شب سربه سجده نهاد و شکر خدا را به جای آورد، بعد روی دو زانو نشست و با خشوع و زاری ادعیه ای را که آموخته بود خواند و اشک ریخت.

آن شب به پایان رسید، روز جمعه هم سپری شد، شب شنبه باز به همان کیفیت سابق بین خواب و بیداری امام زمان علیه السلام را مشاهده نمود.

حضرت به او فرمودند:

«ای محمد دعایت به اجابت رسید، دشمنت از پای در آمد و در همان هنگام که آن دعا رابه پایان بردی خدای عزوجل او رابه هلاکت رساند.»

صبح شنبه مرد علوی خوشحال و مسرور به حرم مطهر امام حسین علیه السلام مشرف شد و پس از زیارت و شکرگزاری، با حضرت وداع گفت.

آنگاه عازم بازگشت به وطن گردید و راهی مصر شد، همان دیاری که ترسان و وحشت زده از آنجا گریخته بود.

در طول مسیرش به اردن رسید. در اردن یکی از همسایگان مصری خود را که مردی باایمان و درستکار بود دید و درباره اوضاع مصر از او سؤال کرد.

وی گفت: احمد بن طولون بر دشمن تو سخت بر آشفت و دستور داد او را بکشند. یک روز صبح دیدند سر آن عنصر ناپاک جدا شده و به قتل رسیده است.

علوی پرسید: این حادثه در چه تاریخی اتفاق افتاد؟

مرد همسایه گفت: صبح جمعه گفتند او را از قفا سر بریده اند، بعد معلوم شد شب جمعه نزدیک سحر کشته شده است.

علوی سؤال کرد: بعد چه شد؟ جنازه اش را چه کردند؟ وی گفت: به دستور احمد بن طولون جسدش را در رود نیل انداختند.

محمد علوی از شنیدن این اخبار خیلی تعجب کرد، هم خوشحال بود و هم متحیر، خوشحال از این که نجات یافت و دشمنش نابود شد، متحیر از آن که واقعه قتل درست در همان ساعتی اتفاق افتاد که او از دعا خواندن فارغ گردید، یعنی سحرگاه جمعه، نزدیک طلوع فجر!

علوی از اردن خارج شد و رهسپار مصر گردید. در راه به مردی برخورد که از طرف خانواده اش به جستجوی وی آمده و نامه ای هم برای او آورده بود.

مرد علوی نامه را گرفت وگشود، دید فرزندانش جریان قتل را برای او چنین شرح داده‌اند:

«پدرجان، مردی که ازبیم توطئه های او فرار کردید عده ای رادور خود جمع نمود و خیالاتی درسر داشت، شبی که بزمی داشتند و گرد هم بودند خوردند و آشامیدند، سپس متفرق شدند. آن مرد هم باغلامان مخصوصش درمکان ویژه خود خوابید.

سپیده دم دیدند همچنان در بستر افتاده و هیچ حس و حرکتی ندارد. وقتی ملافه راز روی او برداشتند ناگهان متوجه شدند سراز پیکرش جدا گردیده و خون در اطرافش جاری است.

این حادثه در شب جمعه واقع شد و او سحرگاهان به قتل رسید، هنوز هم قاتلش شناخته نشده و معلوم نیست چه کسی شبیخون زده و سرش راز قفا بریده است، به هر حال زودتر به مصر بیایید که مامنتظر هستیم.»

مرد علوی نامه را بست و حرکتش را به طرف مصر ادامه داد. وقتی وارد شهر شد یکسره به منزل رفت و تفصیل جریان را جویاشد، ضمناً پرسید ماجرای قتل در چه موقعی رخ داده است؟

پس از شنیدن شرح آن حوادث دانست در همان هنگام که از ادعیه مخصوص فراغت یافته دعایش به اجابت رسیده و دشمنش به خون غلطیده است.

روز دیگر که برخی از اهالی مصر و جمعی از برادران شیعه به دیدار علوی آمدند و از آن واقعه گفتگو شد به خوبی روشن گردید که ساعت قتل درست همزمان با وقتی بوده که او دعاهایش را به پایان رسانده بود، چنانکه حضرت صاحب الزمان علیه السلام در شب شنبه به او نوید داده و فرموده بودند:

ای محمد، دعایت مستجاب گردید و دشمنت کشته شد و موقعی که از دعا فراغت یافتی خداوند عزوجل بدخواهت را هلاک نمود.
دعایی که امام زمان علیه السلام به محمد علوی آموختند حدود یازده صفحه است که در جلد نود و پنجم بحار الانوار و برخی از کتب ادعیه مثل مهج الدعوات ثبت گردیده و به دعای علوی مصری معروف است.*

* شاخه گلی از ملکوت، صفحه ۷۹

سفر غیبی

مرحوم سید غلامرضا کسائی داماد علامه امینی اعلی الله مقامه که خود از دانشمندان زاهد و بااخلاص بود می گفت:

در یکی از مدرسه‌های علمیه تبریز مشغول تحصیل بودم. خادم مدرسه مردی بسیار باتقوا و درستکار بود که وظایفش رابه خوبی انجام می داد و روحیات عجیبی داشت. غالباً ساکت به نظر می رسید، از گناهان پرهیز می نمود، هرگز لب به غیبت باز نمی کرد و علاوه بر نظافت مدرسه و اموری که به آنها موظف بود به دیگران نیز کمک می کرد و کارهایی را هم که جزء وظایفش نبود از روی صداقت و اخلاص انجام می داد. مثلاً اطاق محصلین را بدون هیچ چشم داشتی جارو می زد و گاهی لباسهای آنان را می شست، اگر می دید طلبه‌ای می خواهد برای خرید به بازار رود فوراً جلو می آمد و می گفت آنچه لازم دارید من برایتان تهیه می کنم سپس زحمت خرید و حمل مایحتاج او رابه عهده می گرفت. حتی از اینکه آفتابه دیگران را آب کند ابایی نداشت و چنان باصفا و مهربان بود که در قلب همه جا داشت.

نیمه شبی برای تطهیر و وضو از اطاق بیرون آمدم. در حجره رابستم و به راه افتادم، اما وقتی مقابل اطاق خادم رسیدم درنهایت تعجب دیدم نوری در حجره او می‌درخشد که گویی خورشید در آنجا طلوع کرده است.

چون در آن روزگار هنوز برق در حجره‌های مدرسه نبود از مشاهده آن نور عجیب در آن شب سخت حیرت نمودم و برای کشف این راز جلو رفتم تا در بزنم اما همینکه نزدیک شدم صدای گفتگویی به گوشم رسید و دانستم خادم با کسی صحبت می‌کند.

از یک طرف نمی‌خواستم براو وارد شوم و نیمه شب سرزده نزدی بروم، از سوی دیگر کنجکاو شده بودم که بدانم با چه شخصی سخن می‌گوید و آن نور بهت آور چیست که جذبه خاصی دارد.

ناچار قدری پیش رفتم و پشت در به گوش ایستادم. مکالمه دو نفر رامی شنیدم که به آرامی باهم حرف می‌زدند. صدای خادم را تشخیص می‌دادم چون باآهنگ او آشنا بودم اما صدای شخص دیگر رانمی‌شناختم و باآنکه تن صدایش رامی شنیدم ولی کلماتش رادرست نمی‌فهمیدم.

ساعتی گذشت و من همچنان متحیر ایستاده به گفتگوی آن دو که برایم مبهم و نامفهوم بود گوش می‌دادم. ناگهان متوجه شدم صدا قطع شد و نوری که همانند آفتاب درخشش داشت خاموش گردید، در این هنگام دیگر طاقت نیاوردم و در زدم.

خادم پرسید: کیست؟

من نام خود را بردم و گفتم: من هستم در را باز کن.
وقتی در را گشود و چشمش به من افتاد سلام کردم و پرسیدم: اجازه
می‌دهی وارد شوم؟
گفت: بفرمایید.

درون اطاق رفتم و نشستم. امانه کسی غیر از او آنجا حضور داشت و
نه وضع غیر عادی بود.
سؤال کرد: امری دارید؟

گفتم: خیر اما تو باشخصی صحبت می‌کردی و دیدم نوری در
اطاقت می‌درخشید حقیقت را بگو و واقع را تعریف کن والا می‌روم
طلبه‌ها را بیدار می‌کنم تا بیایند و جریان را جویا شوند.
جواب داد: ماجرای امشب را برایت نقل می‌کنم به شرط این که
برای هیچ کس بازگو نکنی.

گفتم: قبول می‌کنم عهد می‌بندم که پرده از این راز بر ندارم.
آنگاه گفت: من تا روز جمعه هستم، از تو پیمان می‌گیرم که تا ظهر
جمعه سرمرافاش نسازی.

آن شب، شب چهارشنبه بود و من قول دادم تا جمعه سخنی نگویم.
سپس گفت: راستش را بخواهی امام زمان علیه السلام اینجا
تشریف داشتند من در محضر ایشان بودم و حضرت بامن گفتگویی
نمودند.

باتعجب پرسیدم: درباره چی باتو صحبت می کردند؟! چون مدت زیادی باهم حرف می زدید، این همه وقت آقاچه می فرمودند؟
گفت: همیشه سه گروه اطراف امام عصر علیه السلام هستند که در زمان غیبت بایشان ارتباط دارند. یک گروه که تعدادشان کمتر است در طبقه اول هستند، گروه دیگر که افرادشان کمی زیادتر می باشد در طبقه دوم قرار دارند و دسته سوم که از آن دوطایفه بیشتر هستند، در طبقه آخر می باشند.

این سه گروه از نظر معنی و باطن همانند سه حلقه تو در تو هستند که هرگاه یکی از طبقه نخست از دنیا برود فردی از طبقه دوم جانشین او می شود و هر وقت کسی از حلقه دوم وفات کند شخصی از دسته سوم جای او را می گیرد به همین ترتیب اگر کسی از گروه سوم فوت شود یکی از مردم را که دارای تقوی و فضایل اخلاقی بوده و از نظر روحی شایستگی کامل دارد برگزیده به جای او قرار می دهند تا وظایف وی را انجام دهد.

پس از این توضیح ادامه داد و گفت: روز جمعه یک نفر از طبقه سوم فوت می شود، امشب حضرت تشریف آوردند و به من امر کردند که جانشین او باشم و اجازه دادند تا در زمره افراد گروه آخر انجام وظیفه کنم.

سخن خادم تمام شد و من مبهوت و شگفت زده از اطاقش خارج شدم.

حال عجیبی داشتم، قضیهٔ بهت آوری شنیده بودم. دیدن آن نور و شنیدن این داستان چنان طوفانی در من پدید آورد که تمام وجودم رامسخر نمود و آرامم را ربود.

سخت منقلب شدم، فکر کردم این مردی که به چشم یک خادم به وی می‌نگریم و احیاناً ارزشی از نظر اجتماعی برای او قائل نیستیم چه مقامی به دست آورده و به چه سعادت بزرگی نایل گردیده که اولاً امام زمان علیه السلام به اطاقش تشریف می‌برند، ثانیاً او رانزد خود می‌خوانند تادر ردیف خاصان درگاه حضرتش قرار گیرد و از تربیت‌های مخصوص و کمالات معنوی بهره‌مند شود و به وظایف ویژهٔ یاران راستین آن بزرگوار پردازد.

این افکار چنان موجی در باطنم برانگیخت که تاسپیده دم نه خواب به چشمم آمد و نه حال عبادت پیدا کردم.

صبح دیدم خادم بامتانت و آرامش خاصی مشغول کارهای عادی روزانه است و در ظاهر هیچ تغییری در وضعیتش پیدانشده، اما من همچنان نگران و مضطرب بودم.

روز پنج‌شنبه نیز بدین منوال گذشت و من که پیوسته مراقب حال و رفتار او بودم چیزی جز همان انجام وظایف معمولی از قبیل جارو زدن مدرسه و خریدبازار مشاهده نکردم.

حتی وقتی آفتابه راز حوض پر کردم جلو دوید تا آن را بگیرد و برایم

ببرد که من نگذاشتم و باعذرخواهی گفتم: ابدأ، هرگز چنین جسارتی رواندارم، تو آقای من هستی و من خادم تویم. گرچه نباید رازت را افشا کنم اما اگر اجازه می‌دادی الان به همهٔ محصلین می‌گفتم که چه مقامی داری و من خدمتگزارت هستم.

روز جمعه از سحر مشغول کار شد و من که تحویل عجیبی پیدا کرده بودم با کنجکاوی و نگرانی بی سابقه‌ای رفتار او را زیر نظر داشتم تا ببینم آن روز که زمان موعود است چه می‌شود.

خیلی دقیق شده بودم که بدانم او در این روز چه برنامه‌ای دارد، باچه افرادی تماس می‌گیرد و سرانجام چگونه به خاضان درگاه حضرت حجّت علیه السّلام می‌پیوندد؟!

سپیده دم جمعه که از اطاقش خارج شد ابتدا کارهای مدرسه را انجام داد سپس به امور خود پرداخت. اول تمام لباسهایش را شست و تطهیر کرد، بعد لباس‌ها را روی بند انداخت تا خشک شوند، کفش‌هایش را هم آب کشید و مقابل آفتاب گذاشت.

نزدیک ظهر که لباسها و کفش‌هایش خشک شده بودند لنگی بست و در حوض مدرسه غسل کرد.

چون تابستان بود و روز جمعه، طلبه‌ها برای دیدار خانواده و بستگان خویش به سفر رفته بودند و فقط عدهٔ کمی در مدرسه به سر می‌بردند. من هم با انقلاب روحی و اضطراب خاصی لحظه به لحظه مراقب

وضع خادم بودم تا بدانم در آن روز که زمان موعود بود و امام عصر علیه السلام به او فرموده بودند یکی از یاران ما از دنیا می رود و تو جانشین او می شوی و به ما می پیوندی چه حوادثی رخ می دهد و چگونه او از میان ما به جمع مقربان درگاه امام زمان علیه السلام راه می یابد.

وقتی غسل کرد و از آب بیرون آمد قبری در آفتاب ایستاد تا خشک شود، سپس لباس ها و کفش هایش را پوشید و مانند مسافری که عازم است آماده رفتن شد و لب حوض نشست.

همین که صدای اذان بلند شد و بانگ الله اکبر طنین افکند ناگهان غایب شد و من هر چه نگاه کردم اثری از او ندیدم!؟

این حادثه چنان بر من سنگین آمد که نزدیک بود مدهوش شوم! باور کردنی نبود! شخصی که تا چند لحظه پیش، مقابل دیدگانم سر حوض نشسته بود و از صبح تا ظهر تمام حرکاتش رازیر نظر داشتم یکباره ناپدید شد و از جلوی چشم هایم غیبش زد!!

من مات ومبهورت بی اختیار به صحن مدرسه دویدم و مشغول داد و فریاد شدم.

چند نفری که در مدرسه بودند سراسیمه به حیاط ریختند تا ببینند چه خبر شده، وقتی مرا با آن وضع غیرعادی در حال داد و فریاد دیدند شگفت زده جلو آمدند و پرسیدند: چه شده؟ مگر دیوانه شدی؟!؟

گفتم: بدتر از دیوانه شدم!

باتعجب پرسیدند: یعنی چه؟!

گفتم: خادم کو؟

گفتند: کدام خادم؟

گفتم: خادم همین مدرسه، همان مردی که مدت‌ها اینجا بود و همه او را می‌شناختید.

چون او رانیافتند گفتند: شاید بازار رفته یا برای نماز جماعت از مدرسه خارج شده.

گفتم: هرگز، این حرفهانیست، من می‌دانم که او الان به امام زمان علیه‌السلام پیوسته و به حضرت بقیه الله ملحق گردیده است. پرسیدند: قصه چیست؟

من ماجرای او را شرح دادم و تمام حوادثی را که از شب چهارشنبه اتفاق افتاده بود برای آنها تعریف کردم، از آن روز به بعد دیگر کسی آن خادم را ندید و هیچکس نمی‌دانست وی کجارفته و چه می‌کند.

این قضیه را حضرت آیه الله آقای حاج سید محمد شیرازی در ماه شعبان ۱۴۱۰ قمری به مناسبت ایام ولادت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه در بحث خارج فقه بیان نموده و فرمودند:

«این واقعه را حدود چهل سال قبل خودم بی واسطه از مرحوم سید غلامرضا کسائی گوگانی که شخصیتی با فضیلت و اهل تقوی بود و مقامی فوق عدالت داشت شنیدم، او می‌گفت: از همان روز جمعه

تا الان که این جریان را برای شما نقل کردم و چهل سال گذشته است دیگر آن خادم را ندیدم و هر چه جستجو کردم اثری از وی نیافتم». روز چهارشنبه بیست و یکم ماه شعبان ۱۴۰۴ قمری در آستانه ماه مبارک رمضان و تعطیلی حوزه علمیه، حضرت آیه الله آقای وحید خراسانی مطالبی در بحث خارج اصول پیرامون مقام نورانی امام زمان سلام الله علیه و راه استفاده از الطاف آن حضرت در دوران غیبت ایراد نمودند که به مناسبت این حکایت، باندک تغییری در عبارات و ترجمه برخی الفاظ یادآور می‌شویم.

مقام نورانی امام زمان علیه السلام

متأسفانه حضرت حجّت علیه السلام به کلی مورد غفلت واقع شده و معیشت ضنک - یعنی زندگی تنگ و سخت - ماهم، چه از نظر فردی و چه اجتماعی ناشی از غفلت از آن حضرت است و بلا تردید باید برگردیم به او چنانکه حق برگشت به او است، و حق برگشت به او خیلی عظیم است. زیرا اولاً مشکل ما این است که در معرفت حضرت کوتاهی کرده‌ایم، نه قاصریم بلکه مقصریم، و معیشت ضنک ما عمده ناشی از تقصیر در معرفت او است.

قهرماً وقتی انسان موضوعی را کما هو حقّه شناخت، نه از جهت قلبی وظیفه‌اش را انجام میدهد و نه از جهت بدنی، و اگر شناخت و چنانکه باید و شاید معرفت پیدا کرد، هم از جهت قلبی انجام وظیفه

می‌کند و هم از جهت بدنی.

اینکه خداوند می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» - یعنی خدا ترسان از بین بندگانش دانشمندان می‌باشند. سخن بسیار عجیبی است.

اولاً بدانید که به قرآن و حدیث خیلی باید اهمیت دهید زیرا هر چه هست، در این دو تا است، منتهی وقتی انسان به این حقیقت پی می‌برد که متأسفانه فرصت‌ها گذشته است، شما از هم اکنون که هنوز وقتتان نگذشته این واقعیت را بفهمید که از نور و هدایت و حکمت هیچ نیست
الآ في الكتاب والسنة

«شَرِّقَاوْ غَرِّبَا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»
هرچه غیر از این دو منبع است یابہ کلی نجس است و یا منتجس، از این دو حال خارج نیست. هر چه از غیر این خانواده باشد اِمَانَجَسٌ وَ اِمَامَتَجَسُّ.

علاوه بر روایات فراوان، قرآن نیز بر این مطلب قائم است، لذا در هر مطلبی باید مرجعتان «کتاب» و «سنت» باشد، حتی در معرفت خود امام علیه السلام، و چون مقام قدیس حضرت حجت سلام الله علیه فوق ادراک بشر است به بیان مختصری پیرامون دو روایت در ذیل دو آیه قناعت می‌کنیم:

یکی آیه «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» - یعنی زمین به نور پروردگارش روشن گردید. و دیگری آیه نور است و تتمه آن که

می فرماید: «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» - یعنی خدا هر که را بخواهد به نورش هدایت می کند -

در ذیل این دو آیه روایاتی است، درباره «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» فرمود: این در شأن امام زمان علیه السلام و برای ظهور آن حضرت است و در آیه «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» فرمود: «حجة بن الحسن علیه السلام» است.

عمده دقت در این دو کلمه است و باید عمق مطلب را فهمید، پی بردن به این سخن احتیاج دارد به این مقدمه:

اسماء ذات اقدس الهی ابواب معارفش می باشد، یعنی کلید خداشناسی، اسامی پروردگار است.

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»

اگر آن اسم را بشناسی و به آن شناختی اسم، خدا را بخوانی و دعا کنی این همان چیزی است که مقصود آیه است.

یک اسم از اسماء خداوند حاکی است از منتهای غیب الغیوبی و استتار مطلق، و آن اسم مقدس «هو» است. یک اسم هم حاکی است از کمال ظهور و کمال عنایت و شمول لطف حضرت رب العزة، جل جلاله، و آن اسم «رب» است. این دو اسم در دو نقطه مقابل یکدیگر است. اسم «هو» و اسم «رب».

لذا باید خیلی در قرآن دقت کرد «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»

اعظم اسماء الهی «الله» است، بین اسامی پروردگارا اسم جلاله «الله» است که توحید هم بستگی به این اسم دارد.

اگر کسی بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، لایصیر مسلماً - مسلمان نمی‌شود - باید بگوید «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

اگر همه اسم‌ها رابیاورد غیر از الله، فایده ندارد و مسلمان نمی‌شود. حالا این چه سزی است که در توحید، اسم جلاله «الله» معتبر است و غیر آن اعتبار ندارد بحثی مفصل است که شرح آن فرصت دیگری می‌خواهد. اجمالاً عظمت اسم جلاله راز اینجا درک کنید، اینک بنگرید که باوجود این همه عظمت برای اسم جلاله الله، امادر سوره اخلاص آمده: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ».

اول «هو» است بعد می‌رسد به «الله»، زیرا «هو» اسمی است که از «الله» مستترتر است.

امادر باره اسم «رب»، یکی از فضای درس به نکته دقیقی ملتفت شده بودو می‌گفت: من در قرآن استقصا و تحقیق کرده‌ام هیچ اسمی بیشتر از اسم «رب» ذکر نشده است.

به هر حال این کثرت اسم «رب» در قرآن حکمتش این است که آن اسمی که مرحله ظهور عنایت خداوند است، اسم «رب» است. «رَبُّ الْعَالَمِينَ» است، «رب» نسبت به همه جا گفته می‌شود.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ»

جهت ظهورش هم این است که جهت پرورشی خدارانشان می‌دهد و جهت پرورشی پروردگار جهت مخصوصی است.

اسم «هو» به قدری غیب الغیوب است که هیچ چیز آنجانیست، نه اشاره‌ای، نه حدی، نه وصفی، هیچ. و اسم «رب» به قدری نزدیک است که هر چه هست تربیت او است. همه عالم اثر رب و ظهور تربیت او است. لذا این اسم، اوسع و اظهر اسماء و اسم مقدس «هو» اخفای اسماء الهی است.

حالا عجاز قرآن و روایت رادراینجا دقت کنید. در ذیل آیه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» حدیث می‌فرماید: نورالرب، حجة بن الحسن علیه السلام است.

تحقق این آیه در وقت ظهور امام زمان علیه السلام می‌باشد. آن ظهور کامل اسم رب، به نورالرب، در وقت ظهور آن حضرت است. در ذیل آیه مبارکه «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» نیز می‌فرماید: امام زمان علیه السلام است.

بنابراین امام عصر سلام الله علیه، هم می‌شود «نورالرب» و هم می‌شود «نوره».

این وجود مقدس نوری است که هم مضاف است به اسم «هو» و هم مضاف است به اسم «رب» و اضافه این نور به اسم «هو» و به اسم «رب»، محیر عقول است، نه فقط عقل من و شما بلکه محیر عقول اولیاء است.

«أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»

در این آیه بادقت و تدبر بنگرید. زمین به این نور روشن می‌شود. تمام زمین، سهلها، جبلها، رطبهها، یابسهها، هر چه باشد و هر که باشد در زمین، أَشْرَقَتْ بِنُورِ رَبِّهَا.

در آیه «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» جایی است که اوج می‌گیرد، در آیه «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» جایی است که تنزل می‌کند و هر دو آیه درباره حضرت حجت علیه السلام است، هم «نور ربها» و هم «نوره». کلام خدا قابل قیاس باهیچ کلامی نیست، وقتی می‌فرماید: «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ» باید هر چه در «هو» است پیدا کنیم. وقتی می‌فرماید: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» باید هر چه در «رب» است بفهمیم.

وقتی امام علیه السلام تفسیر می‌کند که این آیه در مورد ظهور حضرت حجت سلام الله علیه است نشان می‌دهد که عصر غیبت امام زمان علیه السلام در «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» مندرج می‌باشد و عصر ظهورش در «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» مندرج است.

یعنی در عصر ظهور حضرت، همه شرایط الغاء می‌شود، همه از خار و گل باید از این نور استفاده کنند، اما در عصر غیبت این گونه نیست بلکه «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ»

پس در این زمان باید کاری کرد که رمز «مَنْ يَشَاءُ» پیدا شود، بعد هم خداوند به این مطلب تکیه کرده و فرموده:

«وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ».

این مطلب بسیار مهمی است، زیرا در آیات شریفه قرآن هر جا خداوند برای تفکر و تعقل عمیق می‌فرماید: «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ» جاهای مخصوصی است، همه جانیست.

آیات آخر سوره حشر را بخوانید که می‌فرماید:

«لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ»

آیه نور را هم بخوانید که می‌فرماید:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيئُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُوْرٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

یکی از مواردیکه ضرب امثال را للناس دارد - و خدا برای مردم مثل زده است - آیات آخر سوره مبارکه حشر است که بسیار مهم است و بحث اسماء الهیه است بآن خصوصیتی که آنجا است و یکی هم در اینجا یعنی در آیه نور است که فرموده: «وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ».

بنابراین «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» مربوط به این زمان است که وقت غیبت است و در این عصر، امام زمان علیه السلام در مرحله «نوره» است اما در دوران ظهورش، در مرحله «نور الرب» است.

منشاء این مطالبی که بیان شد قرآن و روایات است، لذا گفتیم باید معارف راتنها از قرآن و اخبار اتخاذ کرد.

در چنین زمانی که ایام غیبت است و به «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ» اختصاص دارد باتوجه به این که مَن يَشَاءُ خدا خیلی دقت دارد اگر کسی بخواهد واقعاً از الطاف حضرت حجت علیه السلام استفاده کند باید قدری از این عالم، ترخّل پیدا کند.

رسیدن به کلمه «هو» چقدر عجیب است؟ رسیدن به کلمه «نوره» هم همینطور است که در مرتبه بعد از او است.

لذا الان باب به کلی منسد نیست و درعین انسداد، مفتوح است منتهی به یک شرط بسیار مشکل و آن شرط، همین است که بتواند «مَن يَشَاءُ» شود.

وقتی ما کلماتی را که راجع به حضرت حجت علیه السلام است نگاه می‌کنیم باید حساب کنیم که رابطه ما با آن حضرت، هم از نظر معرفت باید چگونه باشد و هم از نظر عمل، زیرا مقام او مقامی است که خدانسبت به او اطلاق کرده: «انَّهُ نورالرّب» و براو اطلاق نموده «انَّهُ نُور» مقام حضرت، چنین مقامی است.

شما بادقت روی القابی که برای امام زمان علیه السلام در روایات آمده مطالعه کنید. خود این کلمات نشان دهنده این است که از چه مصدری صادر شده است.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ»

همه به صیغه اسم مفعول آمده و فاعلش معلوم است که کیست.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ»

عَلَمی است که ناصبش خدا است - یعنی او پرچمی است که خدا بر
افراشته است، امامی است که خدامنصوبش نموده است -
«وَالْعِلْمُ الْمَصْبُوبُ»

حضرت حجت علیه السلام علم مصبوب است - یعنی دانشی است
که خدا او را اصلاً علم آفریده - نه آنکه فقط عالم باشد.
این نشان می‌دهد که چه جور شده که او سراپانور است،
سراپاظهر است. پس توجه کنید که موقعیت ما نسبت به امام زمان
علیه السلام که چنین وجودی است با این خصوصیات آن هم در عصر
غیبت چگونه است.

امر ما دائر بین دو مطلب است، یا باید به کلی بیگانه باشیم و یا باید
کمی آشنایی پیدا کنیم، اما به کلی بیگانگی که باید گفت: «يَا حَسْرَتْنَا
عَلَى مَا فَرَّطْنَا فِيهَا».

پس کمی آشنایی لازم است و آن آشنایی اندک، خیلی خصوصیت
می‌خواهد، اجمالاً دو مطلب را خاطر نشان می‌سازیم.

یکی از خصوصیات که برای آشنایی با آن مقام پر عظمت لازم
است پیوسته به یاد او بودن و توجه به آن حضرت است، یعنی باید زیاد

توجه کرد و این یک امری است که اثر قطعی دارد. زیرا مسلم است که اگر شما روح را به یک طرف متوجه کردید ممکن نیست رابطه برقرار نشود، عالم حساب دارد.

«وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ»

اگر شما توجهتان را نسبت به امام عصر سلام الله علیه زیاد کردید، خود کثرت توجه، مقابله روحی را ایجاد می کند، البته با حفظ استعداد با حفظ ظرفیت و شرایط. چون شرایط، محفوظ است. اما خواه ناخواه اثر قهری دارد و تأکید روایات هم روی همین حساب است.

تمام اینها برای فضل و عنایت نسبت به ما است، توجه به امام زمان علیه السلام خیلی مؤثر است زیرا قهراً رابطه توجهی بین المتوجه و المتوجه الیه محقق می شود و خواه ناخواه به مرور زمان، زیادتر می شود و اثر می کند.

حتماً باید از امروز بر این کار تمرین کنید، یعنی لا اقل دو موعده در شبانه روز، یکی صبح و یکی شب، به حضرت بقیة الله علیه السلام توجه کنید. اینها همه اسرار و خصوصیات دارد.

«السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى»

همه اینها درس است و بیان راه است و معرفت. یکی هنگام صبح که دستور بعد از سلام نماز صبح، خواندن دعای عهد است و یکی هنگام شب، بعد از خواندن نماز مغرب و عشاء، تا «السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ»

إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ» محقق شود.

خصوصیت دوم هم عبارت از این است که بالأخره انسان باید کاری انجام دهد و بجنبند و یک تحرک و تحوّل در وجودش ایجاد کند، البته مسلم است که به قدر آن تحوّل که در وجودش ایجاد کرده اثر می‌گیرد و قطعاً اثر در این عالم، بی حساب نیست.*

* شاخه گلی از ملکوت، صفحه ۸۴ تا ۹۶

تشرّف در زمان غیبت

«فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نُكْرَهُهُ وَلَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ»

یکی از مهمترین علل محرومیت از فیض دیدار حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبت، آلودگیهای روحی و سیئات اخلاقی است. از این جمله امام علیه السلام استفاده میشود که اگر فردی خود را بسازد، گناه را بریزد، نفس خویش را تزکیه کند، اخلاص و پاکی معنوی به دست آورد و وظایفش را انجام دهد، ممکن است در زمان غیبت، به سعادت دیدار حضرت حجت سلام الله علیه نایل گردد و از تشرّف به محضر پرفیضش بهره‌ها گیرد.

چه آنکه در طول تاریخ غیبت، تعداد چنین افراد پاک اندیش و نیکو عمل کم نبوده و چه بسیار مردان و زنان با اخلاص و درستکاری که امام زمانشان را ملاقات کرده و احیاناً با حضرتش سخن گفته‌اند.

علمای بزرگواری همچون شیخ انصاری، سید بحر العلوم، محقق اردبیلی، علامه حلی و دهها مانند آنها رضوان الله تعالی علیهم وحتی افراد عادی اما پاکدل و با اخلاص همچون اسماعیل هرقلی، سید باقی

تشرّف در زمان غیبت

ابن عطوة حسنی و صدها امثال آنان رحمة الله علیهم در زمان غیبت امام عصر علیه السّلام بحضور حضرتش شرفیاب گردیده‌اند، تا آنجا که در کتابهای مربوط به مسئله غیبت، فصلی جدا تحت عنوان «کسانیکه در زمان غیبت حضرت حجّت علیه السّلام به زیارتش مشرّف شده‌اند» نگارش یافته و برخی از علما نیز رساله مستقلی در این زمینه تألیف نموده‌اند.

در عصر مانیز کم نیستند کسانیکه مورد لطف خاص آنحضرت بوده و به فیض دیدارش نایل گردیده‌اند منتهی چون نوعاً افرادی رازدار هستند و می‌کوشند تا اسرار راز دیگران پوشیده دارند از نقل آن خودداری می‌کنند مگر مواردی که قضیه بقدری روشن و آشکار باشد که قهراً سایرین متوجه شوند.

در جلد چهارم کتاب «ریاحین الشریعة» چندین ماجرای تشرّف نقل شده که دو قضیه آنرا از صفحه ۳ و صفحه ۱۴ نقل می‌کنیم:

بانوی قزوینی و تشرّف او خدمت امام زمان علیه السّلام

ابوالزوجة مرحوم حجة الاسلام امیرزاد محمد طهرانی در استدراک جلد سیزدهم بحار از آقای امیرزاده‌ادی نقل می‌فرماید که ایشان از سید جلیل نبیل سید عبدالله قزوینی حدیث کند که در صبیحة پنجشنبه یازدهم صفر الخیر سنة ۱۳۴۴ این حکایت را برای من بیان فرموده که :

در سنه ۱۳۲۷ مشرف به عتبات عالیات شدم با اهل و عیال، روز سه شنبه به مسجد کوفه مشرف شدیم، رفقا خواستند نجف اشرف بروند، من گفتم خوب است شب چهارشنبه است برویم به مسجد سهله به جهت بجا آوردن اعمال و روز چهارشنبه مشرف می شویم به نجف اشرف.

رفقا قبول کردند، سپس خادم مسجد کوفه را گفتم تا شانزده الاغ برای ما کرایه کرد به عدد رفقا و کرایه رفتن و برگشتن را گرفت، گفت راه مخوف است و ما شب در بیابان سیر نمی کنیم و ماسه نفر زن همراه داشتیم.

سوار شدیم به طرف مسجد سهله که بزودی اعمال بجا بیاوریم و مراجعت به مسجد کوفه بنماییم ولی مکاریها چون دیدند که ماطول دادیم مراجعت به کوفه کردند و ما خبر نداشتیم.

نماز مغرب و عشاء را در مسجد سهله به جا آوردیم و مشغول دعا و گریه و تضرع شدیم، یک وقت ساعت رانگاه کردم دیدم ساعت ازدو گذشته، خوف مفرط بر من عارض شد که چگونه با سه نفر زن بامکاری عرب غریب در این شب تاریک به کوفه برگردیم و سالی بود که عطیه نامی بر حکومت یاغی شده بود و عربهاراهزنی می کردند.

پس بانهایت اضطراب قلباً متوسل به ولی عصر ارواحنا فداه شدم و روی نیاز با دل پرسوز و گداز به سوی آن مهر عالم افروز نموده به یک

تشرّف در زمان غیبت

مرتبه چشمم به مقام حضرت مهدی علیه السلام که در وسط مسجد است افتاد، آن مقام را روشن تر از طور سینا دیدم.

باعیال خود روانه شدیم، سید جلیلی را دیدیم با کمال مهابت و وقار و نهایت جلال و بزرگی رو به قبله نشسته و در آن مکان شریف گویا هزار مشعل و چراغ روشن کرده‌اند.

سپس مشغول دعا و زیارت شدیم تا رسیدیم به اسم مبارک امام زمان عجل الله فرجه، چون سلام کردیم بر آن حضرت آن سید فرمود وعلیکم السلام، حواس من پریشان شد با خود گفتم یعنی چه؟!

من به امام علیه السلام سلام می‌کنم این سید جواب می‌گوید ولی غفلت مرا فرو گرفت.

در آن حال دیدم آن سید رو به من فرمود و گفت: عجله نکنید و با اطمینان دعا بخوانید که من به اکبر کبایبان سفارش کردم شمارابه کوفه برساند و برگردد، چون به مسجد کوفه رسیدید آنهارا شام بدهید. چون این کلام را از او شنیدم دویدم و دست مبارک او را بوسیدم خواستم بر پیشانی خود بگذارم دست خود را کشید.

عرض کردم مولانا از شما التماس دعا دارم و عیال من نیز از او التماس دعا خواست و حاجتهایی که در نظر داشته‌اند همه برآورده شد. چون از مسجد بیرون آمدیم عیالم به من گفت: این سید را شناختی؟ گفتم: نه.

گفت: این امام زمان حجت بن الحسن عجل الله فرجه بود.
گویا من خواب بودم بیدار شدم، به عجله روبه مقام آوردم، دیدم
تاریک است، فقط یک فانوس کم نوری است و از آن انوار اصلاً اثری
نیست.

باتمام افسوس و حسرت مراجعت کردم چون به کنار مسجد آمدم
جوانی را دیدم به نزد من آمد و گفت: هر وقت فارغ شدید ماشمارابه
مسجد کوفه می‌رسانیم.

گفتم: تو که هستی؟

گفت: من اکبر کباییان می‌باشم که همدان در محله کباییان منزل
دارم، آن سید که در مقام بود سفارش کرده که شما را به مسجد کوفه
برسانم.

گفتم: او را شناختی؟

گفت: خیر، ولی بسیار شخص جلیلی به نظر می‌آمد.

گفتم: او امام زمان عجل الله فرجه بود.

آن جوان به وجد آمد و ما را به مسجد کوفه رسانید و پروانه وار در
اطراف مامیگردید و باینکه الاغهای یدکی داشت سوار نشد و پیاده به
همراه ما می‌آمد.

چون به مسجد رسیدیم آنها را شام دادیم، چهار نفر بودند.

ذلک فضل الله یوتیه من یشاء

و آن مخدره سه حاجت داشت و هر سه برآورده شد از برکت دعای حضرت حجة ارواحنا فداه.

تشرّف بانوی تهرانی در مکه

عالم جلیل عراقی در دار السلام می فرماید:

در روز هفدهم ماه صفر سال هزار و سیصد که مقارن با اشتغال مؤلف بتألیف این کتاب است حقیر در تهران در منزل اسماعیل خان نوائی بودم اتفاقاً سخن به ذکر این نوع از اشخاص کشید، اسماعیل خان گفتند که مرا مادری بود که در کمالات و حالات از اکثر زنان این زمان ممتاز و در صرف اوقات خود در طاعات و عبادات بدنیّه از ارتکاب معاصی و ملامتی بی نیاز و در عداد صالحات عصر خود کم نظیر بودو جدّه من که والده او بود زنی بود صالحه و باستطاعت مالیه و چون به موجب تکلیف عازم حج بیت الله شده بود والده را هم با اینکه در اوایل ایام تکلیف بود یعنی ده ساله بود از مال خود، او رامستطیع کرده و به ملاحظه عدم تحمل مفارقت و آنکه شاید بعد از این مستطیع بشود و اسباب سفر حج را برای او فراهم نیابد او را با خود برد و به سلامت هم مراجعت کردند.

والده حکایت کرد که پس از ورود به میقات و احرام از برای عمره تمتع و دخول مکه معظمه وقت طواف تنگ گردید بطوریکه اگر تأخیر

می‌افتاد و قوف عرفه اختیاری فوت می‌گردید و بدل به اضطراری می‌شد، لهذا حجاج را اضطرار در اتمام طواف وسیعی میان صفا و مروه حاصل بود و کثرت حجاج راهم در آن سال زیاده از بسیاری از سنوات می‌گفته‌اند.

لهذا والده و من و جمعی از زنان هم سفر معلمی از برای اعمال اختیار کردیم، با استعجال تمام به اراده طواف و سعی بیرون رفتیم باحالی که از غایت اضطرار و اضطراب گویا قیامت بر پاشده بود و لهذا والده و دیگر همراهان چون به خود مشغول بودند گویا از من بالمره غفلت نمودند.

دراثنای راه ملتفت شدم که با والده و بایاران همراه نیستم، هر قدر دویدم و صیحه زدم کسی راز ایشان نیافتم و ندیدم و مردم هم چون به کار خود بودند به هیچ وجه به من اعتنائی نمودند و ازدحام خلق هم مانع از حرکت و فحص بود و اشتراک خلق در لباس احرام و عدم اختلاف آن هم مانع از شناختن یاران بود بعلاوه اینکه راه را هم نمی‌دانستم و کیفیت عمل را بدون معلم هم نیاموخته بودم و به تصور اینکه ترک طواف در آن وقت باعث فوت حج در آن سال می‌شود و با همه آن زحمت یک ساله و طی مسافت و مسافرت باید تا سال دیگر بمانم یا آن که برگردم و دوباره مراجعت بنمایم این افکار نزدیک بود که عقل از سر من ببرد یا آن که نفس در گلویم حبس شود و بمیرم.

بالآخره چون از تأثیر صیحه و گریه مایوس شدم خود را از معبر خلق به کناری رسانیده که لااقل از صدمه عبور محفوظ بمانم و در موضعی مایوس و گریان آرمیدم و به انوار مقدّسه و ارواح معصومین علیهم السّلام متوسّل گردیدم و می‌گفتم یا صاحب الزمان ادرکنی و سر بر زانوی حسرت نهادم.

ناگاه بعد از توسّل به امام عصر ارواحنا فداه آوازی شنیدم که مرا به نام می‌خواند، چون سر برداشتم شخصی نورانی را بالباس احرام در نزد خود دیدم.

فرمود: برخیز بیا و طواف کن.

گفتم: از جانب والدهام آمده‌ای؟

گفت: نه.

گفتم: پس چگونه بیایم که من اعمال طواف را نمی‌دانم و خود راهم که به تنهائی بدون والده و یاران از ازدحام نمی‌توانم حفظ بنمایم. فرمود: بامن هر جا که میروم بیا و هر عمل که می‌کنم بکن، مترس و دل قوی دار.

پس از مشاهده این حال و استماع این مقال همّ من زایل گردید و اندوه برفت و دل و اعضا قوت گرفت.

برخاستم با آن جوان روان گردیدم و حالت غریبی از او مشاهده کردم، گویا به هر طرف که رو می‌آورد خلق مقهور او بودند، بی‌اختیار

کوچه می دادند و به کنار می رفتند به طوریکه با آن جمعیت، من صدمه مزاحمت ندیدم تا آن که داخل مسجدالحرام شدم.

این وقت به من فرمود: نیت کن، پس روانه گردید، مردم قهراً کوچه می دادند تا آن که به حجرالاسود رسید و حجر را بوسید و به من اشاره فرموده بوسیدم.

پس روانه گردید تا آن که به مقام اول رسیده توقف کرد و اشاره به تجدید نیت کرد و دیگر بار تقبیل حجرالاسود نمود و همچنین تا آن که هفت شوط طواف را تمام کرد و در هر شوط و دوره حجرالاسود را تقبیل کرد و مراهم به آن امر فرمود و این سعادت همه کس رامیسر نمی شد خصوصاً بدون مزاحمت.

سپس برای نماز طواف به مقام رفت و من هم با او رفتم و پس از نماز فرمود دیگر عمل طواف تمام گردید.

من چند دانه اشرفی با خود داشتم با کمال اعتذار به خدمت او گذاردم. اشاره فرمود بردار من برای خدا این کار را کردم و به سمتی اشاره کرده و فرمود که مادر و یاران تو آنجا هستند به آنها ملحق بشو. چون به آن سمت برگشتم و دیگر بار نظر کردم او رانیدم.

پس به زودی خود را به نزد یاران و مادرم رسانیدم، ایشان در امر من متحیر و سرگردان بودند، چون مرادیدند مسرور گردیدند و از حال پرسیدند، واقعه را بیان کردم تعجب کردند خصوص در آن که هر دوره

تقبیل حجر نمودم و صدمه مزاحمت ندیدم و نام خود را از آن شخص شنیدم، از آن معلم که با ایشان بود پرسیدند که این شخص را در جمله معلمها می شناسید؟

آن معلم گفت: چنین شخصی را که این دختر وصف می کند از جنس این معلم هانیست بلکه کسی است که به آن متوسل شده و پس از یأس دست به دامن او زده است.

همگی تحسین کردند و یقین کردند که او حضرت حجة بن الحسن ارواحنا فداه بوده است.

سرگذشت این دو بانو و هزاران نظیر آن به خوبی روشن می سازد که آنچه اکثر مردم را از فیض ملاقات امام زمان علیه السلام محروم داشته همان کردار ناشایسته، رفتار ناپسند، خلیات نکوهیده، غفلت از آن حضرت و توجه بغیر او است چنانکه خود آن بزرگوار در این پیام گرانبارشان فرمودند:

«فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْتِرُهُ مِنْهُمْ»

یعنی هیچ انگیزه‌ای ما را از شیعیان، محبوس و پنهان نساخته جز کارهای ناخوشایندشان و اعمالی که از ایشان توقع نداریم. امام صادق علیه السلام ضمن مطالبی که برای مفضل بن عمر بیان می کردند فرمودند:

«إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ: إِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ

فِتْنًا مُظْلَمَةً، عَمِيَاءٌ مُنْكَسَفَةً، لَا يَنْجُوا مِنْهَا إِلَّا النَّوْمَةُ.

قيل: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا النَّوْمَةُ؟ قَالَ: الَّذِي يَعْرِفُ النَّاسَ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ،
وَ أَعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُوا مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سَيُعْصِي خَلْقَهُ عَنْهَا
بِظُلْمِهِمْ وَ جَوْرِهِمْ وَ إِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ...»

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بر منبر مسجد کوفه فرمودند:
شما آشوبهای تاریک و دوران کور و مبهمی در پیش دارید که از آن
نجات پیدا نکند مگر «نومه».

عرض شد:

ای امیرمؤمنان، «نومه» چه کسی است؟

فرمودند: کسی که مردم را بشناسد و مردم او را شناسند، آگاه باشید
که هرگز زمین از وجود حجت خدای عزوجل تهی نگردد، اما خداوند در
اثر ظلم و ستم و گناهان مردم، آنها را از دیدار حجتش نابینا و محروم
سازد.

آری، این تیرگی گناه و تاریکی بدرفتاریهای ما است که توفیق
تشریف به محضر امام زمانمان را از ما سلب کرده و در کوری و ظلمتمان
فرو برده است.*

* پیام امام زمان علیه السلام، صفحه ۳۷ تا ۴۵

راز بزرگ تشرّفات

راز بزرگ تشرّف به محض حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام در زمان غیبت، همین یک کلمه است و بس: «محبّت»
باید شوق شدید پیدا کرد و دوستی حقیقی به دست آورد تا به وصال یار رسید و از فیض محض پربرکتش بهره‌مند شد.
زیرا محبّت واقعی، منشاء قرب روحی می‌شود و نزدیک شدن روحی، موجب دیدار محبوب می‌گردد.
عالم ربّانی و شیفته حضرت مهدی علیه السلام مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ محمود حلبی اعلی الله مقامه که از ده سالگی تا پایان عمر حتی یک شبانه روز بر او نگذشت که از توسّل به امام زمانش غفلت کرده باشد و عمرش را در راه دعوت مردم عموماً و سوق دادن نسل جوان خصوصاً، بسوی مولی صاحب الزّمان علیه السّلام گذراند چه عالمانه و ارزنده فرموده در این باره، که فرازهایی از سخنانش چنین است:

«محبّت، اکسیر عجیبی است، هر جا آمد انقلاب ماهیت می‌دهد، دیو

را حور و ظلمت رانور می کند...»

«محبت، درجات دارد آن درجه بالا، درجه‌یی است که محبت، خودش رانمی خواهد فقط محبوبش رامی خواهد و این وادی عجیبی است.

در محبت والدین به اولاد کمی سیر کنید، موجها دارد محبت، هر موجش هم یک اثری دارد، به درجه‌ای می رسد که از اسم محبوبش لذت می برد...»

«محبت گوهر عجیبی است، ای اهل دل و حال، ای طالبان حقیقت و راه، محبت بالطبع محبت را به محبوب می رساند...»
«محبت مثل مغناطیس و آهن ربا است، هر جا باشد آهن رابه خود می کشد...»

«ازمن می پرسند چه ذکر و ورد و ختم و دعایی بخوانیم که خدمت امام زمانمان برسیم؟

دعاها را بخوانید مخصوصاً دوتا، که یکی زیارت است و یکی توسل. زیارت «سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَاسِین» را بخوانید، روی توهم نمی گویم، از کسی که مأموریت پیدا کرده از ساحت مبارکش به یک واسطه به خواندن این زیارت برایتان نقل می کنم.

توسل «سَلَامٌ لِلّٰهِ الْکَامِلُ التَّام» را بخوانید. اما آنکه شاهراه است و صراط مستقیم قوی و روشن و نزدیک، اینست که باید به او محبت

پیدا کنید، باید دوستش داشته باشید...»

«اگر دوستی پیدا شد شما را می‌رساند، اگر علاقه پیدا شد، پشت کوه

قاف هم که باشد شما رامی‌کشاند و بالأخره به محبوب می‌رساند.

حالا چطور برساند؟ قانون کلی که تحت ضابطه بیاید ندارد، میرسی،

یاد خواب یادر بیداری، یا به خودش یابه خواصش، بالأخره نشانه این

که رفته‌ای توی باغ بدستت می‌دهند، و لو یک برگ سبز باشد، و لو یک

دانه گل باشد، و لو یک میوه باشد، باید به امام زمانتان محبت پیدا کنید،

اگر دوستش داشتی، صفحه وجودت عوض می‌شود...»

«باید محبت به امام زمان پیدا کنید، هیچ گنجی، هیچ راهی، هیچ

ذکر و وردی، هیچ طلسم و اسمی بالاتر از این نیست، اقرب الطرق

برای رسیدن به درگاه و پیشگاه آن شاه عالم امکان، محبت به آن

بزرگوار است»

«باید محبت مستقر شود، باید به پایه‌ای برسد که در فراق او

بسوزی، بنالی، اشک بریزی، در طلب حقیقی‌اش برآیی، خسته و مانده

نشوی...»

«اصل الاصول، جوهر الجواهر، عصاره همه کلمات، یک کلمه

است: باید به امام زمان علیه السلام محبت پیدا کنی، باید محبت هم

شدید شود، خود محبت، راهها را باز می‌کند و تورا به او نزدیک می‌کند،

محبت، او را می‌کشاند...»

«و محبت نشانه هادارد، یکی از آثار محبت این است که محب، شئون و آثار محبوبش را دوست دارد، حبّ به شیئی مستلزم حبّ به آثار آن است.»

أَمْرٌ عَلَى الدِّيارِ دِيَارِ سَلْمَى أَقْبَلُ ذَالْجِدَارِ وَ ذَالْجِدَارَا
فَمَاحِبُّ الدِّيارِ شَغَفْنَ قَلْبِي وَلَكِنْ حُبٌّ مِنْ سَكَنِ الدِّيارِ*

به طرف محله و کوچه محبوبم می‌روم، به خانه او می‌روم، سر به درش می‌گذارم، دهان به دیوارش می‌نهم، می‌بوسم، می‌بویم...»
«هر چیزی نشانه‌ای دارد، گواه عاشق صادق در آستین باشد... محبت به امام زمان علیه السلام هم آثار دارد، یکی از آثارش دوست داشتن دوستان آن حضرت است، یکی از نشانه هایش هدایت کردن گمراهان و توجه دادن مردم به آن بزرگوار است، یکی از علایمش، محبوب ساختن او نزد مردم و ایجاد شوق و حبّ او در دلهاست.»

اگر محبت به حضرت داشته باشی برای او اشک می‌ریزی، دنبال او میدوی، به سراغش می‌روی، از این عالم و آن عالم می‌پرسی که به چه راهی باید رفت تا به محبوب رسید؟ عاقبت، جوینده یابنده

* یعنی بر آن دیار که منزلگاه سلمی است عبور می‌کنم، این دیوار و آن دیوار را می‌بوسم، محبت آن دیار قلب مرا نربوده بلکه مهر و دوستی کسیکه در آن دیار است دلم را لبریز نموده است.

است... حوصله می خواهد، صبر و شکیبایی می خواهد، رنج راه متحمل شدن می خواهد، سوختن در فراق می خواهد، دویدن این سر و آن سر می خواهد، اینها نشانه های محبت است».

معرفت به مقام حضرت حجت علیه السلام

چگونه می‌توان محبت واقعی به حضرت حجت علیه السلام را در دل قوی ساخت و برفروغ آن افزود؟

راه عمده برای تقویت دوستی نسبت به امام زمان علیه السلام و تشدید حبّ او «معرفت» به آن حضرت است.

طبیعی است که وقتی انسان چیزی را شناسد و خواص آنرا نداند و مراتب نیاز خود را به آن آگاهی نداشته باشد نمی‌تواند آن را دوست بدارد، اما بعکس پس از شناخت نتایج و ادراک احتیاج خود به آن، نمی‌تواند آن را دوست نداشته باشد.

وقتی انسان عظمت و شخصیت کسی را بشناسد و خود را سراپا نیازمند به او ببیند قهراً به او محبت پیدا می‌کند و هرچه بیشتر به بزرگواری و فضایل آن شخص و کوچکی و نیاز خود واقف شود خواه ناخواه محبتش به آن شخص شدیدتر شده و توجهش به او فزونی می‌یابد.

اگر شیعه‌ای چنانکه باید، شناخت و معرفت به مقام والای حضرت

معرفت به مقام حضرت حجت

حجت ارواحنواده پیدا کند محبت به آن حضرت چون نوری شدید سراسر وجودش رامی‌گیرد و او را از بدیها و ناپاکیها رهانده به مکارم اخلاقی می‌رساند.

اگر دوستی به امام زمان علیه‌السلام چون شمعی کم فروغ گوشه شبستان دلت سوسو می‌زند و کم و بیش گرفتار ناشایستگی‌ها و سیئات روحی هستی سعی کن در پی تحصیل معرفتش بکوشی و چنانکه حق شناخت او است او را بشناسی تا حبّ او مانند خورشیدی تابان بر همه وجودت پرتو افکند، قلبت را روشنی و دلت را صفا بخشد، از گناهان نجات داده به فضایل و معنویات نایلت گرداند و همه آثار ظلمت و تیرگی را از جانت بزدايد.

زیرا معرفت پایه اصلی محبت است و محبت عامل بزرگ اجتناب از گناهان و راه اساسی برای تهذیب نفس است.

به همین جهت در روایاتی که از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام رسیده روی مسئله شناخت، فوق العاده تکیه شده و معرفت خدا و رسول و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین اساس دین و راز رستگاری ابدی معرفی گردیده است.

از امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام روایت شده که فرمودند:
«مَنْ مَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَرَسُولِهِ وَحَقِّ أَهْلِ بَيْتِهِ
مَاتَ شَهِيداً وَوَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَاسْتَوْجَبَ ثَوَابَ مَأْنُوءٍ مِنْ صَالِحِ

عَمَلِهِ وَقَامَتْ نِيَّتُهُ مَقَامَ إِضْلَاحِهِ سَيْفَهُ فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ أَجَلًا لَا يُعَدُّوهُ»

یعنی هر که در بسترش بمیرد در حالیکه شناسای حق پروردگار خود و رسول او و حق اهل بیت رسول او علیهم السلام باشد شهید مرده و اجرش بر خداوند سبحان است و ثواب آنچه را قصد کرده و در نیت داشته از انجام کارهای شایسته سزاوار گردد و نیت و قصد او جایگزین شمشیر زدنش باشد، پس برای هر چیز سر رسید و وقت معینی است که از آن تجاوز نکند.

مرحوم آقا جمال الدین خوانساری در جلد پنجم «شرح غررودرر»

صفحه ۴۳۶ در توضیح این حدیث شریف نوشته است:

«یعنی هر مؤمنی که حق پروردگار خود و رسول او و حق اهل بیت رسول او را شناسد هر گاه بر رختخواب خود بمیرد، او به منزله این است که شهید شده باشد در راه خدا و مزد او بر خدا لازم است و سزاوار گردد ثواب هر چه راقصد کرده که بکند از عمل صالح هرگاه عمر یابد و از جمله این است که مستحق ثواب شهیدان گردد، زیرا که چنین مؤمنی قصد او اینست که هرگاه زمان حضور یکی از اهل بیت صلوات الله وسلامه علیهم را در می یافت که به جهاد می رفتند در رکاب آن حضرت می بود تا شهید می گردید، چنانکه قصد و نیت بلکه منتهی آرزوی شیعیان زمان غیبت حضرت صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه آن است که چون زمان ظهور آن حضرت رادریابد در رکاب آن

معرفت به مقام حضرت حجت

حضرت باشند تا شهید گردند، پس همان قصد و نیت هر یک جانشین این است که او شمشیر خود را از غلاف کشیده باشد و در رکاب آن حضرت جنگ کند، پس ثواب آن کار را خواهد داشت.*

* پیام امام زمان علیه السلام، صفحه ۶۳ تا ۶۵

راه معرفت

برای شناخت درست و معرفت صحیح نسبت به مقام با عظمت حضرت بقیة الله ارواحنافداه و سایر حضرات معصومین سلام الله علیهم اجمعین و حتی در خداشناسی و توحید باید از نور «کتاب» و «سنت» استفاده کرد، یعنی تنها باید به کلام خدا «قرآن» و سخنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام یعنی «سنت» مراجعه نمود.

زیرا آنچه از نور و هدایت است فقط در این دو منبع گرانقدر است و تخلف از آن، انحراف از صراط مستقیم و شاهراه سعادت است. غیر از قرآن و روایات، بقیه همه سراب است و بیراهه، نه تشنگی جان رامی‌کاهد و نه از خطر هلاکت میرهاند که بالاتر، بر تیرگی روح می‌افزاید و سرمایه عمر را به هدر می‌دهد.

دنبال بیهوده‌گوییهای فلاسفه و عرفا و متصوفه رفتن و مرشدهای عرفان و توحیدی چون حسین ابن منصور حلاج داشتن که توقیعی مشتمل بر لعن او از طرف حضرت صاحب الزمان علیه‌السّلام صادر گردیده جز انحطاط و سقوط و انحراف از مسیر ولایت و حقیقت نیست.

آیا کسانی امثال حلاج که به جرم کفر گویی و ادعای خدایی کردن و اناللق گفتن، از طرف فقیهان بزرگ شیعه مانند شیخ صدوق و قطب راوندی مطرود خدا و رسول و امام شناخته شده و محکوم به مرگ گردید، می‌توانند راهگشای راهروان به سوی خدا و پیامبر وائمه باشند؟! هرگز.

آیا شاعران منحرف و فاسد عقیده‌ای چون محمد بلخی رومی و شبستری که یاوه سرایی‌های حلاج را عرفان اسلامی و اسرارالهی دانسته و او را دارای مقام بلند معنوی و فنای فی الله معرفی کرده‌اند می‌توانند بیانگر معارف قرآن و معرف واقعی امام زمان علیه السلام باشند؟! هرگز

که بلخی در حمایت از حلاج و مدح او گوید:
چون قلم در دست گذاری بود لاجرم منصور برداری بود
شبستری ادعای خدایی او را روا دانسته و گفته:

روا باشد اناللق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی
آیا محمد بلخی رومی سنی که اصلاً به امام غایب منتظر
و وجود خارجی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام یعنی شخص
حضرت مهدی سلام الله علیه که پنهان است و روزی با ظهورش دنیا
را سرشار از عدالت می‌سازد معتقد نیست، بلکه مهدی را درون جان
سالک و موقیع تفکر، حاضر در فکر او دانسته و به مهدویت نوعیه قائل

است و شیخ ارشاد رامهدی سالک می‌داند می‌تواند شیفتگان حضرت
حجت ارواحناده رابه آن بزرگوار برساند و مقام والایش رابه پویندگان
راهش بشناساند؟! هرگز،

که در صفحه ۱۲۶ مثنوی گوید:

پس به هر دوری ولیی قائم است

تاقیامت آزمایش دائم است

پس امام حی قائم آن ولی است

خواه از نسل عمر خواه از علیست

مهدی و هادی وی است ای راه جو

هم نهان وهم نشسته پیش رو

آیا امکان دارد مطرودان درگاه الهی و عامی مذهبیان منکر وجود

حضرت مهدی علیه السلام بتوانند معرّف واقعی دین و بیانگر معارف

اسلام و قرآن باشند؟! هرگز.

محقق خبیر و فقیه روشن ضمیر مرحوم علامه مجلسی درباره لزوم

تمسک به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام برای تحصیل

معرفت و وجوب اجتناب از بافته‌های پوچ و گمراه کننده فلاسفه و

حکماء در صفحه ۴ رساله «اعتقادات و سیرو سلوک» می‌نویسد:

«ثُمَّ إِنَّهُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ تَرَكُوا بَيْنَنَا أَخْبَارَهُمْ فَلَيْسَ لَنَا فِي هَذَا الزَّمَانِ

إِلَّا التَّمَسُّكُ بِأَخْبَارِهِمْ وَالتَّدَبُّرُ فِي آثَارِهِمْ. فَتَرَكَ أَكْثَرُ النَّاسِ فِي زَمَانِنَا آثَارَ

أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِمْ وَاسْتَبَدُّوا بِآرَائِهِمْ، فَمِنْهُمْ مَنْ سَلَكَ مَسْلَكَ الْحُكَمَاءِ الَّذِينَ ضَلُّوا وَ أَضَلُّوا وَلَمْ يَقْرَأُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاعْتَمَدُوا عَلَى عُقُولِهِمْ الْفَاسِدَةِ وَآرَائِهِمْ الْكَاسِدَةِ، فَاتَّخَذُوهُمْ أَيْمَةً وَقَادَةً، فَهُمْ يُأْوِلُونَ النُّصُوصَ الصَّرِيحَةَ الصَّحِيحَةَ عَنِ أَيْمَةِ الْهُدَى، بِأَنَّهُ لَا يُوَافِقُ مَا ذَهَبَ إِلَيْهِ الْحُكَمَاءُ، مَعَ أَنَّهُمْ يَرَوْنَ أَنَّ دَلَالَتَهُمْ وَشُبُهَتَهُمْ لَا يَفِيدُ ظَنًّا وَلَا وَهْمًا بَلْ لَيْسَ أَفْكَارُهُمْ إِلَّا كَنْسَجِ الْعَنْكَبُوتِ، وَآيضًا يَرَوْنَ تَخَالَفَ أَهْوَائِهِمْ وَتَبَايُنَ آرَائِهِمْ، فَمِنْهُمْ مَشَائِيُونَ وَمِنْهُمْ إِشْرَاقِيُونَ، فَلَمَّا يُرَافِقُ رَأْيَ أَحَدِ الطَّائِفَتَيْنِ رَأَى الْآخَرَ، وَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ يَتَّكِلَ النَّاسُ عَلَى عُقُولِهِمْ فِي أَصُولِ الْعَقَائِدِ، فَيَتَحَيَّرُونَ فِي مَرَاتِعِ الْحَيَوَانَاتِ، وَلَعَمْرِي أَنَّهُمْ كَيْفَ يَجْتَرُونَ أَنْ يُأْوِلُوا النُّصُوصَ الْوَاضِحَةَ الصَّادِرَةَ عَنِ أَهْلِ بَيْتِ الْعِصْمَةِ وَالطَّهَارَةِ لِحُسْنِ ظَنِّهِمْ بِيُونَانِيٍّ كَافِرٍ لَا يَعْتَقِدُ دِينًا وَلَا مَذْهَبًا.

ترجمہ:

به حقیقت که اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اخبار وروایاتشان رامیان مانهداند؛ پس بر ما روا نیست در این دوران مگر تمسک به اخبار آن بزرگواران و تفکر و اندیشه در آثارشان امامت‌سفانه بیشتر مردم عصر ما آثار و بیانات اهل بیت پیامبرشان را ترک نمودند و به آراء و نظریات خود مستبد شدند.

آنگاه گروهی دنبال راه حکماء رفتند، حکماء و فلاسفه‌ای که گمراه شدند و گمراه نمودند و به هیچ پیامبری اقرار نکردند و به هیچ کتابی ایمان نیاوردند و فقط به افکار فاسد و آراء بی ارزش خود اعتماد

ورزیدند.

اینان را امامان و پیشوایان خود گزیده و اخبار صدر صد واضح و صحیح ائمه اطهار علیهم السلام راتنها به این جهت که باگرایشهای حکماء موافق نیست تأویل نمودند.

باآنکه می بینند دلایل و شبهات اینان نه مفید گمان است و نه وهم، بلکه افکارشان چیزی جز همانند بافته های عنکبوت نیست، نیز می بینند ناهماهنگی و اختلاف تمایلات و ناسازگاری نظرات حکماء را با یکدیگر، زیرا جمعی از فلاسفه، مشائون و دسته ای دیگر اشرافیون هستند و رأی و اندیشه ایندو باهم موافق نیست.

پناه به خدا از اینکه مردم در اصول عقاید به عقلها و افکار خود متکی گردند که مانند حیوانات در چراگاهها سرگردان شوند.

به جانم سوگند چگونه آنان جرأت می کنند که نصوص روشن و روایات صدر صد واضح صادر شده از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را تأویل و توجیه کنند به خاطر خوش گمانی به یک فیلسوف یونانی کافر که به هیچ دین و مذهبی معتقد نیست؟!

در ماجرای تشرّف محقق عالیقدر مرحوم آیه الله آقامیرزامهدی اصفهانی قدس سرّه این عبارت از حضرت ولی عصر ارواحنا فداه نقل شده که:

«طَلَبُ الْمَغَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مُسَاوِقٌ لِانْكَارِنَا».

دنبال معارف رفتن از غیر راه ما اهل بیت برابر با انکار نمودن ما است. آیا محیی الدین ناصبی که غاصبان خلافت و امثال متوکل جنایتکار رادر ردیف امیر المؤمنین و امام حسن علیهما السلام دارای خلافت ظاهری و صاحب خلافت باطنی و کمالات معنوی دانسته می‌تواند الگوی شناخت خدا و معرفت به پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام قرار گیرد و پیشوای موحدین و عارف به کتاب و عترت باشد؟ هرگز عالم ارزشمند و محدث عالیقدر مرحوم میرزا حسین نوری در جلد سوم کتاب «مستدرک الوسائل» صفحه ۴۲۲ درباره ملاصدرای شیرازی و محی الدین عربی مطالبی فرموده که ترجمه قسمتی از آن چنین است:

«محمد فرزند ابراهیم شیرازی مشهور به ملاصدرای، محقق مطالب فلسفه و ترویج کننده ادعاهای صوفیه به آنچه بالاتر از آن نیست دارای کتابهای معروفی است... و در کتابهایش بر فقیهان و حاملان دین بسیار عیب و طعن وارد کرده و آنان را جاهل شمرده و از ردیف دانشمندان خارج دانسته است اما بعکس، ابن عربی صاحب کتاب فتوحات راستوده و او رادر سخنانش بصفات توصیف نموده که برای هیچکس جز یگانه‌ای از علمای راسخین و فرو رفته در دانش سزاوار نیست، با آنکه در میان علمای عامه و ناصبی‌هایشان ناصبی‌تر (یعنی دشمن تر نسبت به حضرت علی و اولاد معصوم آن بزرگوار

عليهم السلام) از ابن عربی دیده نمی‌شود.

آیا ابن عربی همان کسی نیست که در کتاب فتوحاتش درباره برخی از حالات اقطاب می‌گوید:

«و از این اقطاب کسی است که واجد خلافت ظاهری شده چنانکه صاحب خلافت باطنی گردیده از نظر مقام، مانند ابی بکر و عمرو عثمان و علی و حسن و معاویه فرزند یزید و عمر بن عبدالعزیز و متوکل».

و این متوکل که محیی الدین عربی او را از اقطاب شمرده و از صاحبان خلافت ظاهری و باطنی دانسته همان کسی است که سیوطی که خود از متعصبین عامه می‌باشد در کتاب تاریخ الخلفاء تصریح نموده که او در سال سی و شش (یعنی ۲۳۶ هجری) فرمان ویران ساختن قبر امام حسین علیه السلام و ساختمانهای اطراف آن را صادر کرد و دستور داد آنجا رامزرعه کنند و مردم را از زیارت آن حضرت منع نمود و آنجا راشخم زد و صحرایی باقی ماند. و متوکل معروف بود به تعصب و لجاج....

نیز محیی الدین عربی در کتاب فتوحات تصریح کرده که ریشه گمراهی هاز شیعه است و در کتاب مسامرة الابرار تصریح نموده باینکه رجبیون گروهی هستند که دارای ریاضتی می‌باشند که از آثار آن ریاضت این است که شیعیان را به شکل خوک می‌بینند.

و در کتاب فتوحات صریحاً گفته که عمر بن خطاب دارای مقام عصمت است و غیر اینها از کلماتی که صدر صد دلالت می‌کند که محیی‌الدین عربی از ناصبی‌های عامه است. با این همه چگونه یک شیعه یعنی ملاصدرا در حق او گوید: تحقیق‌گر شناسای خدا و کسی که به گزاف سخن نمی‌گوید و چگونه امثال این تعبیرها و القاب را درباره او و همگانش روا می‌دارد؟!*

* پیام امام زمان علیه السلام، صفحه ۶۹ تا ۷۵

پیشگویی‌های آسمانی

عمّار یاسر گوید:

در یکی از جنگها که همراه پیامبر بودم حضرت علی علیه السلام - دلاورانه و توفنده - پرچم داران سپاه دشمن را از پا در آورد، جمعیت انبوهشان را پراکنده ساخت و دو تن - از یلان نیرومند خصم کافر - به نام «عمرو بن عبدالله جُمَحی» و «شیبۀ بن نافع» را کشت. من حضور رسول اکرم آمدم و عرض کردم: ای پیامبر خدا به راستی که علی - علیه السلام - چنانکه باید کوشش نمود و بدانگونه که شایسته جهاد است در راه خدا مبارزه کرد.

حضرت فرمودند:

«زیرا او وابسته به من است و من وابسته به او هستم. - علی علیه السلام - وارث دانش من و ادا کننده و امم می باشد. او به انجام رساننده وعده ام و جانشین من است. اگر وی نبود بعد از من شخص با ایمان خالص شناخته نمی شد.

جنگ با او پیکار بامن است و نبرد با من ستیز با خداوند است. سازش با او آشتی با من است و تسلیم نسبت به من تسلیم در پیشگاه

پیشگویی‌های آسمانی

پروردگاری باشد.

آگاه باش که وی پدر دو فرزندم - حسن و حسین علیهما السلام -
وامامان بعد از من است.

خداوند از نسل او پیشوایان راشدین را پدید آورد که از جمله آنان
مهدی این امت است.»

من پرسیدم:

پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا این مهدی کیست؟

حضرت فرمودند:

«ای عمّار، خداوند تعالی بامن پیمان بسته که نه امام از نسل حسین
- علیه السلام - پدید آورد. نهمین امام از فرزندان او غایب می‌گردد و

همین است سخن الهی که - در آخرین آیه سوره ملک - فرموده:

«بگو: به من خبر دهید اگر آب - مورد استفاده - شما در زمین فرو

رود کیست که برایتان آب گوارای آشکار بیاورد؟»

وی دارای غیبتی طولانی است که جمعی از - اعتقاد به - آن

برگردند و گروهی دیگر ثابت قدم و استوار بمانند. پس هر گاه آخر

الزمان فرارسد ظهور نماید و جهان را سرشار از انصاف و عدالت سازد.

او به خاطر تأویل - قرآن - پیکار می‌کند چنانکه من در راستای تنزیل -

وحی - جنگیدم.

او هم نام خودم می‌باشد و شبیه ترین مردم به من است.

ای عمّار، به زودی پس از من آشوبی برپا شود. وقتی آن فتنه

ستاره پنهان

پدیدار گردید از علی - علیه السلام - و حزبش پیروی کن که او با حق و حق همراه وی می باشد.

ای عمّار، به زودی بعد از من تو در رکاب علی - علیه السلام - بادو صنف ستیز می کنی: یکی «ناکثین» و دیگری «قاسطین» سرانجام گروه ستمگر و متجاوز تو را خواهند کشت.

بار دیگر سؤال کردم: ای رسول خدا آیا این - پیکار و کشته شدن من در راستای خشنودی و - بر رضایت خداوند و رضایت شما نمی باشد؟

پیامبر فرمودند:

چرا- نبرد و شهادت تو- بر خشنودی خدا و خشنودی من است و آخرین توشه ات از دنیا جرعه ای از شیر باشد که بیاشامی.

این روایت را مرحوم علامه مجلسی در جلد ۳۳ کتاب بحارالانوار صفحه ۱۸ و جلد ۳۶ صفحه ۳۲۶ نقل کرده و مرحوم ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزّاز قمی که از دانشمندان و حدیث نگاران بزرگ بوده و در قرن چهارم هجری می زیسته در کتاب ارزشمندش کفایة الاثر صفحه ۱۲۰ آورده است.

دوازده خبر غیبی در یک حدیث نبوی

در این حدیث نبوی دوازده خبر غیبی از لسان وحی و زبان خطاناپذیر پیامبر گرامی بیان شده است:

- ۱ - خداوند از نسل حضرت علی علیه السلام امامان هدایتگر و راشدین را به وجود می‌آورد که یکی از آنان مهدی این امت است.
- ۲ - از نسل حضرت امام حسین علیه السلام نه امام پدید می‌آیند که نهمی ایشان از چشمهای مردم پنهان و از نظرها غایب می‌گردد.
- ۳ - غیبت و پنهان زیستی آخرین امام به طول می‌انجامد چنانکه در اثر طول غیبت، گروهی از اعتقاد به او برمی‌گردند و جمعی دیگر بر آن باور استوار می‌باشند.
- ۴ - مهدی امت علیه السلام در آخر الزمان ظهور نماید و جهان را سرشار از عدل و داد گرداند.
- ۵ - حضرت مهدی علیه السلام برای اجرای آنچه در پیام وحی «تأویل شده» مبارزه می‌کند و در راستای حقایقی که در دل قرآن نهفته است قیام می‌نماید.
- ۶ - آخرین پیشوا هم نام رسول خدا خواهد بود و از همگان به آن حضرت شبیه تر است.
- ۷ - پس از رحلت خاتم الانبیاء فتنه و آشوبی پدید آید که تنها راه رستگاری و نجات پیروی از حضرت علی علیه السلام و مکتب ولایت و حزب امامت است. زیرا امیرمؤمنان بر حق می‌باشد و هرگز حقیقت از او جداشدنی نیست.
- ۸ - عمّار یاسر بعد از وفات پیامبر به حمایت از حکومت علوی شمشیر می‌زند و با ناکثین که پیمان ولایت رامی‌شکنند و جنگ جمل

رابه راه می اندازند ستیز می کند.

۹ - عمّار یاسر در جبهه جنگ با قاسطین نیز شرکت می کند و در نبرد صفین به دفاع از علی علیه السلام بر ضد سپاه معاویه می جنگد.

۱۰ - عمّار یاسر به مرگ طبیعی از دنیا نمی رود.

۱۱ - او به دست گروه طغیانگر کشته می شود و قاتلانش مردمی

ظالم و متجاوزند.

۱۲ - آخرین بهره وی از روزی دنیا جرعه ای شیراست که می نوشد

و به شهادت می رسد.

این دوازده خبر غیبی به دو دسته کلی تقسیم می شوند: یک دسته اخباری که مربوط به آخرین سفیر آسمانی حضرت مهدی علیه السلام است و گروه دیگر گزارش هایی که در ارتباط با شخص عمّار و تکلیف و سرنوشت او می باشند.

شش خبر که در ابتدای حدیث آمده مربوط به پیشوای دوازدهم و شئون و ویژگیهای آن حضرت است و شش خبر دیگر بیانگر اوضاع سیاسی و رویدادهای اجتماعی بعد از پیامبر اسلام می باشند و از آینده عمّار یاسر پرده برداشته مقدرات او را بازگو می کنند.

پیشگویی‌های آسمانی

از خورشید روشن تر

دانش بشر به بسیاری از حقایق و حوادث جهان از راه دریافت گزارشهای پی در پی و مکرر است که اصطلاحاً «آخبارمتواتر» گفته می‌شود.

ماخیلی از شهرهای کنونی دنیا ران دیده‌ایم و در زمان اقوام گذشته نبوده‌ایم اما آنقدر پیرامون وجود و آثار آنها شنیده‌ایم و به حدی افراد متعدّد گزارش های فراوان دربارهٔ آنها نقل کرده‌اند که به وجود آن شهرها و اقوام یقین نموده‌ایم.

وقتی تواتر اخبار و پی‌پی رسیدن گزارش ها نسبت به چیزی واقع شد احتمال تبانی ناقلین بر کذب و توافق گزارشگران بر دروغسازي به صفر رسیده و امتناع پیدامی‌کند از این رو موجب علم می‌شود و محتوای آن برای انسان منصف و حق پذیر که اهل لجاج و عناد نباشد صد در صد و یقینی می‌گردد.

دربارهٔ وجود حضرت مهدی علیه السلام و شئون مربوط به آن بزرگوار از ولادت تا غیبتش، از ویژگیهای جسمی تا معجزاتش، از حالات پدر و مادر گرامی تا اصل و نسب و نیاکانش، از کسانی که هنگام تولد و ایام طفولیتش او را دیده‌اند تا آنان که سالها بعد در زمان نهان زیستی و غیبت به خدمتش شرفیاب شده‌اند و دهها خصوصیت دیگر از مسائل مربوط به حضرتش اخبار متعدّدی رسیده و گزارش

های فراوانی نقل شده که مجموع آنها فوق حدّ تواتر است. بنابراین چنانکه ما به خیلی از شهرها و کشورهای امروز جهان سفر نکرده‌ایم در زمان حضرت نوح و ابراهیم نبوده‌ایم، پیامبر اسلام ران دیده‌ایم اما وجودشان را مانند آفتاب روز، صد در صد و مسلم می‌دانیم چون آنقدر درباره آنها شنیده‌ایم و به حدّی از آثار و اخبارشان دریافته‌ایم که جای تردید و تشکیک نمانده است نیز پیرامون حضرت مهدی ارواحنا فداه و تولّد آن بزرگوار به قدری خبرهای متعدّد و گزارش‌ها و آثار فراوان نقل شده که وجودش در این زمان از خورشید فروزان در روز آفتابی آشکارتر است.

شما در دوره صفویان و ساسانیان نبوده‌اید، شاه عباس صفوی و یزدگرد و سایر شاهان ایران زمین را ندیده‌اید ولی در اثر آنچه به نحو تواتر پیرامون آنها شنیده‌اید وجودشان را در دوران‌های پیشین قطعاً باور دارید. خود شخصاً حضرت علی علیه السلام را مشاهده نکرده‌اید و امام حسین سلام الله علیه را به چشم خویش ندیده‌اید اما به دلیل نقل متواتر و خبرهای انبوهی که درباره آنان رسیده به وجودشان در تاریخ گذشته علم قطعی و یقین جزمی دارید.

نسبت به ولادت و وجود حضرت حجّت علیه السلام نیز آثار زیاد و گزارش‌های فراوان به حدّی است که هر انسان درست اندیش و حق جو را صد در صد به او معتقد ساخته و ذره‌ای تردید باقی نمی‌گذارد.

پیشگویی‌های آسمانی

صحبت ده خبر یا پنجاه حدیث نیست، مسئلهٔ صد گزارش یا پانصد روایت نیست، سخن فوق این حرف‌هاست.

پیرامون شخصیت و وجود امام زمان علیه السلام بیش از هزار گزارش و سند در دست می‌باشد که از حدّ تواتر فراتر رفته و مسلماً موجب علم و یقین گردیده است.

شخصیت‌های گرانقدر و ارزشمندی از ولادت و دیدار او سخن گفته‌اند که گفتهٔ هر یک به تنهایی دلیل است چه رسد به مجموع آنها، افراد برجسته و باصدافتی معجزات او رانقل کرده‌اند که گزارش هر کدام خود برهانی روشن و سندی محکم است چه رسد به تمامی آنها، گوشه‌ای از این اخبار و جریان‌ها در همین کتاب خاطر نشان گردیده است.

اما صرف نظر از همهٔ آثار و احادیثی که دربارهٔ حضرت بقیة الله علیه السلام متواتراً رسیده و باچشم پوشی از صدها گزارش و حکایتی که پیرامون آن بزرگوار به نحو تواتر و پیایی نقل شده، اگر ما بودیم و تنها این یک روایت که از آخرین فروغ رسالت حضرت ختمی مرتبت توسط عمّاریاسر نقل گردیده، برای معرفت به وجود امام زمان و یقین به ولادت و غیبت آن حضرت کافی بود.

زیرا محال است دوازده خبر غیبی آن هم نه در یک کلام معمولی بلکه در حدیث نبوی نقل شود، ولی نیمی از آن راست باشد و تحقق

یابد و نیم دیگرش بی واقعیت و موهوم!!

امکان ندارد در یک سخن منسجم و به هم پیوسته آن هم از زبان شخصیتی آسمانی که بایک وحی مرتبط است و گفته‌اش گفته خدا و کلامش کلام الهی است دو سلسله پیشگویی درباره دو نفر بیان گردد اما فقط نصف آن واقع شود و صدق باشد و نصف دیگرش دور از حقیقت و نادرست!!

بنابراین سخنی که از پیامبر اسلام تحت عنوان «پیشگویی‌های آسمانی» خاطر نشان گردید خود به تنهایی گواه روشن و دلیل متقنی است بر اثبات امامت و غیبت فرزند حضرت عسکری علیه السلام.*

* آخرین سفیر، صفحه ۱۶۲ تا ۱۶۸

پایان ستم

پیامبر اسلام پیرامون قیام حضرت مهدی ارواحنافداه به عمّار یاسر
نوید داده و فرمودند:

«هرگاه آخر الزمان فرارسد او ظهور می‌کند و دنیا را سرشار از انصاف و
عدالت می‌سازد».

به دلیل آنکه این جمله در سخن شخصیتی آمده که رسالتش
قطعی و مسلم می‌باشد و باجهان غیب و پیک وحی مرتبط است و به
برهان تحقق سایر خبرهای غیبی آنحضرت این فراز از پیشگویی
حضرتش نیز به طور یقین واقع خواهد شد.

گر چه عقیده به وجود مصلح جهانی منحصر به شیعه نیست بلکه
مورد اعتراف تمام ادیان آسمانی و آرزوی قلبی و اعتقاد همه پیروان
مکاتب الهی است اما بر اساس این خبر غیبی رسول گرامی آن نجات
بخش ربّانی و عدل آفرین حقیقی وجود مقدّس حضرت مهدی علیه
السّلام است که به سال دویست و پنجاه و پنج هجری درخانه امام
حسن عسکری علیه السّلام متولّد شد و پس از چندی به خاطر حفظ

جانش مخفی و غایب گردید.

آری او قطعاً روزی ظهور می‌کند، با انقلاب عالمگیرش دوران ظلم و ستم پایان می‌یابد و عصر حکومت قرآن و رواج حق آغاز می‌شود. این حقیقت ضمن دهها گزارش معتبر به طور وفور و تواتر در مدارک اسلامی اعم از شیعی و غیر شیعی بیان شده که آمار قسمتی از آنها چنین است:

«یکصد و بیست و سه» حدیث دلالت دارد بر آنکه حضرت حجة بن الحسن ارواحنا فداه زمین را سرشار از عدالت و انصاف می‌سازد. یکی از آن اخبار سخن سیدالشهداء حضرت حسین علیه السلام است که فرمود:

«اگر از عمر دنیا باقی نماند مگر یک روز، خداوند به قدری همان یک روز را طولانی گرداند تا آن که مردی از فرزندان من قیام کند و دنیا را مالا مال از انصاف و داد نماید چنانکه از ظلم و بیداد پرشده باشد. من از رسول خدا شنیدم که این بیان رابه همین گونه می‌فرمود.»

«نوزده» روایت بیانگر آن است که حضرت مهدی علیه السلام دشمنان خدا را نابود می‌سازد و زمین را از شرک و ظلم و حکومت جباران پاک می‌نماید.

«چهل و هفت» خبر گویای آن است که آخرین سفیر الهی فرمان خداوندی را آشکار و آیین حق را ظاهر می‌نماید، اسلام را برپهنای

زمین گسترش می‌دهد، بر شرق و غرب جهان فرمانروا می‌گردد و کرهٔ خاکی مرده را بادمیدن روح عدالت و یکتاپرستی زنده می‌سازد.

«پانزده» گزارش حکایت نموده آنکه از امام عصر سلام الله علیه مردم را به هدایت سوق می‌دهد و قانون قرآن و احکام سنت را که ضامن عدل و احیاء حق است اجرامی‌کند.

و «هفت» حدیث کمال آرامش و امنیت و بسط انصاف و عدالت را در زمان حکومت آن حضرت نوید داده است.

مجموع این «دویست و یازده» روایت قسمتی از احادیث متواتر و علم آوری است که ظهور امام زمان علیه السلام و تحقق چهارمین پیشگویی رسول اکرم را قطعی و صد در صد ساخته است.

تفاوت دو پیکار

پیامبر اسلام در طول بیست و سه سال از بعثت تا وفاتش سر سخنانه مقابل شرک و بت پرستی ایستاد و بارها برای برقراری نظام توحید و یکتاپرستی جنگید.

چنانکه او در راه اجرای «نزول وحی» بادشمنان خدا مبارزه کرد و سرانجام آیین اسلام را رواج داد، فرزند ارجمندش که آخرین جانشین وی و دوازدهمین امام معصوم است در راستای «تأویل قرآن» و احیاء حقایق نهفته در باطن وحی قیام می‌کند و بانبروهای مخالف روح کلام

الهی به ستیز برمی خیزد.

پیکار حضرت مهدی برای تحکیم باطن و روح قرآن است همان سان که نبرد جدّ بزرگوارش رسول خاتم به خاطر اجرای ظاهر و تنزیل کتاب خدا بود.

در این زمینه نیز اخبار و گزارش هایی رسیده که یکی از آنها را خاطر نشان می سازیم. از امام صادق علیه السلام نقل شده که می فرمود:
«حضرت قائم علیه السلام در پیکار خویش برخورد می کند به آنچه رسول خدا بدان دچار نگردید. زیرا پیامبر اکرم برانگیخته شد در حالی که مردم سنگهای تراشیده و سوراخ شده را عبادت می کردند و چوبهایی را که با تیشه تراشیده بودند می پرستیدند. اما مردمی که با حضرت قائم علیه السلام ستیز می کنند کتاب خدا را برضد او تأویل - و توجیه - نموده و بر اساس همان تأویل قرآن با وی می جنگند.»

تفاوت پیکار «خاتم الانبیاء» بانبرد «خاتم الاوصیاء» این است که رسول گرامی اسلام برای کوبیدن بت پرستی و احیاء اصل توحید جهاد کرد و دشمنانش اقوامی جاهل و مشرک بودند که نزول قرآن را انکار می کردند ولی حضرت مهدی علیه السلام علاوه بر مبارزه با شرک و کفر در راه تحکیم روح قرآن و تأویل کتاب خدا ستیز می نماید و دشمنانش مردمی هستند که می خواهند با استفاده های نادرست از کلام الهی و توجیه کردن آیات قرآنی او را مغلوب کنند و نابود سازد.

بنابراین آخرین پیامبر در یک جبهه در گیری داشت که نظام کفر و انکار ظاهر قرآن بود اما آخرین سفیر الهی علاوه بر مبارزه با شرک و بت پرستی در جبهه دیگری نیز می‌جنگد و آن نبرد با کسانی است که در قالب پیروی از قرآن و شعار مذهب علیه او دست به سلاح می‌برند و آن حضرت برای کوبیدن برداشت های غلط آنان از کتاب و سنت و مبارزه با توجیه های ناروا و تأویل های شیطانی آنها نسبت به پیام آسمانی قرآن قیام می‌کند و به سر کوبی و انهدام دشمنانش می‌پردازد تا زمین را از شرک و نفاق و فساد پاک گرداند.

یکی از پیشگویی های نبوی درباره انقلاب جهانی قائم آل محمد علیه السلام بیان همین حقیقت است که در روزهای جنگ احد به عمار یاسر فرمودند:

«حضرت مهدی - علیه السلام - در راستای تأویل قرآن می‌جنگد چنانکه

من به خاطر تنزیل آن پیکار نمودم.»*

* آخرین سفیر، صفحه ۲۲۷ تا ۲۳۰

تشنه‌ای در بیابان

هوا به شدت گرم بود صحرای سوزان حجاز زیر تابش آفتاب بوی تفتیدگی می‌داد، همه جا خشک و داغ بود.

مرد بیچاره از قافله عقب مانده و راه را گم کرده است.

او انسانی شایسته و از شیعیان پاکدلی است که دیارش رابه قصد انجام حج پشت سر گذاشته و آهنگ مکه نموده امّامیان بیابان مانده و سرگردان شده است.

از بس این طرف و آن طرف دوید خسته شد و از پافتاد، از بس این سو و آن سو نگاه کردو به امید نجات به هر جانب چشم دوخت دیدگانش بی رمق شد و از کار افتاد.

زبانش از تشنگی خشک گردید، جگرش از عطش می‌سوخت، جز حرارت خورشید، بیابان بی رحم، فرسودگی شدید چیزی نمی‌دید و غیر از رنج طاقت فرسا، زانوهای لرزان، چشم‌های بی فروغ، دهان خشک و قلبی ناامید چیزی در خود نمی‌یافت.

فقط عطش رامی‌دید که هر لحظه بیشتر می‌شد تا او را از پای در

تشنه‌ای در بیابان

آورد و مرگ رامی یافت که دهان باز کرده بود تاوی رابیلعد.
سرانجام زار و بی رمق بر زمین افتاد و در آستانه نابودی قرار گرفت.
پلکهایش روی هم نشست و می‌رفت تاباً آخرین نفس، روحش از تن
پرواز کند و جان به جان آفرین تسلیم نماید.
در همین لحظه حساس صدای شیبه‌اسبی در فضای ساکت صحرا
طنین انداخت و گوش‌های او رانوازش داد.
قلبش تکانی خورد و به هیجان آمد، دیدگانش فروغ تازه‌ای یافت و
به آرامی باز شد. وقتی نگاه کرد چشمش به جوانی افتاد با چهره‌ای
جذاب و دلربا و عطری خوشبو و دلپذیر که بر اسبی خاکستری رنگ
نشسته و از رخسار تابناک و عطر وجودش عظمت و شکوه وصف
ناپذیری جلوه گر شده است.

او که بود؟

در این بیابان خشک و سوزان چه می‌کرد؟!

از کجا پیدا شد و چه منظوری داشت؟!

آیا برای نجات این مرد آمده بود؟

آیامی خواست این انسان درمانده و راه گم کرده را از مرگ برهاند و به

قافله برساند؟

دنباله این داستان را از زبان خود آن مرد بشنوید:

جوان اسب سوار جلو آمد. آب گوارایی به کامم ریخت که از برف،

خنک تر و از عسل، شیرین تر می نمود. او مرا از مرگ حتمی نجات داد.

پرسیدم: سرورم شما کیستید که نسبت به من چنین لطفی نموده و مورد احسان و محبتم قرار داده‌اید؟

فرمود: من حجت خدا بر بندگانش هستم، من بقیة الله در زمینش هستم، من همان موعودی هستم که زمین را سرشار از عدالت و انصاف سازم چنانکه مالا مال از ظلم و ستم شده باشد، من فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین پسر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهم السلام هستم.

سپس به من فرمان داد و گفت: چشم هایت را ببند. من به امر آن حضرت دیدگانم را فرو بستم. هنوز لحظه‌ای نگذشته بود که دستور داد: چشم هایت را باز کن.

بی درنگ دیدگانم را گشودم. ناگهان خود را جلوی قافله یافتم و دیدم پیشاپیش کاروان قرار دارم اما همینکه رو از قافله برگرداندم تا امام زمان حضرت بقیة الله علیه السلام را بنگرم متوجه شدم غایب گردیده و از نظرم ناپدید شده است. دروذهای خدا بر او.

شناختن پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به عنوان پیشوایان برگزیده الهی و صاحبان دانش و توانایی آسمانی

علاوه بر آنکه خود، هدف است و موضوعیت دارد راه تربیت و تزکیه هم هست و طریق نیل به افکار و اعمال شایسته نیز می‌باشد. یعنی همین اعتقاد، خود از تکالیف قلبی و واجبات قطعی است که کلید رستگاری آخرت و رهایی نهایی از دوزخ بوده بدون باور داشتن امامت و مقام ولایت آنان بهشت بر هیچکس گشوده نمی‌شود و هیچ یک از منکرینشان از خشم خدا و عذاب جهنم ایمن نمی‌ماند، و در عین حال که خود، تکلیف مستقل قلبی است زمینه ساز حرکت در جهت پرورش صفات انسانی و کمالات روحی بوده و عامل باز دارنده از گناهان و زشتی‌ها نیز می‌باشد.

بنابراین معرفت به امام زمان علیه السلام و اعتقاد به علم و قدرت وهبی و مقام ولایت او، هم باور حقی محسوب می‌شود که رمز خوشبختی جاودان است، هم آثار روانی و عملی دارد که خودسازی معنوی و پاکی روح می‌آورد.

اکنون برای آنکه فقط کلی گویی نشده باشد و پاره‌ای از موارد به طور مشخص بیان شود برخی از ثمرات اخلاقی و عملی این عقیده خاطر نشان می‌گردد.

ستاره پنهان

زمینه های تربیتی

شناخت هر یک از ابعاد شخصیت حضرت بقیه الله و سایر اهل بیت معصومین علیهم السلام زمینه تربیتی خاصی در انسان پدید می آورد چون جهات کمالات و شئون ولایت آنان مختلف و متعدد می باشد و باز هر کمال و شانی جنبه های گوناگونی دارد. مثلاً یکی از کمالات آسمانی پیامبر و ائمه علیهم السلام که پرتویی از آن در این نوشتار نقش بسته. علم وهبی و دانش خدادادی است اما همین علم و آگاهی، شئون مختلف پیدا می کند و جهات علوم آنان متعدد می باشد.

چنانکه در کتاب اصول کافی بابی تحت عنوان «جهات علوم الأئمة علیهم السلام» آمده و ضمن آن گزارشی از امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رسیده که فرمودند:

رسائی دانش ما بر سه وجه است: گذشته و آینده و واقع شونده. اما گذشته برای ماتفسیر شده است. اما آینده برایمان نوشته شده و اما پدیده ها و حوادث، از طریق الهام به قلب ها و تأثیر در گوش ها می باشد (که فرشته باماسخن می گوید) و این برترین دانش ما است.

در خبر دیگری از مفضل حکایت شده که گفت: به حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: از امام صادق علیه السلام گزارش نموده اند که فرموده است:

قطعاً دانش ما سه گونه می باشد: گذشته و نوشته شده و از راه ورود

به قلب‌ها و تأثیر در گوش‌ها.

حضرت ابو الحسن علیه السلام فرمودند:

اما گذشته، مربوط به دانش مانسبت به امور پیشین است، اما نوشته شده، مربوط به رویدادهای آینده است. اما نکته‌هایی که در دلها نقش می‌بندند از راه الهام می‌باشند و آنچه در گوش‌ها وارد می‌شوند از طریق ارتباط با فرشته است.

بدیهی است که بحث گسترده پیرامون هر یک از شئون علمی امامان علیهم السلام یا ابعاد قدرت یا جهات عصمت و یاسایر مراتب فضائل و کمالات آنان خود مستلزم گفتار مستقل و کتاب جدایی است و هر یک از آنها منشاء آثار خاصی در روح عارف و توجه‌کننده می‌گردد و زمینه تربیتی ویژه‌ای در وی به وجود می‌آورد که نیاز به تحلیل و تفسیر مخصوص دارد.

اکنون فقط دو مورد از این آثار را به اختصار بیان می‌داریم، یکی درباره اثر معرفت و توجه به دانش اهل بیت و دیگر پیرامون تأثیر شناخت و توجه به قدرت آن بزرگواران.

انگیزه خود سازی

وقتی دانستیم امام زمان علیه السلام از تمام حالات و حوادث آگاه است و به موهبت الهی همه چیز را می‌داند، از گذشته و آینده با خبر

است، حتی خطورات ذهنی و امور قلبی را می‌فهمد و از اسرار نهفته در دلها و رازهای پنهان در باطن‌ها مطلع می‌باشد، خود این باور و اعتقاد انگیزه مؤثری برای خودسازی و تزکیه است تا از گناهان فاصله بگیریم و به نیکی‌ها بگرویم.

زیرا مسلماً افکار ناپسند و رفتار زشت، او را می‌آزارد و قلب مطهرش را مکدر می‌سازد، چنانکه کارهای نیک و نیات پاک، وی را خرسند می‌گرداند.

بنابر این انسان معتقد به اهل بیت و شخص باورمند به حضرت صاحب‌الزمان هرگز اندیشه خیانت و فکر معصیت در سر نمی‌پروراند و در پی هوی و هوس دامن به گناه نمی‌آلاید.

چون از یک طرف می‌داند اعمال و افکار او به ائمه علیهم‌السلام عرضه می‌شوند و امام زمانش از کارهای ظاهری و انگیزه‌های درونی وی اطلاع دارند، از سوی دیگر یقین دارد زشت‌کاری‌ها و پلیدی‌ها موجب رنجش خاطر و آزرده‌گی مولایش می‌باشند. بدین خاطر می‌کوشد که هیچگاه مرتکب گناه نشود و گرد شهوات ناروا نگردد.

خداوند در آیه ۱۰۵ سوره توبه فرموده است:

«وَقُلْ اَعْمَلُوا فِى سَبِيْلِ اللّٰهِ عَمَلَكُمْ وَرِسُوْلُهُ وَالْمُؤْمِنُوْنَ»

یعنی (ای پیامبر به مردم) بگو: عمل کنید، به زودی خدا و پیامبرش و مؤمنان کردار شما را می‌نگرند.

بر اساس مطالبی که از اهل بیت پیرامون این وحی قرآنی بیان شده

«مؤمنان» که هم ردیف خدا و رسولش قرار گرفته و ناظر اعمال مردم‌اند امامان معصوم و جانشینان راستین پیامبر می‌باشند. در تفسیر برهان بعد از این آیه از حضرت صادق علیه‌السلام گزارش گردیده که درباره کلمه «مؤمنون» فرمودند:

«هُمُ الْأَئِمَّةُ»

ایشان (که نظاره‌گر اعمال مردمان هستند و در قرآن کنار خدا و پیامبر قرار گرفته کردار و رفتار همگان را می‌بینند) امامان معصوم علیه‌السلام می‌باشند.

عبدالله بن ابان که نزد حضرت رضا علیه‌السلام موقعیتی داشت گوید: به امام عرضه داشتم: برای من و خاندانم در پیشگاه الهی دعا کنید.

حضرت فرمودند: مگر من دعا نمی‌کنم؟ سوگند به خدا کارهای شما در هر بامداد و شامگاه بر من عرضه می‌شود.

عبدالله گوید: من این مطلب را بزرگ شمردم (و پذیرش این حقیقت که هر صبح و شب تمام اعمال بر امام ارائه گردد برایم گران آمد، آنگاه به خاطر آنکه این واقعیت را از قرآن بیابم و در پذیرش آن نلغزم) به من فرمودند:

مگر تو کتاب خدا را نمی‌خوانی؟! آنجا که فرموده است: (ای پیامبر به مردم) بگو: عمل کنید، به زودی خدا و پیامبرش و مؤمنان کردار شما را می‌بینند.

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمودند:
به خدا قسم آن مؤمن، علی بن ابی طالب علیه السلام است.
از بیان هشتمین جانشین رسول خدا استفاده می شود «مؤمنان» در
این آیه امامان معصومانند که یکی از آنها امیر مؤمنان و دیگری
حضرت رضا علیهما السلام می باشند.
این بزرگواران شاهد اعمال مردم بوده و تمام کارهای افراد از ریز و
درشت، زشت و زیبا، پنهان و آشکار، همه بر آنان عرضه می گردد.
بنابراین امام زمان حضرت حجة بن الحسن علیه السلام از تمام
نیات و رفتار ما آگاهند و خوبی ها و بدی هایمان به ایشان ارائه می گردد.
بدیهی است هیچ انسان متعهد و باورمندی بر خود نمی پسندد که
در گزارش اعمالش به امام زمانش، زشتی و پلیدی باشد و از اینکه در
حضور حجت خدا و زیر نگاه ولی عصرش دست به آلودگی بزند و
مرتکب گناه شود شرم می کند.
خصوصاً اگر متوجه باشد که زشت کاری ها قلب مولایش را می آزارد
و باعث اذیت پیامبر و ناراحتی ائمه علیهم السلام می گردد.
چنانکه در همان مدرک از سماعه روایت شده که گفت: حضرت
صادق علیه السلام می فرمودند: چرا شما پیامبر را ناخرسند و اندوهناک
می سازید؟!
مردی عرضه داشت: چگونه ما رسول خدا را می آزاریم و ناراحت
می نماییم؟!

امام علیه السلام فرمودند:

آیا نمی‌دانید که کارهای شما بر آن حضرت عرضه می‌شود و وقتی در پرونده اعمالتان گناه و نافرمانی خدا را مشاهده کند افسرده و آزرده خاطر می‌گردد. پس مراقب باشید به پیامبر بدی روا ندارید و او را ناراحت نسازید بلکه (با اعمال خوب و رفتار نیکتان) خرسند و شادمانش نمایید.

ابو بصیر گوید: از حضرت صادق علیه‌السلام درباره این آیه توضیح خواستم و پرسیدم: مؤمنان (که در این گفتار آسمانی، همردیف خدا و پیامبر ناظر اعمال مردم‌اند) چه کسانی می‌باشند؟

امام فرمودند: «مَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ غَيْرَ صَاحِبِكُمْ»

چه فردی ممکن است باشد غیر از صاحب شما؟

یعنی امام و صاحب امر شما همان مؤمنی است که در وحی الهی نظاره‌گر کارهایتان معرفی شده است.

نتیجه آنکه امروز تمام اندیشه و کردار ما زیر چشم صاحب و مولایمان حضرت بقیةالله علیه السلام است، زشتی‌هایمان او را آزرده خاطر می‌سازد، که ناخرسندی او ناخشنودی پروردگار می‌باشد و نیکی‌هایمان وی را مسرور و خرم دل می‌گرداند، که مسرت او رضایت رحمان بوده لطف ربوبی و پاداش الهی را به ارمغان می‌آورد.*

* ملاقات در صاریا، تلخیص از صفحه ۹۷ تا ۱۰۷

منصب امامت

فرازهایی از بیانات ارزشمند فقیه محقق حضرت آیه‌الله آقای وحید خراسانی مدظله‌العالی که نیمه شعبان سال ۱۴۱۱ قمری در بحث خارج اصول ایراد نمودند:*

معارف دین را از هیچ کس نباید گرفت جز دو مرجع، یکی قرآن و یکی احادیث.

انحراف، ناشی از این است که از غیر این دو مرجع گرفته شده است. اصل معارف را باید از قرآن گرفت و فرعش را از روایات.

امامت، از تمام مسائل مهمتر است. چرا اهمیتش بیشتر است؟ چون امامت مقدمه موصله خداوند است. این عصاره مطلب است. شما - فضلالی حوزه و محققان فقه و اصول - عوام نیستید، بلکه خواصی هستید که باید اشارات قرآن و اخبار را بفهمید.

«بِنَا عُرِفَ اللَّهُ»، «بِنَا عُبِدَ اللَّهُ»، «لَوْلَانَا مَا عُرِفَ اللَّهُ»، «لَوْلَانَا مَا عُبِدَ اللَّهُ».**

* این مطالب با اندک تغییری در الفاظ و احیاناً توضیحی کوتاه نقل شده است.

** بحارالانوار، جلد ۲۶ صفحه ۲۶۰.

یعنی خدا به وسیله ما اهل بیت شناخته شد و به سبب ما عبادت گردید، اگر ما

ارتباط علمی و عملی عبد با پروردگار فقط به وساطت امامت کبری بستگی دارد.

معرفت و عبادت باید از این طریق - یعنی با وساطت اهل بیت علیهم السلام - باشد. وقتی چنین شد باید دید امامت چیست - و چه رمزی در آن نهفته است -؟

یکی از آیات قرآن که اصل مبحث را تشکیل می‌دهد و ما به طور اجمال و اختصار اشاره می‌کنیم این آیه است:

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ اٰیْمَةً يَهْتَدُوْنَ بِاَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوْا»

- یعنی و از ایشان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می‌کردند چون صبر و شکیبایی نمودند -

در این آیه فکر کنید، چهار بحث مهم از حقایقی که در آن نهفته این است:

بحث اول درباره‌ی اینکه امامت، مجعول خدا است، نه مجعول سقیفه. چون فرمود: «وَجَعَلْنَا».

هدایت قرآن عام است، منتهی دل‌های تیره و قلب‌های قساوت گرفته نمی‌فهمند.

شان دانشمندان این است که از اشارات قرآن استفاده کنند، نه از عبارات آن.

اهلیت نبودیم خدا شناخته نمی‌شد و عبادت نمی‌گردید.

این آیه دربارهٔ مطلق الامامة است نه دربارهٔ امامت مطلقه، و صاحب نيمه شعبان حضرت بقية الله امام زمان عليه السلام امام مطلق است، نه مطلق الامام، و اختلاف امامت مطلقه تا مطلق امامت به اندازه‌ای است که از حوصلهٔ عقل خارج است. لذا این مباحث از نظر علمی در کمال ابهام باقی مانده است.

این آیه شأن امامت عده‌ای را که از بنی اسرائیل انتخاب شده بودند بیان می‌کند. در آنجا می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا».

حال اگر مطلق الامامة جعل می‌خواهد - و باید به انتصاب الهی و فرمان خداوندی باشد - آیا امامت مطلقه خاتمیت وضعش چیست؟ امامت منصبی است که از نخستین مرحله‌اش به جعل و قرارداد الهی محتاج است. لذا فرمود: «وَجَعَلْنَا».

بحث دوم این است که فرمود: «مِنْهُمْ»

کلمهٔ «مِنْ» برای تبعیض است. - یعنی برخی از ایشان - پس همه در خور این منصب نیستند و هرکسی شایستهٔ مقام امامت نمی‌باشد. بحث سوم اصل امامت را بیان می‌کند و بحث چهارم پیرامون فرع امامت است.

انسان‌های کامل وقتی همهٔ این علوم رایج را تمام کردند و از درس و بحث‌های متداول گذشتند، به مطالعهٔ قرآن برمی‌گردند، البته مطالعهٔ قرآن غیر از این قرآن خواندن‌ها است.

اصل امامت چیست و فرع آن کدام است؟

«لَمَّا صَبَرُوا» بیانگر اصل امامت است، «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» دربارهٔ فرع امامت می‌باشد. این است که قرآن معجزه است. اعجاز قرآن اعجاز علمی است. فصاحت و بلاغت در مرحلهٔ لفظ است. اعجاز کتاب خدا برای بزرگان بشر در این است که بفهمند در جملهٔ کوتاهی که کمتر از یک سطر است و حتی یک آیهٔ تمام نیست چه کرده و چگونه عمیق سخن گفته است. اینجا باید محققى در این مبحث وارد شود که «صبر» چیست، بعد در این مطلب وارد شود که «هدایت» چیست، سپس بفهمد که «امر» چیست، آنگاه تحقیق کند که «هدایت به امر» چیست؟ اما صبر که فرمود: «لَمَّا صَبَرُوا» عبارت از حبس النفس است و مقول به تشکیک می‌باشد. صبر ریشهٔ رساندن انسان است به جایی که تمام عالم در قبضهٔ قدرتش قرار بگیرد.

آغاز صبر

صبر شروع می‌شود از کم حرف زدن، روایاتی را که دربارهٔ قلت کلام و خودداری از سخن نابجا است ملاحظه کنید، در آنجا صبر است، یعنی نفس را نگهدارید، کم بگویید، به قدر ضرورت بگویید، صبر از اینجا آغاز می‌شود و اثر می‌گذارد. شرط اول ریاضت هم صمت و

سکوت است. این نخستین مرحله صبر است که باید از چشم و زبان آغاز شود.

حالا چرا باید از این دو عضو شروع شود، رمزی دارد. چون نقطه مهمی که همواره نفس می‌خواهد از آن نقطه فضولی کند یکی راه چشم است و یکی راه زبان. صبر از اینجا آغاز می‌شود تا می‌رسد به صبر بر تمام مشتتهیات و صبر در مقابل تمام منافرات. اینها الفبای صبر است.

صبر مطلق

کم کم می‌رسد به صبر و حبس‌النفس در برابر دنیا، یعنی روح را از همه دنیا جمع می‌کند و نفس را از تمام جهان ماده نگه می‌دارد. اما هنوز آدم نشده است!

هم صبر کرده در مقابل مال، هم حبس‌النفس نموده در برابر مقام و خلاصه از تمام لذت‌های نفسانی گذشته ولی هنوز به آدمیت نرسیده است!

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا»

آن صبر چه صبوری است؟

از صبر در برابر دنیا و شئون مادی فراتر می‌رود، صبر نسبت به جهان برزخ پیدا می‌شود یعنی از تمام صور خیالیّه حبس نفس می‌شود

که این خود بهت‌انگیز است، چون عالم برزخ در این آدم محو می‌شود. نخست دنیا محو می‌شود، سپس برزخ، مرحله سوم به صبر از تمام شئون عالم آخرت می‌رسد یعنی آخرت هم در وجودش هضم می‌شود. دامن روح از دنیا جمع می‌شود، از برزخ هم جمع می‌شود، از قیامت و سرای آخرت هم جمع می‌شود، تا از همه اینها جمع نشود فقط بر خدا پخش نمی‌شود، چون خدا شرک نمی‌پذیرد.

«إِنَّ الشُّرْكَاءَ أَخْفَىٰ مِنْ دَبِيبِ النََّّمْلِ»*

- قطعاً شرک از راه رفتن نرم و آرام مورچه پنهان‌تر است -

این حرف‌ها را برای ما نگفته‌اند، بلکه برای بزرگان بشر که به این مراحل رسیده‌اند فرموده‌اند.

دنیا نباید شریک خدا باشد، برزخ نباید شریک باشد، بهشت هم نباید شریک باشد، همه شرک است. - البته شرک خفی و پنهان، آن هم برای کاملین و اولیاءالله که به درجات عالی رسیده‌اند -

عبد مطلق

وقتی همه این شرک‌ها از بین رفت انسان به کجا می‌رسد و چه می‌شود؟

* بحارالانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۴۲، حدیث ۳۶.

انسان به جایی می‌رسد که «عبد مطلق» می‌شود. عبد مطلق که شد این جمله زیارت جامعه تحقق می‌یابد «وَذَلَّ كُلُّ شَيْئٍ لَكُمْ». آنچه بر او شیئی گفته شود در پیشگاه اهل بیت علیهم السلام دلیل است. جبرئیل شیء است، در این درگاه، دلیل است. میکائیل شیء است، در این درگاه، دلیل است. عرش هم شیئی است، در برابر امام عصر علیه السلام دلیل است، کرسی و لوح و قلم، اشیاء هستند، در مقابل حضرت حجة بن الحسن علیه السلام دلیلند، ذلت هر چیزی آنجا است. چرا؟

چون «ضَارَ عَبْدًا» این بزرگوار به مقام عبودیت مطلقه رسیده است. وقتی عبد مطلق شد، ربوبیت پیدا می‌کند. «ضَارَ عَبْدًا» سپس «ضَارَ رَبًّا» لذا فرموده‌اند:

«الْعُبُودِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرُّبُوبِيَّةُ»

- بندگی خداوند گوهر گرانبهایی است که نهایت و ژرفای آن، پروراندن و تربیت و اصلاح نمودن می‌باشد -
اكتناه این جوهره، آن ربوبیت بالله است نسبت به اشیاء - یعنی عبودیت مطلقه که تحقق یافت عبد مطلق مقامی می‌یابد که به اذن خدا و اراده الهی نسبت به تمام پدیده‌های جهان، ربوبیت پیدا می‌کند - این شروع امامت است.

امام مطلق

ریشه امامت صبر است. صبر هم مقول به تشکیک است - یعنی مراتب و درجات دارد، وقتی از تمام غیر خدا حبس نفس کرد و - صَبَرَ نَفْسَهُ فِي جَنْبِ اللَّهِ آنگاه امام مطلق می‌شود. پس هنگامی که به مقام صبر مطلق رسید شایسته این منصب می‌گردد و به امامت مطلقه نایل می‌شود.

امام عصر علیه السلام یکصد و هشتاد و چند عنوان دارد که ابواب معرفتش در این عناوین است.

یکی از آن عناوین «خلیفة الله» است.

یکی «حجة الله» است.

یکی «ربانی آیات الله» است.

یکی «دلیل ارادة الله» است و یکی «صاحب الزمان» است.

ما او را درست شناختیم و این بزرگترین تقصیر ما است.

ای امام زمان، عمری بر سر سفرهات نشستیم، به نام تو زندگی کردیم - به واسطه وجود مقدست از خدا نعمت گرفتیم، به برکت تو روح و جسم ما پرورش یافت و به خاطر تو از فیوضات الهی بهره‌مند شدیم - ولی اکنون که دفتر را باز می‌کنیم می‌بینیم نه تو را چنانکه باید شناختیم، نه قدر تو را دانستیم و نه حق تو را تقدیر کردیم. بلکه چنان مقام تو را فرود آوردیم که فردا خدا با ما چه کند و چنان بر تو ستم

نمودیم که فردا پروردگار با ما چه سودا نماید؟
ای «ما به الوجود» که جهان آفرینش به واسطه تو بر پا است، ای
آنکه هر جا «ما منه الوجود» هست، تو هم هستی و چون به حکم
برهان جایی نیست که خدا نباشد، جایی هم نیست که تو آنجا نباشی
کاری که خدا می‌کند از خدا است اما به سبب تو است، خدا هست چون
هرچه هست از او است. لا اله الا الله، تو هم هستی چون هرچه هست
به واسطه تو می‌باشد.

ما اهل توحیدیم. ما وجود چیزی را از تو نمی‌دانیم، همه چیز را از
خدا می‌دانیم، اما در عین حال - به سبب تو و به طفیل تو می‌باشد -
نَفْسِی که می‌کشیم، از خدا است، ولی به واسطه تو است. نگاهی که
می‌کنیم از خدا است اما به سبب تو است، قدمی که بر می‌داریم از خدا
است اما به وساطت تو می‌باشد.

ای رحمتی که وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ - او رحمت الهی است که همه جا را
فرا گرفته و هر چیزی به گل روی او به نعمت رسیده، حالا صبرش چه
صبری است و امامت آن حضرت در چه حدی می‌باشد؟ -

ریاضت مخصوص

از یکی از بزرگان که به قول او اعتماد دارم شنیدم:
«ریاضتی است که هرکس آن ریاضت را به اتمام رساند می‌تواند

واقعه عاشورا را ببیند. روی قواعد علمی هم این قضیه درست است چون تمام آن وقایع، موجود می‌باشد و از بین نرفته است. روح به وسیله آن ریاضت مخصوص، اتصال پیدا می‌کند و می‌بیند. برای صاحبان آن ریاضت همه حوادث عاشورا دیده می‌شود، غیر از یک قسمتش. آنچه برای احدی قابل رؤیت نیست یک فاصله زمانی می‌باشد که سه ساعت است.

آن سه ساعت از همگان مستور است. آن سه ساعت از وقتی است که حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام از اسب پیاده شدند تا هنگامی که قُضِيَ الامر، که بعد از شهادت حضرتش رسول خدا صلی‌الله علیه و آله وسلم خون امام حسین علیه‌السلام را به عرش بردند و بر استوانه عرش نهادند که بر اثر آن تا قیام قیامت عرش می‌لرزد.

هیچ کس تحمل دیدن آن سه ساعت را ندارد و این فاصله زمانی برای احدی قابل مشاهده نیست.»

صبر امام زمان علیه‌السلام

صبر را باید اینجا دید. آن صبری که امامت مطلقه می‌آورد این صبر است.

امام زمان علیه‌السلام هر روز صبح و هر روز غروب خود آن منظره را می‌بیند. این وضع زندگی ولی عصر علیه‌السلام است. امتحان او این امتحان است و مهم‌تر اینکه در آن خانه خاصی که امام زمان

علیه‌السلام آنجا می‌نشیند، بالای سرش پیراهن حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام اویخته شده و این پیراهن باید همچنان باشد تا وقتی که خون تازه از آن ریخت بداند هنگام ظهورش فرا رسیده است.

صبر امام زمان علیه‌السلام چنین صبری است. تمام مظالم را دیدن، همه جنایات را مشاهده نمودن و در عین حال با آن رقت قلب، دندان سر جگر گذاشتن.

درباره اینها خوب فکر کنید بعد می‌فهمید آن مناصب روی چه حسابی است.

تربیدی نیست که امام زمان علیه‌السلام در زیارت اولیاء خدا سیر می‌کند و برای او حجابی هم نیست. زیرا کسی که وجود به سبب او برپا است محجوب نمی‌باشد.

بر مزار حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام آن منظره است. قبرستان بقیع آن منظره است. کربلا آن منظره است. تمام اینها برای امام عصر علیه‌السلام مجسم است.

وقتی خلخال از پای دخترکی یهودی کشیده می‌شود امیرالمؤمنین علیه‌السلام آرزوی مرگ می‌کند، امام زمان علیه‌السلام چه صبری دارد!

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا»

این صبر مطلق است که او را به امامت مطلقه می‌رساند. صبرش

صبر مطلق است، امامتش هم امامت مطلقه است. تفاوت مطلق امامت با امامت مضاعفه چقدر است؟ نکته مهم اینجا است.

مقام امام عصر علیه السلام

آیه فوق درباره امامت منتخبین از بنی اسرائیل است. آیا این امامت مطلقه می باشد؟ خیر، بلکه مطلق امامت است.

نسبت ما بین مطلق امامت و امامت مطلقه عبارت است از نسبت ما بین مطلق الوجود و وجود مطلق، نسبت مابین مطلق العلم و علم مطلق، نسبت ما بین مطلق القدرة و قدرت مطلقه.

لذا در زیارت آل یاسین این تعبیر است:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَضْبُوبُ»

بنابراین از امام زمان علیه السلام تعبیر به حد نمی شود، زیرا او علم سرازیر شده است، این است معنای علم مطلق.

پس آنجا مطلق العلم نیست، آنجا مطلق الرحمة نیست، بلکه رحمت مطلقه است. تمام روایات روی برهان است.

مطلق الرحمة، وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ - و فراگیر همه اشیا - نیست، بلکه درباره رحمت مطلقه است که وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ گفته شده - و همه چیز را فراگرفته است -

پس حضرت ولی عصر علیه السلام کیست و مقام او چه مقامی است؟

او صاحب منصب امامت مطلقه است. یعنی علم مطلق، قدرت مطلقه، اراده مطلقه، یعنی کلمه تامه و رحمت واسعه.

بهتر است معرفی حضرت بقیة الله ارواحنا فداه را به امام رضا علیه السلام وابگذارم.

حسن بن محبوب گوید: ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام به من فرمودند:

«لَا بُدَّ مِنْ فِتْنَةٍ صَمَاءَ صَيْلِمٍ، يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَ وَلِجَّةٍ، وَ ذَلِكَ عِنْدَ فُقْدَانِ الشَّيْعَةِ الثَّالِثِ مِنْ وُلْدِي، يَبْكِي عَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَ كُلُّ حَرِّي وَ حَرَّانٍ وَ كُلُّ حَزِينٍ وَ لَهْفَانٍ»

- ناگزیر فتنه سخت و بسیار دشواری پدید می آید که همه رازداران و صاحبان اسرار و تمام خاصان سقوط می کنند و آن فتنه وقتی است که شیعه سومین فرزندم را از دست می دهد. آسمانیان و زمینیان و همه تشنگان وصالش بر او می گریند و هر غمگین و ستمدیده حسرت کشیده ای بر اندوه فقدانش ماتم زده و دل شکسته اشک می ریزد -

این سخن حضرت رضا علیه السلام به حسن بن محبوب است، آن مرد بزرگ فقه و حدیث و آن چهره برجسته درایت و روایت. چون ائمه علیهم السلام به هر کسی هر چیزی را نمی گفتند، بلکه

ذخائر علم را برای اهلش نگه می‌داشتند، حسن بن محبوب در ردیف
خواص و راویان مورد تصدیق است و از اصحاب اجماع می‌باشد.*
امام رضا علیه‌السلام برای چنین شخصی این مطالب را بیان
داشتند و فرمودند:

بدون چاره این فتنه خواهد شد.

چه فتنه‌ای؟

فِتْنَةُ صَمَاءَ صَيْلَمَ.

در لسان امام علیه‌السلام مبالغه نیست، بلکه متن واقع است. برای
معنای این دو واژه به لغت مراجعه کنید، گفته شده آخرین حدّ شدت
است - یعنی فتنه‌ای چنان سنگین و خانمان برانداز روی خواهد داد که
در نهایت سختی و آخرین حدّ دشواری است - سپس فرمودند:

«يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَوَلِيَجَةٍ»

بطانه یعنی صاحبان سرّ، پس آنان که محرم رازند و به سرّ
رسیده‌اند در آن فتنه ساقط می‌شوند!

وليجه یعنی خواص و افراد مورد اعتماد پس خاصان و برگزیده

* یعنی از کسانی است که تمام فقهاء شیعه اتفاق نظر و اجماع دارند بر تصحیح
حدیثی که به سند صحیح از آنان نقل شود، مثلاً اگر حدیثی از زراره یا سایر اصحاب
اجماع گزارش شود آن حدیث در زمره احادیث صحیحه قرار می‌گیرد و ملاحظه مابعد
سند تا معصوم علیه‌السلام نمی‌شود.

شده‌ها در آن فتنه از بین می‌روند!

خلاصه در آن فتنه صاحبان اسرار و خواص سقوط خواهند کرد،
خدا به فریاد ما برسد.

بعد فرمودند:

ظهور آن فتنه وقتی است که شیعه، سومین فرزندم را از دست
بدهد - یعنی هنگام شهادت امام حسن عسکری علیه السلام که همه
در سوگ او می‌گیرند و اهل زمین و آسمان در عزایش اشک می‌ریزند -
تا اینجا مربوط به ما بیچاره‌ها است؛ اما بقیه حدیث مربوط به امام
عصر ارواحنا فداه می‌باشد.

گوینده این سخن و معرف امام زمان علیه السلام کیست؟

حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که شرط کلمه
توحید - و عالم آل محمد صلی الله علیه و آله - است.
شنونده کیست؟

حسن بن محبوب، فقیه بزرگواری که از اصحاب اجماع می‌باشد.
«ثُمَّ قَالَ: بِأَبِي وَ أُمِّي سَمِيَّ جَدِّي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ شَبِيهِ وَ شَبِيهِ
مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ جُيُوبُ النُّورِ تَتَوَقَّدُ بِشِعَاعِ ضِيَاءِ التُّدْسِ.»
.. آنگاه امام رضا علیه السلام فرمودند: پدر و مادرم به فدایش، آنکه
همنام جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و به من شباهت
دارد و شبیه موسی بن عمران علیه السلام می‌باشد. نوری بر گریانش

نشسته که از پرتو فروغ قدس درخشیده و از شعاع روشنی ملکوت تابان گردیده است -

اینجا است که عقل بشر مات و مبهوت می‌گردد، امام هشتم علیه‌السلام می‌فرماید:

بر حضرت حجة‌بن‌الحسن سلام‌الله علیه جامه‌ای دوخته‌اند که به شعاع نور قدس، متوقد است.

«توقد» را از آیه نور پیدا کنید - برای یافتن معنای آن در اینجا به آیه نور برگردید و از آنجا جستجو کنید که فرموده است: -

«يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيئُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُوَّرَ عَلَيَّ نُورٌ»

جامه حضرت بقیة‌الله علیه‌السلام از شعاع نور قدس، متوقد و درخشان گردیده، آیا اتصال روحی آن بزرگوار به نورالانوار وجود که «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» است در چه مرتبه می‌باشد که آن روح، چنان نورانی شده که شعاع نور از بدن گذشته و از آستین لباس و یقه پیراهن به عالم تابیده است!!

راه ارتباط با حضرت بقیة‌الله علیه‌السلام

حضرت حجة‌بن‌الحسن ارواحنا فداه مدار دهر و ناعوس عصر می‌باشد - باید با او مرتبط شویم و سر به آستان آن حضرت بسپاریم تا از تیرگی و ظلمت نجات پیدا کنیم و به نور و صفا و پاکی و سعادت

برسیم - رمز راه یافتن به درگاه او دو کلمه است، ارتباط با او در گرو دو مطلب می باشد:

یکی تقوی. چرا؟

چون آن حضرت کتاب الله ناطق است.

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارْتِيبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»

- چنانکه قرآن یعنی کتاب الله صامت، هدایتگر مردم با تقوی است و پرهیزکاران از هدایت خاصه اش بهره می گیرند، امام زمان علیه السلام نیز که کتاب الله ناطق است روشنی بخش پاكان و وارستگان می باشد و کسانی به لطف خاص و هدایت ویژه اش در دوران غیبت می رسند که اهل تقوی و اخلاص گردند - تقوی هم برای هرکسی به حسب خودش می باشد.

کلمه دوم عبارت است از پیوند ولایت و اظهار محبت و ارادت نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام. و آنچه در این زمینه به نظر امام عصر علیه السلام خیلی اهمیت دارد و ما دریافته ایم دو نکته اساسی و مهم است.

یکی توجه به مقام مادرش صدیقه کبری و اشک و تأثر بر بدن آزرده فاطمه زهرا سلام الله علیها، چون غصه مظلومیت آن بانوی ستم دیده، شب و روز، امام زمان علیه السلام را متأثر می سازد که نیمه روز حش را بردند، دل شب تار زیر خاک دفنش کردند.

کاری کنید که مظلومیت حضرت زهرا سلام‌الله علیها فراموش نشود. این یک راه توجّه به امام زمان علیه‌السلام است. نکته دوم عبارت است از زنده نگه داشتن واقعه عاشورا و عظمت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام.*

* شاخه گلی از ملکوت، صفحه ۱۰۴ تا ۱۱۶

ده سخن از حضرت بقیة الله علیه السلام

حدیث اول:

«أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ الْمُنتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ»

ترجمه:

بقیة خداوند در زمینش و انتقام گیرنده از دشمنانش من هستم.

حدیث دوم:

« إِنِّي أَخْرَجُ حِينَ أَخْرَجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاغِيتِ فِي عُنُقِي، وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبَتِي فَكَأَلِإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ وَإِنِّي لِأَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ »

ترجمه:

هنگامی که امر ظهورم فرارسد در حالی قیام می‌کنم که برای هیچیک از طاغوت‌ها برعهده‌ام بیعت و پیمانی نیست. و اما نحوه انتفاع به سبب من در زمان غیبتم همانند بهره‌مندی از خورشید است وقتی ابرها آن راز دیده‌ها پنهان سازند. و من قطعاً ایمنی بخش زمینیان هستم چنانکه ستارگان، باعث ایمنی اهل آسمان می‌باشند.

حدیث سوم:

«أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَبِي يَزْنَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ مِنْ أَهْلِ شَيْعَتِي»

ترجمه:

من پایان بخشش و خاتم جانشینان پیامبرم و خداوند ببلای من بلا را از دوستانم و شیعیانم برمی دارد.

حدیث چهارم:

«فَإِنَّا يَحِيطُ عَلَمُنَا بِأَزْوَانِكُمْ وَ لَا يَغْرُبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَمْثَارِكُمْ»

ترجمه:

قطعا دانش ما بر (اوضاع و) خبرهای شما احاطه دارد و چیزی از (احوال و) گزارشهای شما بر ما پوشیده و پنهان نیست.

حدیث پنجم:

«إِنَّهُ أُنْمِيَ إِلَيَّ أَرْتِيَابُ جَمَاعَةٍ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ وَمَا دَخَلْتُمْ مِنَ الشُّكِّ وَالْحَيْرَةِ فِي وِلَاةِ أَمْرِهِمْ، فَغَمَّنَا ذَلِكَ لَكُمْ لِأَنَّا، وَسَاءَ نَادِبُكُمْ لِأَعْيُنِنَا. لِأَنَّ اللَّهَ مَعَنَا، فَلَا فَاقَةَ بِنَا إِلَى شَيْئِهِ، وَالْحَقُّ مَعَنَا. فَلَنْ يُوحِشَنَا مَنْ قَعَدَ عَنَّا، وَنَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالْخَلْقُ بَعْدُ صَنَائِعُنَا.»

ترجمه:

این خبر به من رسید که گروهی از شما در دین به تردید افتاده و درباره (امامان معصوم) و صاحبان امرشان دچار شک و حیرت شده اند. این جریان ما را غمناک نمود، البته به خاطر شما، نه به خاطر خودمان.

ستاره پنهان

و ما را اندوهناک ساخت، البته درباره شما، نه درباره خودمان. زیرا خدا با ما است، پس ما را به هیچکس غیر او نیازی نیست و حق با ما می باشد، به همین جهت کسی که ما را وانهاد (و دستوراتمان را اطاعت نکرد) به وحشتمان نخواهد انداخت. ما مخلوق و ساخته های پروردگارمان هستیم و سپس تمام آفرینش، صنایع و ساخته های مامی باشند.

حدیث ششم:

«أَوْ مَارَأَيْتُمْ كَيْفَ جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ مَعَاقِلَ تَأْوُونَ إِلَيْهَا؟ وَ أَعْلَامَاتٍ تَهْتَدُونَ بِهَا مِنْ لَدُنْ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَنْ ظَهَرَ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ، كُلَّمَا غَابَ عِلْمٌ بَدَأَ عِلْمٌ وَإِذَا أَفَلَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ؟ فَلَمَّا قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ أَبْطَلَ دِينَهُ وَقَطَعَ السَّبَبَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ؟ كَلَّا، مَا كَانَ ذَلِكَ وَ لَا يَكُونُ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَ يَظْهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ»

ترجمه:

آیا ندیدید که چگونه خداوند از زمان حضرت آدم علیه السلام تا دوران امامت و پیشوای پیشین (حضرت عسکری علیه السلام) چگونه برایتان سنگرها و پناهگاههایی قرار داد که به آنها پناهنده شوید؟ و پرچمهای هدایتی برافراشت تا به وسیله آنان راه جوید و هدایت پذیرید؟ به طوریکه هرگاه پرچم و نشانه هدایتی ناپدید گردید پرچم و راهنمای دیگری ظاهر شد و هرزمان، ستاره ای غروب کرد ستاره دیگری درخشید؟

ده سخن از حضرت بقیة الله

آیا پنداشتید که با شهادت امام حسن عسکری علیه السلام خداوند سبحان دینش را باطل ساخت و سبب بین خود و خلقش را (یعنی وجود حجّتش را که رشته ارتباط و پیوند خالق هستی با جهان آفرینش است) قطع نمود؟ هرگز.

هرگز چنین نبوده و چنین نخواهد شد تا آنکه رستاخیز فرارسد و فرمان الهی آشکار گردد، درحالیکه ایشان اکراه دارند.

حدیث هفتم:

«أَوْلَمَ يَعْلَمُوا أَنْتِظَامَ أَيْمَتِهِمْ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ أُفْضِيَ الْأَمْرُ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَى الْمَاضِي - يَعْنِي الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - فَقَامَ مَقَامَ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَالْإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ، كَانَ نُورًا ساطِعًا وَ قَمَرًا زَاهِرًا، اخْتَارَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ مَا عِنْدَهُ، فَمَضَى عَلَى مِنْهَاجِ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَذُّوَالنَّغْلِ بِالنَّغْلِ عَلَى عَهْدِ عَهْدِهِ وَ وَصِيَّةِ أَوْصِيَّ بِهَا إِلَى وَصِيِّ سَتْرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِأَمْرِهِ إِلَى غَايَةٍ، وَأَخْفَى مَكَانَهُ بِمَشِيئَتِهِ لِلْقَضَاءِ السَّابِقِ وَ الْقَدَرِ النَّافِذِ وَ فِينَا مَوْضِعُهُ وَ لَنَا فَضْلُهُ»

ترجمه:

آیا آگاه نشدند به انتظام و پیوستگی امامانشان پس از پیامبرشان، یکی بعد از دیگری، تا آنکه امر امامت به فرمان الهی به پیشوای پیشین یعنی حسن بن علی حضرت عسکری صلوات الله علیه منجر گردید، پس او به جانشینی پدرانش علیهم السلام رسید (و در

منصب امامت قرار گرفت). مردم رابه سوی حق و به طرف راه راست هدایت فرمود.

او نوری تابناک و ماهی درخشان بود که آنچه رانزدش داشت خداوند عزوجل برای آن حضرت برگزیده بود. پس قدم به قدم همانند نیاکانش علیهم السلام (رفتارکردو همان روش و) راه روشن آنان را پیمود تا از دنیا رفت برعهدهی که بدان پیمان نمود و وصیتی که وصیت فرمود به جانشینی که خداوند عزوجل وصی و جانشین او را تا پایان مدتی پنهان ساخت و به اراده خویش جایگاهش را پوشیده و مخفی داشت - به خاطر حکم گذشته و تقدیر نافذ - که محل آن (وصایت و جانشینی) درما است و برتری و فضیلتش برای ما می باشد.

حدیث هشتم:

«أَنَا الْقَائِمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَنَا الَّذِي أَخْرَجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ بِهَذَا السَّيْفِ - وَأَشَارَ إِلَيْهِ - فَأَمَّا الْأَرْضُ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا».

ترجمه:

من قائم از دودمان محمد صلی الله علیه وآله هستم (سپس به شمشیرشان اشاره نموده و فرمودند:) من همانم که در آخرالزمان با این شمشیر خروج می کنم؛ آنگاه زمین را از عدالت و انصاف سرشار می سازم چنانکه مملو از ظلم و ستم شده باشد.

ده سخن از حضرت بقیة الله

حدیث نهم:

«قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ، فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى شِئْنَا، وَاللَّهُ يَقُولُ: «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

ترجمه:

دل‌های ما ظرف‌های ارده الهی است، پس هرگاه خداوند تعالی (چیزی را اراده کرد) خواست، مانیز خواسته‌ایم چنانکه خدای فرماید: «ونمی‌خواهید مگر آنکه خدایی که پروردگار جهان‌ها است اراده نماید و بخواهد».

حدیث دهم:

«تُمْ قَبْضَهُ (إِلَيْهِ) صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَمِيداً فَقِيداً سَعِيداً وَجَعَلَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ وَوَصِيَّهِ وَوَارِثِهِ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ إِلَى الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ، أَخْيَابِهِمْ دِينَهُ وَآتَمَّ بِهِمْ نُورَهُ وَجَعَلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ إِخْوَتِهِمْ وَبَنِي عَمَّتِهِمْ وَالْأَدْنِيْنَ فَالْأَدْنِيْنَ مِنْ ذَوِي أَرْحَامِهِمْ فَرَقَابَتِنَا، تُعْرِفُ بِهِ الْحُجَّةَ مِنَ الْمَحْجُوجِ وَالْإِمَامَ مِنَ الْمَأْمُومِ، بِأَنْ عَصَمَهُمْ مِنَ الذُّنُوبِ وَبَرَّاهُمْ مِنَ الْعُيُوبِ وَطَهَّرَهُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَنَزَّهَهُمْ مِنَ اللَّبْسِ وَجَعَلَهُمْ خُزَّانَ عِلْمِهِ وَمُسْتَوْدَعَ حِكْمَتِهِ وَمَوْضِعَ سِرِّهِ وَآيْدَهُمْ بِالذَّلَائِلِ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَكَانَ النَّاسُ عَلَى سَوَاءٍ وَ لَادَّعَى أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ أَحَدٍ وَلَمَّا عُرِفَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا الْعِلْمُ مِنَ الْجَهْلِ».

ترجمه:

خداوند سبحان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم را در حالیکه ستوده و سعادت‌مند بود قبض روح نمود و امر (ولایت و خلافت) را پس از رحلت آن حضرت در برادر و پسر عمو و جانشین و وارثش حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام قرارداد، سپس اوصیاء از نسل او را (که یازده امام معصوم می‌باشند) یکی پس از دیگری به امامت منصوب نمود.

خداوند تبارک و تعالی به وسیله این دوازده امام (که جانشینان به حق پیامبرند) دین خود را زنده نمود و نورش را کامل ساخت و بین ایشان و سایر برادرها و پسر عموها و بستگان پائین ترشان تفاوتی آشکار گذاشت تا حجت الهی از مردم عادی و امام از پیرو شناخته شود به اینکه پروردگار تعالی آنان را از هر گناه و لغزشی مصون داشت و از تمام عیوب و نقایص پیراسته نمود و از هر پلیدی پاک ساخت و از همه شبهات منزّه گردانید و ایشان را خزینه داران دانش و امانت داران حکمت و محل راز خویش قرار داد و بانسانه‌های روشن تأییدشان فرمود. اگر چنین نبود، همه مردم یکسان و برابر می‌شدند و هر کسی به ادعای مقام خلافت و امامت از سوی خداوند عزوجل می‌پرداخت و حق از باطل شناخته نمی‌شد و دانش حقیقی از جهل و نادانی جدا می‌گردید.*

* روح هستی، صفحه ۱۹۷ تا ۲۰۸